ТА'РӢХ-И БАДАХША̄Н
"История Бадахшана"

Подписано к печати 4 Ш 1959 г.
М-05I66. Уч.изд.л. 5,7. Печ.л.
20,5. Бум.л. I0,25. Формат
бумаги 60х92 I/I6. Тираж 2000
экз. Заказ Р-273.
Типография ЛОЛГУ Ленинград
Университетская наб.7/9.

С О Д Е Р Ж А Н И Е

تاریخ بدخشان

بسم الله الرحمن الرحیم

تتمهٔ داستان امرائی نامدار عظام و تکملهٔ تواریخ حکام
عالیمقام ذوی الاحترام ملک گل گشت گهر خیز بدخشان
صانها الله تعالی عن الظلم و النقصان از ۱۰۶۸ سنه هجری است
کما قال الشاعر . بیا ای مغنی بکلبانگ رود . نوا برکش از خسروانه
سرود . که پیشینیان را صلای دهیم . یکی طبع خود را جلای دهیم
برین دخمهٔ کهنهٔ خسروان . علم بر فرازم ز نام و نشان
بعکس می بزم جمشید و جام . که شاید باعجاز آن حکم نوه دوباره [?]

دهم

دهم رفته کارنامه گروه . اما بعد و ماجرائیکه تحریر مییابد چون
در تاریخ ۱۰۶۸ سنه یکهزار و شصت و هشت بود که از حاکمان
صاحب اقبال احدی قایم مقام مسند امارت
نماند و مردم اوزبک قطغانیه بنابر قرب جوار استیلاء و
غلبهٔ تمام نموده دست تعدی و ظلم دراز کردند مردم
بدخشان از ترک و تاجک باهم صلاح نموده که یکی را از
میان قوم مختار نموده امیر و حاکم صاحب خود نمایند
جهان چون تن است و جهانبان سر است . جهانی چه باشد تن بی سر است [?]
مردم نفیس که بدخشی الاصل این ناحیت اند امیر یاری بیک
خان بن شاه بیک ابن میرزا احمد خان از جملهٔ دودمان
خاندان علیهٔ طاهره از ولایت ده بید سمرقند
برابطهٔ پیرزاده که بیکدو پشت حسب تقدیر ازلی بنابر
خواهش مردم نفیسی که مرید و مخلص این خانواده بوده اند

از سمرقند کوچیده آمده در تفصیل در موضع خرم میر سکونت
ورزیده درین هنگام سعادت فرجام برخی نمود این واقعه
چون آثار صلاحیت و کلانی و اطوار قابلیت و کاردانی
از جبین مبین امیر یار بیگ خان واضح
و لایح بود . بالای سرش ز هوشمندی . می تافت ستاره
بلندی . بنابر آنکه گفته کل الامر مرهونة باوقاتها موافق
ثبت التحریر دبیر تقدیر منشور حکومت و دولت بنام او نگاشته
اتفاق تمام از خواص و عوام بران افتاد که چنانچه ذات
بابرکات شان پیرزاده و پیشوای ماست امیر و مقتدای
ما هم او باشد که حضرت سید زاده دیر موزونی قوم د
احدی الا اذا امر و غیر مال شان ننگ و عار مخبیا شده امیر
مذکور نام نسخه اخلاقش تمام سرها باسرار خیلی موشح فا
تزیین الا اشرفش بانوار نیکویی منشرح بود بعد از آنکه مسند
وکیل

وکیل مسند اقبال منتظم و مستظم از یکه اجلال گردید همت
والا نهمت را درین امر بران داشت که بنوعی از احسن
وجوه معامله نماید که حسن اخلاق و اعتقاد مردم از خاندان
نبوت سست و فاسد نگردد و بازار رواج دودمان
صفوت و صفا مهمل کاسد نشود و همچنانکه مردم مارا پیر و
پیرزاده دانسته امیر گرفته اند ما هم درباب امارت تحکیم
فی الحقیقت اثریست از آثار خلافت بمقتضای اینکه
یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض لتحکم بین الناس
بالعدل در امور ضروریه اقامه حدود شرعیه را کار
فرموده از آنچه نباید و نشاید احتراز باید نموده هیچ
دانی که وقت زادن تو همه خندان بودند تو
گریان . آنچنان زی که بعد مردن تو همه گریان شوند
تو خندان . قواعد انصاف و دیانت را حسب المقدور خود

برپا و استوار داشته که دولت روزافزون روز بروز
در ترقی و تزاید افتاده مردم اوزبک را بیشتر از ولایت
بدخشان برکنده مینمود سالی دو برین برآمده که بعضی از مردم
یفتل بایان کوتاه اندیشی نموده شاه عماد نام مردی را از میان
خود میرگرفته در موضع لای آبه برای او قلعه ساختند و هم
ازین جهت امیر یار بیگ خان مذکور دل آزرده گردیده
و جیشد بهندستان رفت چون مردم قطغانیه از رفتن
امیر یار بیگ خان واقف گشتند محمود بی لشکر کشیده
ببدخشان رسیده از آنچه تعدی و ستم بود بمردم بدخشان کرده
در صوبه جرم قلعه بنام خود ساخته و از خود حاکم و ایلغار
مانده درین وقت تمامی مردم برفتن امیر یار بیگ خان
تأسف تمام خوردند دیگر یقین دانستند که بی امیر یار بیگ خان
ازین بلیه خلاصی نمی‌یابند لهذا باز در پی خودها
جوشیدند

جوشیدند از هر صوبه ریشقال‌های معتبر اختیار نموده معتمد نزد آدم
شونده درست اختیار کرده بطلب امیر مذکور بهندستان
فرستادند و امیر در هندستان هم از قراریکه رواج تمام
یافته بود و بمرتبه کلانی و رتبه بزرگی رسیده بود التماس
این کسان که در خدمت شان رسیده بودند قبول نکرد
و اختیار بازگشته به بدخشان آمدن امیر را نموده هم
و ریشقالان هم از التماس و التجا و الحاح خود هم برنگشتند
و معروض داشتند که اگر امیر با معیت ما به بدخشان
نرود ما با نیز هم دست از دامن عالی برنمیداریم و
بعد ازین هر ضرری که میرسیده باشد در ذمه شان
باشد والسلام ○ بس ناچار امیر یار بیگ خان
از التجاء ریشقالان درنه گذشته نا علاج قبول کرده
عازم گردید و ریشقالان جمیع تعلقات امیر را چه از بوریا

وچه از سک تازی همه را بار بسته از هندستان به چترار رسانیدند
و از آنجا عازم شده بکوتلیکه میان چترار و بدخشان است رسیدند
و پس در اینجا فهمیدند که یکی از ماده سکان تازی جناب
حضرت امیر در چترار بچه کان زائیده بود آنجا مانده
لهذا بعضی از همان قلندران برگشته همان سک را
با بچه کانش برداشته زیر کوتل آورده رسانیدند
و حضرت امیر را خبر آمدنش در ملک بدخشان شایع
شد مردمان اکابر و اشراف ولایت جمع شده
باتفاق پیشواز استقبال بر آمده امیر را با کمال
عزت و اعزاز پذیرائی کرده مبارکباد خوش آمدی ها
گفته شادی نمودند —— و پس مصلحت ولایت
را کرده اتفاق نمودند اولاً قلعهٔ جرم را که زاور بکیه خالی
نمائیم گفته ابتدا از قلعهٔ جرم اوزبک را بر آوردند
وخودها

تنبیه ابراهیم صوفی است که از قدیم شغنو (؟) جد ... (؟)

وخودها را بقلعهٔ جرم مالک ساخته هر روزه اوزبکیه را
از قلعهای بدخشان بر آورده آخر الامر از همه موضع
گذرانیده خاطر جمع ممالک بدخشان را متصرف
شدند   و شاه عماد که در قلعهٔ لای آبه که خود قلعه
ساخته آنجا باشش می نمود و پس به بالای او لشکر کشیده
بقلعهٔ مذکوره رفتند   و در برابر قلعه صف بر صف
استاده بیچاره شاه عماد از قلعهٔ لای آبه مع پسران
و نوکران خود محض برای خالی کردن موضع مذکور
بر آمده بمجرد روبرو شدن مشار الیه مع کل تابعان
بقتل و قمع رسانیده معدوم ساختند.
و اینهنگام امیر یاری بیکخان مظفراً و منصوراً از آنجا باز
گشت کرده بمقر خود آمده نزول اجلال نمود.
و پس از اتمام این کار همهٔ اکابر و اشراف ولایت متفقاً

مشورت نمودند که یکدرجه بپای تخت بلخ رفته جناب
امیر الامراء الامع الانور شرفت حضور حضرت سید بیگجان نقیب
خان را ملاقات و زیارت باید کرد —
بنابرین مصلحت قرارداد . امیر یاری بیگجان مع
امراء و آقسقالان خود عازم بلخ کردیدند بملاقات نقیب خان
مشرف شده پس چند روز مرخص کردیدند ولاکن در حکومت
و نشستند میر یاری بیگجان در خطهٔ بدخشان بر رسم استقلال
از طرف خان بلخ رخصت تام یافته بمملکت بدخشان آمدند
و قلعهٔ جوزکان را محض برای او ساختند و بنای
شهر نهادند که بجهته مدد و معاش شان دو سیر بار را
بنقیل . و زکات مال را به ترکیه . نعل اسپ را بار عجم
خواه . خراج دیگر را بچکانه وضع نمودند . و در هنگام
حاصلات مذکور آقسقالان هر قوم خراج گرفته چون جمع
مینمودند آن عالیجناب امیر یاری بیگجان دست دعا بر داشته
فاتحه

فاتحه میخواندند — و از معلومات خوبی و نیکنامی خود در کذشتند
و هم در ان آوان دولت امیر صاحب الدولت و الکرامت
یعنی میر یاری بیگجان ولی — حضرت ایشان شیخ محمد
امان که محل استقامت و باشش شان در موضع تگناو
بود و یک جا و خانه دیگر در موضع کوکلک نام جائیکه پایانتر
از نقیل بود و حضرت ایشان شیخ محمد امان را از موضع
تگناو کوچانیده آوردند و بنای قلعهٔ از آب جوزگان
آن رویه آب کرده و بنای شهر را نیز نهادند .
و هم در هنگام حکومت شان چند نفر اشخاص معظم از جوانب
سمرقند خرقهٔ مبارکهٔ شریفهٔ محترمهٔ حضرت
نبوی صلی الله علیه الاف التحیة و السلام را با خود گرفته از
راه بدخشان و حصار عازم هندستان کردیده بودند
و بعد ازانیکه از توابعات بدخشان عبور نموده بکوکلِ

به کوتل ذوراه قریب میباشند که خبر واقعه بگوش امیر رسید
و امیر بلا توقف آدمان متعقب فرستاده خواجگان را
از سر کوتل دو راه گردانیده وارد حضور نمودند و بعد از آن
خرقهٔ مبارکه را بطرف هند بردن نگذاشتند مصلحت
بران قرار دادند که خرقهٔ مبارکه در خطهٔ بدخشان محل
زیارت و مزار متبرکه باشد لهذا خواجگان خرقه
برنده را در بدخشان جای سکونت زمین و خانه
و باغ مهیا کرده متمکن ساخته و اندر شهر یک محل خوب
را مخصوص نهادن و ماندن خرقهٔ مبارکه عمارت عالیه ساخته
و زیارتگاه مومنین گردانیده و خرقه را در آن عمارت
گذاشتند و خواجگان سمرقندی را که خرقه را
آنها آورده بودند در آن آستانهٔ مقدسه رتبهٔ
شیخی و متولی گری و صاحب التولیتی بخشیدند تا هذا الآن

در آن

در آن آستانهٔ علیه پدر بر پدر پسر بر پسر شیخی و متولی
گری نموده استاده اند و

و از سببیکه خرقهٔ مبارکه در شهر آمده قرار گرفت
بنابر همین شرافت پای تخت بدخشان را شهر
فیض آباد نام نهادند

و میر یاری بیگخان ولی مدت پنجاه سال کامرانی نمود
فرزندان بسیار یافت و از جملهٔ فرزندان کامل
کامل الاستعداد بزرگتر و کلانتر از همهٔ فرزندان
شاه سلیمان بیک بود صوبهٔ حرم را بوی داده
دویم یوسف علیخان را صندهٔ و پساکوه را سپرد
سوم و چهارمین که خواجه نیاز و خواجه اسحاق بودند
بهر دوی اینها زردیو و سرغلام و شیوه را نام زد
نموده دادند و پنجم شاه اسماعیل بیک را

از گشتم تا فرخار و در سنیج و تنک دردان معیّن نامزد نمود
ششم ضیاء الدین را بار غنج خواه تعین نمود
هفتم میرزا قند را به کران و منجان تعین کرده ۰
هشتم میر الغ بیکخان را بابلخ جرم مقرر نموده ۰ عاقبة
الامر بعد از تمادی این مدت مدید و عهد بعید
با دولاب گردی و کجرفتاری و انقلابات دوران امیر یاری
بیک خان ولی در سنه ۱۱۱۸ یکهزار یکصد و هژده تکمیل
انفاس معدودهٔ حیات نموده صدای ارجعی را لبیک زنان گردیده
ازین جهان وداع نمود انا لله و انا الیه راجعون ۰
و همان دم که طایر خضراء روحانی از قفس کالبد جسمانی
ظلمانی بعالم علوی طیران نموده ۰ و سایر اولاد
فی الفور یعنی همهٔ آنهائیکه در فوق مذکور شدند از کمال فراست
دانائی و آگاهی بر این ده اتفاق نمودند که از همهٔ ما ایشان
بزرگتر

بزرگتر و ارشد الیق و انسب تر شاه سلیمان بیک را
سزاوار است قایم مقام قبله گاه بابای ما و وارث
پایهٔ تخت فیض آباد و جای نشین پدر و بابای ما بوده
و دائم اختیارات جزئی و کلی بعهدهٔ برادر بزرگ
ما بوده و همهٔ ما برادران همواره مطیع و منقاد شاه
سلیمان بیک بوده باشیم گفته متفقاً همه برادران
آمده دست ادب و تعظیم بر سینهٔ صدق و اخلاص استوار
داشته به برادر خود شاه سلیمان بیک در موقع تعظیم
احترام حاضر ایستاده منتظر فرمان شدند
پس همه باتفاق برخواسته رسم تکفین و تجهیز را کرده
تدفین نمودند
و در هنگامیکه تابوت پدر رحمه الله را بتدفین گاه که
میبردند در زیر تابوت آنمرحوم جنت مکان خلد آشیان

همه برادران فوق اسپان از چپ و راست با جمع اعیان و اشراف
پیاده براه میرفتند واز جمله برادران فقط شاه سلیمان
بیک را در اسپ سوار نموده و پس تابوت قبله گاهشان سواره
تا به سر منزل خاکدان رسانیدند ۰

و پس از دفن و دعا و فاتحه باز بهمان منوال برادر خود را
تنها باسپ سوار کرده همه برادران و اعیان و اشراف در
زیر رکاب شاه سلیمان بیک تا بدرِ قلعهٔ فیض آباد
پیاده آمده زیر دروازه نزول نمودند و پس از ختم
معهود دعا و فاتحه خوانی هرکدام برادران به محل قرارگاه
های خود باز مراجعت کردند ۰

وچون حاکم قتغان که محمودبی نام داشت از واقعهٔ
فوتِ امیر بایزید بیگ خان مرحوم اطلاع یافت شعلهٔ فساد
عناد را افروخته و اندوخته لشکر فراوان از مردم اوزبک

قتغان

قتغان جمع نموده بالای فیض آباد غرور و غلو کرده رسید
در حوالی آستانهٔ خواجه ابوالمعروف چادر خیمه و خرگاه
علم و بیدق استوار نموده با خواص جان سپار خود
درین موضع فرود آمده و نصف لشکرش از موضع
سنگ مهر بالا تا سر پل زیبچ فراهم متعهد آن
شدند که علی الصباح بیک حملهٔ قلعه و شهر را در
قبضهٔ اقتدار خود در آورند ۰

و امیرزادگان درین ماجرای حاکم قتغان محمود بی
حیران و سرگردان در گفتگو بعضی اند با این چه نوع
معامله بکنیم آنها با وجود ظلم پیشه که بسیار اند و ما کمیم
با وجود کم بودی ما دل ما با خدا است و خداوند تعالی
یار ماست امید است که باذن الهی فردا به مدد حق
سبحانه و تعالی و بدرقهٔ اقبال از سر ناموس و ننگ

چخان باید کوشید که نشأ بنگ و بوزه از دماغ این خام خیالان
و شبانان گوسفند صفتان پرانیده همچون گرگ
شیر برین گله و رمه باید زدن و برین نهج مصلحت
قرار داده از هر سو قراولان مهیا کرده علی الصباح
از دو طرف صف آرای مقابل همدیگر شده یکباره
صدای طبل برکشیدند در تلاش جنگ و جدال افتاده
بدخشیان باجمله میرزاده کان در رکاب ظفر انتساب
میر شاه سلیمان بیگ یکدل و یکجهت استاده با ازبکان
قتغانیه محاربه و مقاتله نمودند و در اندک ساعت
از روز ازبکان مست باده پرستان طاقت
نیاورده رو بهزیمت نهاده تمام انجام و اسکنه قورغانهای
خود جا بجا در میدانها ترک کرده بعضی بقتل رسیدند
و بعضی جان با مان برده در کوه و دشت فرار نمودند

ومردمان

ومردمان بدخشان مظفر و منصور و با اموال و غنایم بسیار
در میدانها خود ماندند ٥
و حاکم قتغان میر محمد ولی این گونه شجاعت و بهادری
شاه سلیمان بیگ را دیده تحسین نموده دو کلمه بیتی
در وصف او نوشته ارسال خدمت نمود —
خوشا آن پسر که نشنید مسند پدرش ٥ شکوفه که برود جانشین
شود ثمرش ٥ و یوسف علیخان که بعد از شاه
سلیمان بیگ از همه کلانتر و صاحب رشد و پهلوان
تر بود بمنصب سپه سالاری امتیاز تمام یافت ٥
و از برای رواج ملک بازار و امور تجارت
ملا بابا قمرالدین را که مردی بود نام دار از سکنه قریهٔ
یفتل پایان موی الله را بلخ روانه نمود و چیزی تنکه که از
سبحان قلی خان باقی مانده بود همه را بار کرده از بلخ

به بدخشان آوردند بقیهٔ تنکهٔ سیاه و ناسره را از خست
و فرنک آوردند ۰

و آن وقتیکه بابا قمرالدین از بلخ آمد چیزی به سبب گفته بد
خواهان و عیالان قمرالدین از میر رشک بری شک
کرده در صدد و حرکت ضمیر لئه خود کردید که بیکنوعی
اگر میسر گردد میر شاه سلیمان بیک را از حکومت
معزول داشته و یا او را بقتل رساند — لهذا قمرالدین
میر را بجهت سیر و تماشای ملک حسرم دلالت و ترغیب
کرده بجهت سیر روانه جرم نمود آخر موضع چنار حمزه
نادیده شود آنکه میر موصوف را بدرجهٔ شهادت
رساند ۰

اما درین جرم کرده قمرالدین با میرزاده خواجه نیاز متفق
و هم مصلحت و یکجهت بود بدین موجب که بعد از فوت

شاه سلیمان

شاه سلیمان بیک بجای تخت قلعهٔ فیض آباد میر خواجه نیاز میر
حاکم مستقل با شد و میر متوفی را مدت حکومتش در بدخشان
هفت سال بود که در سنه ۱۱۳۵ یکهزار و یکصد و بیست و پنج
شاه سلیمان بیک شهید ازین دار فانی رحلت نموده ۰

و چون خبر این قضیهٔ مرضیه بسمع میر یوسف علیخان که حاکم
بقلعهٔ پاکوه بود رسید با همراهی پانصد سوار جرار
سیاه پوش عزادار بجهت ننگ و ناموس برادر کلان خود
از راه یفتل با پاین سوار نموده در راه از آنچه شاید و باید
بمردم قطعهٔ توریاب تعدی تمام کرده بعضی را شکم چاک ساخته
غضنفرانه رسیده و میر خواجه نیاز و قمرالدین بابا هر دو
فرار نموده در موضع زردیو در قلعهٔ ورزم در آمده و اطراف
قلعه را به برزه کاوان حفتی قلبه کردند یعنی شیار کرده
آب ما ندند — و میر یوسف علیخان هم فی الفور رسید بلا توقف

به بالای قلعه و رمِ قرای زردیو تاخت و تازی کردند و چندین
سر اسپان به لای و گِل در مانده شدند و چند نفر مردمان
از نوکران یوسف علیخان بزخم گلولهٔ تیر زخمین و مجروح و مقتول
شدند و میر هم در محاصرهٔ قلعه سخت کم شده.
چون قلعه زیاده تنگ بود در قفل افتاد و میر خواجه نیاز
بعهد آنکه زردیو را چنانکه در تقسیم او افتاده بود بهم او دادی
باشد. و هرچند بابا ملا فخرالدین مانع شد گوش به نصیحت او
ننهاد و بخدمت یعنی بحضور میر یوسفعلیخان برآمد
و میر هم با کمال مهربانی و خیرخواهی با او معامله کرده
انعام و احسان بسیار داده میر خواجه نیاز را از حضور
خود مرخص فرمود و هنگامیکه از حضور میر بیرون شد
همان زمان مردم را بقتل او دلالت نموده مردم از
این جهت که مرد مقتول شونده بمثل سایر امیرزاده کان

امیرزاده

امیرزاده کافه مسلمان است و نیز اصلاً النسب سید اند
بکشتن و قتل و ضرب صاحبزاده حلال ندیدند
و این امر شنیعه را مناسب حال خود ها ندیدند. و در
این امر جرئت و جسارت نکردند.
و خواجه اسحاق که برادر خواجه نیاز مذکور بود اشارت
این معنی نمودند که او را هم تو بکش خواجه اسحاق در
موافق امر یوسف علیخان رفتار کرده با برادرش
خواجه نیاز مزاحم شد ولی از عهدهٔ بجا آوردن این
کار بر نیامد یعنی نکشت.
و خواجه نیاز که برادر خود را در محل مزاحمت دید یک
کلوخ خشت مانند سخت را گرفته به پهلوی برادر خود
خواجه اسحاق زد که از ضربت ضرب سخت بر زمین
افتاد میر ضیاءالدین دید که خواجه اسحاق از عهده

کار نبرآمد و کار بویرانی کشید میرسید محمد بدست افتاده
بکمند تصرف رها و پدر میرود با آنکه بچه بود
و از عنفوان جوانی هنوز تمتع نیافته بی امر و فرمان
یوسف علیخان از جای برخاست و شمشیر بر خواجه
نیاز مجروح ساخته هجوم اورا نه هلاکش نمود
و بعد قلعه را سخت محاصره کرده گرفته ملا بابای قزلباش
را هم بتمامیه وجه روی دیدنی اتش نمانده بود در توپخانه
قلعه برآمده به تیر و تفنگ بسیاری را بهلاکت رسانیده
بود همان توپخانه را آتش زدند تا که در بین شعله
و شعلهٔ آتش سوخته بمرد
و بعده میر یوسف علیخان بمسند کلاف امیری
رسید و او مردی بود قوی و درشت هیکل
و شجاع و بعلوم سیاسی عالم و هشیار و در صف جوانان
نمایان

نمایان و مهام کار وزار در هر باب چابکان و طبیبان مهیا
بود و جلدکار و پردل و شیر چنگال بود

تعریف و مستند یوسف علیخان

جوان بود لیکن بدانش کهن ، سکندر خرد بش ارسطو سخن
درین گلشن آباد ملک بدخشن ، گلی همچو او نشکفد نقص بخش
زسیمرغ همای همه سخن گفت صاف ، بود جای او در پس کوه قاف
ز اقبال سیمرغ فال همند ، سران جهان را پر و بال کنند
چو در خانهٔ زین بیفشردران ، لحد دید و ملجأ خود سروران

فی الجمله بعد از ضبط و ربط ولایات بدخشان
با اتفاق یار آوری برادران و سایر اعیان و اغنیا از غرفت
خیلی آسوده و کانون ضمیر خود بد لعبه و تهیهٔ اسباب
محاربه و مقاتله با مردم اوزبک و قتقانیه مصمم
تا که یکدرجه نصیب میشستم و تصرف خطهٔ بادیه محدوده

قطغانیه مینمودیم و نام و نشان خود چون امیران پیشین بلند
مینمودیم و نام و شهرت میران سابق درین عهد جدید
بر پا مینمودیم و اسباب شهرت و ترقی و دولت و اقبال
بدخشان میبود و همواره میر موصوف الیه بدین آرزو
آرزومندی مینمود.

پس از چندی تردد تمام تام و سعی ما لا کلام نموده با اتفاق
مع کل برادران و اعیان و اشراف یکدل شده بسپاه
و خیل خدم و حشم بی شمار بطرف اوزبکیه و قطغنیه
یورش کرده و از طالقان و اشکمش و غوری
و حضرت امام تا هفت درهٔ خنجان در حیطه
فرمان در آورده و باج و خراج را بی صرفه بجاها
گرفته قندوز را نیز در کمال سختی بمحاصرهٔ شدیده
گرفتار کرده و اهل قندوز هم بحیله و رابطهٔ خوردی و
کلانی

دکهولی در قندوز التفات و عدم مزاحمت او نوعی
از کنده ترین اوقات بسر میبرد که انتقام چندین
ساله مردم بدخشانرا از اوزبک گرفته که موجب
تحسین و آفرین همجواران و همسایه خانان انخود و
گردید و مدت پنج سال بدینمنوال حکمرانی نموده
عاقبت الامر حسن بای نام مردی بود از جماعهٔ تیموره
که مدتی در بار کند افتاده و از آنجا باین ولایت
۱۱۳۰ آمده بود بنوعیکه توانست میر یوسفعلیخان را شربت
زهر آمیز بدرجهٔ شهادت رسانید و در سنهٔ ۱۱۳۰
یکهزار و یکصد و سی از عالم رفت.

و هنگامیکه میر یوسفعلیخان در حالت محتضر
بود که مردم باتفاق خودها در شهر فیض آباد برادر
همین میران متوفا که بمیر ضیاالدین خواجه موسوم بود

موبالیه را بحکومت میری نصب کرده بهمراه خود با میرزا
گرفته بالای قلعهٔ زغیر چر رفته نقارهٔ شادیانه مانده
اعلان میری کرده

و ازین رو پسر مرحوم یوسف علیخان میر پادشاه
نام با همراه اعوان خود در مدرسهٔ ایشان مخدوم
زاده با بنای ایشان شیخ محمد امان محصور و قبل
بورطهٔ حیرانی درمانده.

و از قلعهٔ زغیر چر که نزدیک بقلعهٔ فیض آباد است
بمقدار نیم فرسنخ از آن قلعه میر ضیاءالدین
با خواص اعوان خود به بالای مدرسه هجوم آورده
مقاتلهٔ سخت کرفته آخر مدرسه را آتش زدند و سوختند
پس میر پادشاه ولد یوسف علیخان دید که کار به دشواری
انجام یافت ناچار تغیر لباس کرده و تنها البته دریا از
رخنهٔ

رخنهٔ سوخته مدرسه بر آمده کریخت و خود را بقلعهٔ لای آبه
رسانید که در آنجا یکی از ملازمان ایشان پهلوان قزاق نام
با او دوچار گردیده و در خدمت او شده
و چون از آنجا بموضع سید بای رسیدند چند نفر
از قشقالان ترکیه از ضیا بیک و رشید بیک وغیرهما
در راه با میر بچه دوچار شدند آخرالامر صلاح کار
در آن دیدند که همه باتفاق قسم و سوگند و پیمان
نمودند که احدی از بیش تا پایان این واقعه را به میر
ضیاءالدین نرسانند و صاحب زاده خود را
با حوال خود مانده
و میر پادشاه خود را بصورت به پتاکوه رسانید
و مردم متعدد و پتاکوه بیک بار ننگ و ناموس کرده
به بالای میر ضیاءالدین هجوم نموده بقلعهٔ فیض آباد آمدند

و از هر طرف بهجوم تاخت و تازی کرده جنگ نمودند
و میر بادشاه در حین جنگ بدست خود نیزه گرفته
بطرف میر ضیاء الدین حمله آور شده میر ضیاء الدین
بضرب نیزه مجروح شده و فوج سپاه او نیز روح
نیافته شکست خوردند و میر ضیاء الدین ناچار
قلعهٔ فیض آباد را التسلیم نمود ۰
و خود میر ضیاء الدین بطرف چترار فرار نمود و از انجا
بکابل رفت ۰ و از کابل خود را بقندوز رسانیده
و از انجا بمددکاری میران قطغان از قندوز
برآمده قلعهٔ فیض آباد را ضبط کرده بتصرف خود
گرفت و بحکومت قلعهٔ مذکوره پرداخت ۰
و درین اثنا میر بادشاه گریخته به پساکوه رفت
و میرزا اناتی که برادر ارشد میر ضیاء الدین
و حاکم

بود را حاکم قلعهٔ فرخار نمود مردم فرخار در اندک مدت مخالفت
نموده به یوسف بی امیر قندوز دستگیر کرده دادند
و میرزا اناتی مذکور را بقلعهٔ حضرت امام بردند و در
انجا مقید کردنده
و میر ضیاء الدین باستماع این وقعه قاضی الدولت که
از اعیان قوم ترکیه آق بوری بود باستمداد ننگ و الکه
ناموس بطرف ایلهٔ بتورهٔ قلماق فرستاده مدد
خواستند و در اندک مدت ده هزار سوار جرار
بجهت مددکاری رسیدند و در شهر نادر آمده
رو بطرف طالقان نهاده که پیش از انکه اوزبک
ازین واقعه آگاهی یابد بسر آنها خود ها را برسانند
و در آن هنگام میرزا اناتی را برده در موضع
اتیکمیش مقید ساخته بودند لشکر قلماق بعد از عبور

[illegible]

[illegible]

بصوبهٔ طالقان سه توب کشته سه هزار بجانب
حضرت امام رفتند سه هزار رو بطرف
اشکمش و غوری و بغلان نهاده چهار هزار
نفر در مقابل قندوز ایستادند ه
هم دیگر و زچیاذل نموده تمامی املاک مذکور را
ضبط و تاخت تاز نموده میرزا انبات را از اشکمش
خلاص نموده باز گشت کرده وارد فیض آباد
گشتند و بعد بوطن خود مراجعت نمودند
میر ضیاء الدین مدت هژده سال حکومت
و کامرانی نموده چون اختر برج اقبال از شرق
جاه و جلال بافق مغرب زوال رسید یوم عید
بود که از قضایای الهی چنینه جنگی که از رسوم شوم
این شهر بود در بین پدر و پسر او میرزا انبات
جنگی عظیم

جنگی عظیم برپا شد میرزا انبات باهم صاحب شان و عنوان
بود چپنیهای حماقت شعار از جانبین باهم در افتادند
و شعلهٔ جنگ افروختند میرزا انبات از بی علمی و
نادانی طرف چپنیهای خود را گرفته چپنیهای میر را
پدرش را زده پیش کرده شکست داد و میر پدرش را
ازین واقعه خون غیرت جوشید تیغ از غلاف
برکشید پسر خود را پیش انداز کرده
و میرزا انبات که پدر خود را بچنین حالت غضب دید گریخته
رفته بخانهٔ قاضی احمد فی درآمده متواری گشت
و میر همچنان با شمشیر برهنه در عقب رسید قاضی خواست که
زبان بشفاعت کشاید و پدر از بی ادبی پسر عفو
نماید تا که خود بی پرده نشود ه اما از آنرو یکه غضب
میر استیلا کشیده بود و خون وجودش در مادهٔ سودا

جوش کرده چنانچه گفته اند بیت

همانا که پیوسته تشنه آتش است ۰ با آتش هم از دور دیدن خوش است

چو از خشم خنجر برفروزند چهر ۰ بفرزند خود بر نیارند مهر

قاضی درین حال از خوف بیم بر خود شمشیر خود کشیده بهمان

شمشیر میر را شربت شهادت چشانید و کشت

دنا دریغ ادا ازین لفظ مسب الحال که قاضی بکار رد زد

توان یافتن یعنی در سنه ۱۲۴۱ هجری ماتم خانه این دار

فنا را پدرود ساخته مقیم کاشانه بقا گردید و عهد

حکومت فرزندان میر یاری بیک باتمام رسید

و چون میرزا نبات دید که میر را

قاضی الله قلی شهید کرد فی الفور از خانه قاضی

برآمده راه فرار در پیش گرفته بموضع آدگو رفت

میر بادشاه با فوج از لشکر خود و پساکوه برای توقف

رسید

19 Заказ Р-273

رسید در فیض آباد حاکم شده

سلیمان پسر شاه سلیمان بیک در جرم حاکم بود او هم

از قلعه جرم فرار نموده بمیرزا نبات اتفاق شده

هر دو بالای قلعه فیض آباد آمدند و میر بادشاه را محاصره

کردند و بعد از محاصره بسیار

میر بادشاه باز بجانب پساکوه راه سیر طلبید

بجانب پساکوه باز گشت کرد و فیض آباد را سلیمان خان

ابن شاه سلیمان بیک که از میر شاه ملک او بود تسلیم نمود

و چون خود میر بادشاه بقصد و پساکوه رفت

آقسقالان فیض آباد را فرستاد که بقلعه فیض آباد رفته

رسم ایفای تهنیت مبارکبادی و فاتحه خواندی نموده

سلیمان خان را قلعه پدری و حکومت میراثی تبریک

نمایند و هرگاه میرزا نبات ازین واقعه خبر یافته

ادم معتمد علیحده را به نزد سلیمان خان باین مضمون
فرستاده که آقسقالان میر پادشاه را بما روانه سازد
که آنچه خواهد در بارهٔ آنها خواهند کرد ۰
میر سلیمان خان از اظهار این معنی زیاده بر آشفت که
او راد را التماس این امور چه دخل است
و میر و صاحب الاختیار بالاصالة علیحده ما ئیم هر خوبی و
بدی که باشد بما تعلق دارد میرزا ابنات هم از وقوف
این مضمون با علیحده بر آشفت و بعد میر سلیمان خان
لشکر خود را مهیا کرده رسید در موضع باز بران
کوه جلغر رو بروی شهر فرود آمده یکی از نوکرانش که
زیاده بهادر و مبارز بود نیاز بهادر نام پسر امام قل
چاه آبی از میر رخصت گرفته که رفته از شهر خبر یافته
بیاید چون به پل رسید دید که تخته های پل را گرفته ویران کرده
بودند

بودند و امام قل مذکور اسپ علیحده را بالای پل بر رانده
رانده بطرف خشک گذشته چند نفر را به نیزه زده پریشان
کرد و پنجاه نفر که برای محافظت پل مقرر بودند همه
پراکنده نمود چون میرزا ابنات از قرارگاه خود این
دست بردی را معاینه کرد در حال با جمله نوکران
خود یکباره اسپ تاخته لشکر آمده سلیمان خان را
در قلعه محاصره کردند ۰
چون این خبر بمیر پادشاه رسید او هم در حال با نوکران
بسیار آمده در موضع لای آبه فرود آمد
و میرزا ابنات باوازهٔ این خبر حیران شده ناچار
پس گشته بار کوم رجعت نموده
و میر سلیمان خان دید که از عهدهٔ کشاکش روزگار
برآمدن نمیتواند ناچار فیض آباد را بمیر پادشاه داده

خود سلیمانخان بقلعهٔ جرم رفت ٥

بعده میر پادشاه تدارک لشکر و اسباب خود فراهم نموده
بالای آذرگون بسر میرزا نبات یورتش فرموده میرزا
نبات هم پای مخاصمت استوار داشته در بین
یکدیگر جنگی عظیم واقع شد ٥

و میر پادشاه شکست خورده از راه قراقوزی
فرار کرده بجانب پساکوه رفت ٥

و بعضی از سپاه او نابود شدند باقی همه را برهنه
و عریان دیگر اکثر تمام زخم کشته بخانهای خود برگشتند
و در سیشد قرار گرفتند ٥

و بهنگام میرزا نبات بطلوع اختر اقبال رسید مسند
حکمرانی در قلعهٔ پای تخت فیض آباد بمرتبهٔ کلانی رسید
میرزا باتی که کلان و عمدهٔ قوم آق یوری بود او را به

جانب

جانب ایله به نزد تورهٔ قلماق فرستاد که از آنجا به
جهت کمک لشکر آورده میر پادشاه را با ملک صد
و پساکوه دستگیر و خراب سازد هنوز مدت بسیاری
نگذشته بود که لشکر قلماق رسید

و میر پادشاه با همراهی تمامی مردم در قلعهٔ راغ دشت
مستحکم گردیدند فوج قلماق نیز بسر قلعه تاخت
و تاز آورده غلبه کرده و قلعهٔ راغ دشت را شکستند
و میر پادشاه بجانب چاه آب فرار کرده رفت
و بقیه مردم را تمامی دستگیر و اسیر نمودند ٥

و بعده میرزا نبات با سرکردهٔ قلماق بسیار انعام
احسان حسب الاستعداد سلطنت خود کرده هدیه و پیشکش
داده سرکردهٔ قلماق را آزاد کرده

و اما سرکرده قلماق پسر میرزا نبات را با خود

گرفته به نزد غلدانگ جرنگ تورهٔ قلماق بایله برد
و آن میربچه هم دران حدود بیمار شده مرد و آن
میربچهٔ متوفا را بدرون باغی که در شهر ایله بود
دفن کرده مقبره ساختند.

دفعهٔ سیوم شاه بوزه خوربیک که برادر میرزا انبات
بود از جهت تقسیم و رسد حصهٔ خویش در امور
ملک والی از برادر خود کاهش یافته به نزد لوتورهٔ
قلماق به شهر ایله رفته استغاثه نموده استمداد
و کمک طلبیدند فوج از لشکر قلماق بهمراهی
خود آورد و بعد از ورود این ناحیت از
کوه چلغر تا کوه ریکی خیمه و شامیانه زده فرامدند
و میرزا انبات را در شهر محاصره نموده مدت
مدید استادند و هر روزه جنگ و جدل درمابین
میکردند

میکردند و میرزا انبات بالای صفیل و صفهٔ قلعه که
میدان قلعه بود هر روزه نفیر و نقاره و طبل
به نوا میاورده

و قلماقان در بالا موضع باز بران صف کشیده
بدینمنوال چند ماه متوالی ضرب و کوب درمیان
مینمودند چون کار میرزا انبات رو باستحکام
و قوت رسیده بود از دست قلماق موافق
مدعا و دلخواه آنها امر یکه او را دستگیر نمایند و یا
قلعه اش را بشکنند بوجه نیامد و میسر نشد.

لهذا ابا جار بنای مصالحه و صلهٔ رحم و برادری را
در بین برادران بهم سانیده بیکدیگرشان آشتی داد
و این امر مجادله بخوبی فیصله کردند.

و این مراتب قلماقان بسوی ملک خود ها عازم شده

براه مرو و از قراتیکین مراجعت نمودند ولی بسلامتی
بملک خود نتوانستند رفتن چونکه بنابر سببی
در عرض راه در محالات قراتیکین با ان قطاقان
جنگی واقع شده که کل بقتل و تاراج میرسند و احدی
از انها بطرف چین جان بسلامت نمیبرده
و بعد ازین واقعه میرزا انبات بطور غالی تمام
حاکم و فرمان فرمائی پای تخت فیض آباد گردید
و در عهد حکومت او از اشخاص عارف و عابد و عالم
و عامل و کاشف و زاهد اعلم و متقی و شیخ المشایخ
عارف ربانی که از قوم دیگر زران صاحب کشف و کرامات
و خارق عادات پیشوای همه و استاد کل آخوند ملا عبد الرحمان
بود که در مدرسه بالا بتعلیم علوم ظاهری و باطنی میپرداخت
و از اکابر و اصاغر و ادانی و اعالی همه مطیع و منقاد

او بودند

او بودند در علوم ظاهری و باطنی استاد و مرشد خواص عام
بوده و کلید ابواب فتوح مسلمانان که معاقد امور از
وقایع و سوانح روید ازین سبب او علیه الرحمة منحل میشد
گویند که روزی برای امر ضروری آخوند ملا عبد
الرحمان به نزد میر میرزا انبات رفت و دید که یک
سر شیری در پهلوی میرزا انبات خوابیده است
و پس ازان میر پرسید که باعث چه باشد که هر ساله
شیران چون سگان چندین بچه میزایند مثل سگان
بسیار نمیشوند سر این را چه باشد
حضرت ایشان موصی الیه فرمودند که شیران نوع
شیران ظالم ترین درندگان اند و ظالم را در
عمر و زندگانی برکت چندان نمیباشد
و میر میرزا انبات که در ظالمی بحدی رسیده بود و

ازین لطیفه میرزا نبات خیلی متأثر گردید شکست
تمام رویدادش شده

و دیگر از علما و مشاهیر آنوقت و مقتدای کبار
عهد قاضی القضات الاسلام و زبدهٔ خاندان علام
ایشان قاضی ملا میر عابد که در نسب و حسب
هم سید و هم عالم بود و صاحب نام و نشان و در
کلانی و احسان گویا میر ثانی او بود و در همهٔ امور
شریعت و ملت راسخ و استوار بود و مردم
در همهٔ امور رجوع بجناب شان میداشتند و از خوان
نعم احسان شان همه مستفیض و بهره مند میبودند
ایشانهم بنسبت بحضرت آخوند ملا عبدالرحمان شاگرد
بوده اند ۰

و میرزا نبات در عهد خود از جنس گله هزار و از رمه خنگ

هزار

هزار تدارک نموده در جایکه محتاج اسپ نوعی گردید غیر از یکان
اسپ از حد تا اقسقال مقرب که از بخارا و ترکمان
از تجاران میخریدند حاجتشان نمی افتاد بلکه او اسپ
و گوسفند و گله و رمه بکابل و یارکند بفروخت میرفت
و از جنس کان نبات لعل و لاجورد حاصل بسیار بحصول
می پیوست و با آن ظلم و ستم که بحد مبالغه درشت ۰
از انعام و احسان و خوان نعم الوان او در تحریر بیان
آوردن نمیشود که غالبا بیک انعام دادن آدم را بمرتبهٔ
غنا میرسانید و خلاف امر او را نمودن و هماندم هلاک
شدن بر انگیز زنان را یارای آن نبود که از خانه بیرون آید
و یکی از غلامان خود را که بهادر و قابل بود تخته بیک نام ۰
سپه سالار خود نموده سر رشتهٔ ملک داری و ملک کشائی
بدست او داده بنفس خود مدام در صبح و شام به نشاء شرب غرق.

و مشغول به منهیات شد دوازده سال کاملا کرد و در هر کار
از دست همان غلام نمک حرام ناخرجام شراب تلخ اجل کشید
معلوم که تخته بیک در ناموس خود چیزی از میر رشک
برده مردم را از جهت ظلم و تعدی میر فریفته خود
نموده چون همه مردم از تطاول ایادی جور او متاذی
بودند در انهدام دولت او راضی شدند ○
روزی آن غلام در خدمت حضرت آخوند ملا عبد الرحمان
در هنگام خلوت چنان بعرض رسانید که برفرض مردم را
از دست ظالم خلاص نمودن و بعد مقصود در این
باب کوشیدن لازم بوده و ثواب باشد یا نی جناب
ایشان مطلب سائل را دانسته فهمیدند که بامری محتوی است
لهذا موافق سوال مجمل جواب علی الاجمال تقریر فرموده
باین قدر اکتفا نموده که این قدر معانی غلام دانسته
راز

راز از پرده بیرون افتاد و التماس آن نمود که سر او فاش
نسازند و خود هم متعرض این امر نشود و همان شب میرزا را
کشتند و طمع خام او بر آن تعلق گرفته بود که خود میر
و حاکم بالاستقلال گردد و علی الصباح غلام بهمان خام
طمعی بحضور ایشان قاضی آمده بعرض رسانید که حالا حضرت
درباره ما چه صلاح میبینند ایشان قاضی در جواب گفت
زندگانی بسی بهر کس غنیمت شمار ارشد زیاده ازین
امر نیست محال غلام از آنجا که زیرک و فهیم بود حقیقت احوال را
دانسته و با نوجر که دست پروردهای خود بکمال اسباب
یراق و انجام بودند فرار را به چترار رفتند در تاریخ
سنه ۱۱۶۱ یکهزار یکصد و شصت یک میر میرزا نبات هم ازین
جهان دار الفنا ببدار البقا رحلت نموده بیرون رفت
از نکی انها از عدم یکبار رهنمون شده ○ و ابسته محبت دنیای دون شدند

١٢١١ درکار وا نمی‌بندند فرصتی ٥ رخت سفر کشیدار بیجابرو شدند
ایالت دستگاه میر پادشاه که در عهد میر میرزا
نبات در صوبجات مواضع چاه آب بوده سلیمان
خان راکه از جرم برآوردند او نیز در نزد میر پادشاه
رفته بود چون از قضیهٔ هایلهٔ رویداد آگاهی یافتند
هر دو باتفاق بار آستیکان لشکر خود ها عازم شهر
فیض آباد گشتند در راه برادر خرد میر پادشاه می
باسم پدر یوسف علیخان نام به برادر کلان عرض نموده
که بهتر ازین مورد بار میسر نمیشود بیا تا سلیمان خان
هم درینجا بکشیم و خود را از کشاکش بسیار روزگار
خلاص سازیم تا دیگر خار آزار در ره اقبال ما زاد یار
نماند میر پادشاه ازین جهت رنجید رفتن طوطا
که پناه باو برده بود و در عالم فتوت و جوانمردی این بغی

مناسب

مناسب احوال خود ندیده
و بعد از جلوس و کامکاری جرم را به سلیمان خان داده
رخصت نمود چون در راه بخاش که جای ایلاق نشین
مالداران ترکیه ست رسید و گله و رمهٔ میرزا نبات
که در آن چراگاه بود همه را دست برد نموده بعد از
ورود جرم بادعای همسری و عملکرد شر و نفاق و بدعهدی
ظاهر ساخته روز بروز اعلان طغیان برادر دویک
از زنان میرزا نبات را میر پادشاه به برادر خورد خود
یوسف علیخان داده
و دیگر برادر از مخدرات حرم سرای نام زد شهزاده والا
منزلت امیر کبیر سلطان شاه بت مزد کوشش زند
کرد و بی بی مذکوره مخفیانه بمیر سلیمان خان پیام کرده
و میر خود توقف چند نفر مردمان جرار را شب

[illegible]

بدانه ساخت و بی بی از راه آب در دبر معیاد
رفته با همراهی کسان سلیمان خان با آرزوی مواصلت
او شتافت میر بادشاه درین باب الده ماجوع
خود میر سلطانشاه را بجهته التماس و طلب بی بی مذکوره
بجرم نزد سلیمانخان فرستاده که البته از قواعد برادری
بیخ و راحت بیکدیگر بوده ایم مناسب این نیست در بی
ناموس یکدیگر کوشیم و بعداوت فروشیم بیت ٭
مباد اگر فردا ز چرخ برین ٭ دیگر بازی آید بروی زمین
همان به که ردی نماند بجاه ٭ فلک نیست با هیچکس آشنا
سلیمان خان چون از عزم توجه بیکیم مطلع شد
استقبال نموده آنچه شرایط اعزاز احترام بود زیاده
کل بهجوم رسانیده بجا آورد و آنچه از هدایا و تحایف
بنزلقدر موجود بهم رسانید ولی بی بی را در عالم ناموس
باختیار

18 Заказ Р-???

باختیار خود گذاشته که اگر ذره میل برفتن داشته
باشد از جانب ما مرخص است ٭ ولیکن بزور دست
بسته دادن را بیکیم سزاوار احوال ما نه بینه
و نهایت این کنده که بر ما نه پسندد ٭
و فی الجمله درین باب ارباب عقول بنصایح و موعظه
شافی وافی زبان کشوده نصیحت نمودند ابدا کارگر
نه آمد و پس مراجعت آن ولیئه نعمت بی بی را
سلیمان خان بنکاح خود آورده بزنی گرفت
ازین سبب میان سلیمان خان و میر بادشاه خصومت
و نفاق افتاده آخر کار بخونریزی منجر شده باندک
زمان سلیمان خان بلشکر خود فرمان داده به بالای
میر بادشاه هجوم کرده بتقبض اکثر آمده میر بادشاه را
اخراج نمود و او در موضع لالی آبه قلعه ساخت و نه ماه

بعون پادشاه

در آنجا بود و با خود عهدی کرد که تا قلعهٔ فیض آباد را نگیرم موی
سر را نیز نگیرم.
و بعد از گذشت نه ماه بنا بر دولت خواهی قوم دیگر از آن
که آن قوم از عمدهٔ اقوام شهر بند از گذر آنها در آمده
در میان خیابان شهر محاربه و مقاتلهٔ عظیم واقع شده
و سلیمان خان را شکست داده آواره ساخت.
و سلیمان خان بجرم رفت مدت هفت ماه دیگر نشسته
بود که باز لشکر کشیده بالای فیض آباد آمد و درین
هنگام میر در قلعه سخت کسل بود و هیچ دولت خواهان
او بعد همه مایوس با هر طرف منتشر شدند.
و میر یلبد شاه ابوالفیض و شاه آفتاب از آن
رو به کومک میر آمده ایشان نیز در خانهٔ ارباب وفا
فیض آبادی قبل شدند. فی الحال اینکه میر از جانب پساکوه

راه سیری

راه سیری داده در عین شدت مرض موت متوجه
پساکوه گشته در بین راه در موضع نزدیک توریاب
جان به جان آفرین سپارید. بیت: جز بار نداد
نبود حاصل آمال ۰ ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال. بعد از
این واقعه میران از آب رویهٔ مذکوره را نیز به دریوج
مرخص نموده مدت هفت سال سلیمان خان
در فیض آباد کلانی و حکمرانی نموده.
و یوسف علیخان ثانی در پساکوه ایستاده میر سلطان دوم
از آنجهت که چاه آب را پدر بزرگوار او نامزد او ساخته
در آنجا آسوده و از جملهٔ فرزندان میر بادشاه اول همه کلان
میرزای کلان که میرزا برهان الدین است دویم میر سلطان
شاه. سوم میر میرزا محمد بیگ چهارم میر تعلقه باز خان
پنجم میرزا مقصود ششم میرزا ابوالفتح شش نفر

پسران میر بادشاه اول شش نفر بودند

شش پسر ازیشان باقیماند از میرزای کلان سیدة النساء
نعمت بیگیم کلان دختری بود که آنرا امیر سلطانشاه بجهت
پسر خود امیر محمد شاه خواستگاری نموده.

میر کلان میر سلطان شاه ثانی میر میرزای کلان
میر میرزا برهان الدین ثانی میر سلیمانشاه از ان نجابت
و اصالت مقام بوجود آمده اند.

و از میر سلطانشاه همین یک نخل پرثمرهٔ بوستان
شاهی امیر محمد شاه و میر عبد الصمد خان
و از میر میرزا محی الدین دو پسر ماند کلان اوشان
وفات یافته دیگرش که در تعداد هیچ نیست
و از توره باز خان کسی نمانده است.
و از میرزا مقصود میر محمد رضا بیک و از میر
ابو الفتح میر شاه دیگر خان قایم مقام مانده اند که

بنابر

بیان حکومت سلطانشاه

بنا بر تفصیل احوال آنها نگارش یافته خواهند شد انشاء الله
برین نهج که ابهت و ایالت دستگاه امیر سلطانشاه
چون به بیست و چهار سالگی رسید قدم بر تخت حکومت
نهاده دغدغهٔ ملک گیری و سلطنت حکومت روائی
یوسف علیخانی را بر پا ساخته تمام خطهٔ بدخشان
و بدخشانات را متصرف گردیده حتی که از حدود
خود تجاوز نموده خطهٔ اوزبک قطغان کرد.
بدین موجب که آن امیر ابهت جلالت تخمیر بنا بر مایهٔ جزو
اعتبار که در نهاد عالی نژاد او ودیعت بود در
آغاز امر در موضع چاه آب بدولت روز افزون
عروج نموده فرمان روای کل گردید نخستین
برادر بزرگ شان میرزای کلان یعنی میرزا برهان
الدین از سر هوشیاری و آگاهی در جبین او هویدا

دید و از سر ادب بتعظیم و تکریم او را بخود لازم دیده
به کلانی او تسلیم نمود و بخلوص نیت در کمال محبت
اختیار را بدست او داده در غایت آداب
برخاسته سلام و اکرام او را کما هو بجای آورد
و رتبهٔ جانشینی آبا و اجداد را باو مبارک باد
نموده رقم آنچه که بباد او [illegible] تا از رشکی بدر نماید
جعفر
ذی یوسف علی خان نانی عموی شان نشانید که از جهت
رشک ما لا یعنی بنا بر انحراف طبیعت ناهموار از فکر
کوتاه اندیش رقبهٔ ارادت از ربقهٔ اطاعت باز داشته
از سلوک جادهٔ تسلیم و رضا استنکاف نموده آثار
طغیان و گردنکشی از وی بتشییع پیوست
و بعد از اهتمام و تهدید که بجای نرسید لشکر را
از چاه آب بر سر او کشیده چون حبل المتین توبه را

سابق

سابق از این شفاعت خواه خود ننموده بود شفاعت
کسی در بارهٔ او قبول نشد و بیک یورش او را از
قلعهٔ پساکوه برکنده کرده پساکوه را با التماس برادرش
میرزا ای محمد باد مفوض داشته استقلال را در بین
از خود تا سلیمان خان با آمد و رفت مراسلات و مناجات
معین فرموده در عالم انس و مواصلت به تدبیر کیدی
و مکری رابطهٔ خویشی بهم رسانیده دختر سلیمان خان را
بخود نامزد ساخته و از ارسال رسل ادخال در لعوه
و اشتهار شهر نموده حقیقت و ماهیت مردم را دریافته
با دراک تدارک کار خود بسر برده ببالای شهر فیض آباد آمد
و بی جنگ و جدل شهر را در قبضهٔ تصرف در آورده مسخر
نمود و هر گاه سلیمان خان بیگانگی مردم را مشاهده
نموده از بی اعتباری مردم و از فعل شنیع خود هراس

نمام بر داشته جز راه فرار بخود مناسب ندیده با علاج بطرف
جرم رفت .

و امیر سلطانشاه هم تعاقب او رفت و در آنجا نیز کارش موفق
دلخواه نشده بطرف چترار فرار کرد

و آن گروهیکه بی بی را به نزد او برده بودند همه بدم تیغ
کشیده معدوم ساختند .

و این هنگام غیر از آب آنرو یه یعنی بجز از آنطرف آب
همه ملک مسخر و میسر شده بپای تخت فیض آباد
جانشین گشت و بعد از انقضای یکسال از سرعت
سپهر فلک بسیمال از افتاد و خنجر زمانه قرب از دولت در ... شاهان
ملک درواز طغمه شاه و شاه درواز و منصور
خان و عزیز خان و شاه رخ میرزا و سعادت شاه و
سلطان محمود از پسران شاه غریب الله با کمال تجمل

در واقعه پامیان ملک ... درواز
تاریخ ...

اساس دبدبه

اساس دبدبه بخطه شغنان آمده کمر عداوت او را با میر سلطانشاه
بر بسته امیر هم با فوج بیکران در بالای کوه ایلاق کلدب
شوال و حوض شیوه در مقابل ایشان فرود آمدند .

و میرزا صدیق نام شخص را بسر کرده که قشون انبوه
پیش جنگ به موضع زنیه غارجوین فرستاده .

و از جانب دیگر لشکر شاهان درواز در رسیدند با فوج بدخشان
محاربه سخت نمودند و لشکر میر سلطان شاه شکست داده
از آنجائیکه مردمان درواز در سایر امور از مردمان بدخشان
در باره جنگ و جدال ماهر و طیار بودند با وجود یکه
اهالی درواز در ولایت ما نابلد و مسافر بودند و در همه
حال بجهه کوه و دره و در کار ها بلد بدخشیان بلد بودیم
و پیشرو و رهبر داشتیم با این قدر مهارت خود
در ملک خود پیش رفت اقبال را دستیاب نشده مردمان

درواز کوی سبقت دست بردی از میان تنگ و
ناموس نجوه شکست فاحش بلشکر بدخشیان داده و
بسیار تر از لشکریان را مع میرزای کلان اسیر
شاهان درواز شدنده

و بعده لشکر درواز امیر سلطان شاه را ملقب بازدها
تعقیب نموده باز همان واقعه قبل رو بداد
کدیلشکر سلطان شاه پراکنده شده و غیر چند کس
معدود که در ظلال عاطفت و پایه اقبال خود را
بفیض آباد رسانیدند بقیه تمام افواج سلطان شاه
دستگیر پنجه تقدیر گشتنده

و بعد از تاراج و اخذ اسباب و یراق اسلحه و لباس
و غنایم بیشمار که منافع افواج شر دروازیان شد پس
اسرا را رخصت دادند مگر میرزای کلان را تنها

باخود

باخود همراه بدرواز آوردند

وانپس امیر سلطان شاه یعنی سلطان اژدهار بنا بر طلب میرزا
جناب افضل العلما و ثقة الفضلا فاضل ملا اعظم آخوند مفتی که نسبت
دامادی بمیرزای کلان یعنی میرزا برهان الدین داشت
باچندین تحفه و هدایا نزد شاهان درواز فرستاده
توقع پس گردانیده فرستادن میرزا را درخواست
کردنده

و هنگامیکه مفتی موصی الیه بپای تخت دار الحکومه درواز
بنفس شهر خم (قلعه خم) وارد شد مشار الیه را
از طرف شاهان درواز رسم تعظیم و تکریم و حرمت
داری را بجای آورده مهمانیت و سفارتش را قبول کردند
یکروز در مجلس شاهی نشسته بودند از هر قسم اعیان
و اشراف فضلاء و علما حاضر بودند که بیکبار فرمایشی بر مفتی مذکور

فهمایند که مقدمهٔ مباحثهٔ علمیه و دینیه درمیان انداخته شود
لهذا مناقشه و مباحثهٔ طویل در بین مفتی و عالمان بخارا
واقع شده آخرالامر ترجیح و فتح مجلس اثبات مسائل
بنام سفارت پناه ایشان مفتی ملا اعظم آخوند شده
و پس از این مجالس روزی مفتی آخوند باز طلب رخصت
و اذن دادن میرزای کلان را از طغمه شاه شاد درون
نمود و شاه مذکور نیز بسمع قبول اصغاء مسئلت
همه سلطنت شاه و آخوند مفتی را نموده میرزا ابرمان الدین
یعنی میرزای کلان را با معیت مفتی آخوند با انواع عزت و حرمت
و هدایای لایقه از قلعهٔ حم رخصت فرموده اوزاد
نمودند و پس از چند روزه طی منازل پرملال کوهستان
دار و قلعهٔ فیض آباد گشته بشرف دستبوس امیر سلطان
شاه مشرف گشته فرهمند شادان آسوده و بعد از آن

از این

ازین روزها ابتدا کرده با مور مملکت داری پرداخته
روز بروز ترقی و تزاید صولت و حکومت بزیاده کرده
و در معموری و آبادانی و ترقی رفاهیت حال فقرا و
مملکت کوشیده جمله ویرانه هارو آبادانی نهاد و روز
بروز شهرت نیکنامی و سخاوکرم غریب النوازی ایشان
پروری او گوش رس اطراف و جوانب گردیده همه اهالی
مملکت چه ازدور و چه از نزدیک چه از بازار و چه از [illegible]
همه مراقب این دولت مند شهیر شده آفرین تحسین
خوان گردیدند ۰

دعوی اجتهاد او آن بود هر عالم و فاضل ادعای علوم میکرد
و هر هنرمندیکه بهر نوع هنر هنرمند باشد و هر شخصیکه
بکدام نوع کاریکه اسباب ترقی ملک باشد و دعوی کاری
گری بکند همه آنها علی قدر مقدور منارست حالشان ر

هر کدام آنها اعانت و کمک مدد رسانی میکردند تا که فراهم
کردن اسباب آبادانی ملک ولایت و شهرت و
شأن و شوکت گردد و همه در ایام حکومتش از کبیر و
صغیر و چه از دهاقین و از بادیه نشین و اصحاب
حرفت و هنر و چه از فقرا و جیش لشکر کل در کمال رضا
و ممنون آسوده حالی و ترقی رفتار نموده برکت نعمت
و کثرت مال و اموال جاه کسب نموده شادان فرحان
در ظل عاطفت امیر سلطان شاه آسوده بودند ۰
و هم درین تاریخ جمله قلاع بندرات داخله ممالک را
تعمیر و تجدید و مرمت فراخور موقعش نموده آبادان
کردند و از جنس عجایب نگار رنگارنگ خیمه و شامیانه
و خرگاه جهت قصر کوشک ایوان سراپرده های
گوناگون طیار و مهیا کرده سرشته تکمیل بودی ها کردند

و در اکثر او

در اکثر اوقات در باغ چهار چمن بعیش و نوش در گلباغ بسر میبردند
و انواع لعب سرمستی و سرخوشی و باده نوشی و نغمه سرای
و بزم گلچهرگان لاله رخان و پریوشان و اشخاص خوش
الحان از حنجره حلقوم عندلیب صدایان اندر آن حلقه
دل جمعی مهیا و آشکارا میبود که شاعری در خصوص میگوید
مغنی چو برداشتی چنگ را ۰ چو موم آنگردی دل سنگ را ، زد ستان
سرایان در آنگونه بهار ۰ تو گویی قیامت شد آشکار
تا یکسال بدینمنوال بدولت و اقبال بسر برد که مقدمه
آمدن خواجه های با وقار از سمت یارکند و کاشغر به
ظهور پیوست شنیدم ز پیران تاریخ گوی ۰۰
جهان دیدگان شمار تاریخ جوی ۰ از انجا که گواهی داشت
پیش ۰ ملا سنگ محمد ز احوال پیش ۰ که آری چو سالی
برآمد برین ۰ شه و بخت نزدیک و دولت قرین ۰۰۰

خبر آمدن خواجه گان از یارکند و کاشغر

[illegible]

بسبب ابتایه اقبال و جاه مستکبر گردیده بود از بهر شاه
زهیر بکه داشت او برین شاهبازه بغربت رین هبش آورد تازه
در ... دو برادران از سادات عظام از جمله نبیره
زادها قلماق کاشغری که بجنین خبت ابا عن جد ...
دیار بوده اند و بعان نسبت و بزرگی پیشوا
و مقتدای آن نواحات بوده اند چون بعهد دولت
تو نه قلماق بنقص زوال هلالی انجامید نوبت دولت و
مملکت داری بخاقان چین رسید دست طایفه
خطای بتصرف آن دیار دراز شد این هر دوی
برادران از بین ایشان برتبه خانی و کلانی امتیاز
یافته بحکومت ... از اول بموافق اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم از انواع محاسن و مناقب
مدارا ... بدربار پادشاهی از خاقان چین کج بهم رسانیده بودند.

و فارغ

17 Заказ Р-273

و فارغ البال بیکرند عمر خود ها را العیش عشرت بسر بردند
و هرگاه ادعای کلانی و استقلال در سر شان افتاده
و بادهٔ غرور دماغ شان را بران آورد که پای متابعت
از سبیل طاعت کشیدند پا از حد بیرون اندازه پرورش
شهنشاه چین بار گوشمال تادیب ایشان را بیکدسته
سپاه خطایی مقرر بدفع شانان فرموده
تا یکسال کارزار نموده بدر آمد سال دوم دو چند
سپاه دیگر از چین آمدند با اینها نیز قتال و جدال نموده خود را
از دست ندادند و پای مردانگی استوار داشته و
دود دمار از نهاد روزگار گرفتاران لشکر چین بر آورده
و مردانه کوشش کرده اند اما بدر کردن از جنگل و
نیستان چیزی کم کردن نتوانستند از بسکه افواج
چین بسیار بودند و سال سوم دریای ذخایر

از لشکر بیشمار از ان دارالحرب بیکبار باستیصال اینها
معین گردیده فوج فوج رسیدن گرفته از انجا که مجال
مقاومت را محال دیده با مقدار دوازده هزار نفر
یعنی خانه دار از مردان کار مبارزت شعار که از جملهٔ ملازمان
بودند با همراهی خود ها گرفته شهر یارکند را تاراج
نموده رو باین دیار نهادند در راه چیزیکی
یافتند دست برد نموده غنیمت می پنداشتند
ده هزار نفر یعنی خانه دار از ایشان بسمت بهای
ممالک خوقند افتادند یعنی رفتند ۰
و سه هزار نفر که بقیه بهمراه شانان مانده مذکوران
از راه پامیر براه شغنان روی به بدخشان آوردند
چون به شیوه رسیدند خبر واقعهٔ آمدن خواجگان را
بسمع امیر سلطان شاه رسانیدند ۰

امیر سلطان

امیر سلطانشاه بجهت انکه با خواجگان قرابتی در نسب و حسب
متحد الاصل و نژاد بودند و از تعدی و استیلای کفار
آوارهٔ این سبیل و دیار گردیده مسافر و اجب الاکرام
و التعظیم بودند لهذا اعزاز و اکرام شانرا لازم
دیده بورود شانان در صوبهٔ ارغنج خواه استقبالا
باستقبال مهمانان فرموده که دلجوئی و مواسات
شانرا باحسن زین وجوه بجا آوردند ۰
و لاکن از لشکر ادباش پابلباشان در موضع ارغنج
خواه چیزی از مال و اسب مردم غصب نموده صاحبان
مال که بنا بر اتلاف اموال شان طاقت نه آورده صورت
حال لشکریانرا براه عریضه داری بخواجگان رسانیدند
و لاکن خواجگان عرض فقرا را گوش نکردند و از استماع
این واقعه دل امیر سلطانشاه متغیر گردیدند با وجود

آن میرزای کلان یعنی میرزا برهان الدین را به پیشواز فرستاد
وخود امیر در آب جوزگون بنا بر اکرام وتعظیم مهمانی
استقبال نموده و اخوردی کرده تا بالای قلعهٔ
زغیرچر آمده بمنزل خود مراجعت فرموده خواجها
در آن جا صف کشیده و شامیانه وخرگاه وخیمهٔ خودها
استوار کرده ودر شهر بچشم خریدار وبتامل سیا
نگاه کرده داعیهٔ آن در خاطر شان افتاد که اگر توانند
گزندی بامیر سلطانشاه رسانند واین ملک را به
خودها به غنیمت گرفته حاکم ومتصرف بدخشان
گردند ولی خواجگان دارای سه هزار سوار جرار
از مردان کار در ملازمت خود طیار داشتند که
هرکدام رو به روی شیر نر میجنگیدند واز هجوم
آوردن وقربان شدن باکی نمیداشتند

دلوکرانشان

دلوکرانشان پیرامون ایشان پر در بافته منتظر
ایما واشاره وفرمان میبودند از چاشت تا وقت
آخر پیشین در قلعهٔ زغیرچر بموقفهای خود توقف
نموده تا کوچ وبنه های آنها بتمامی در حوالی آستانه
حضرت ابوالمعروف چادر وخیمه زده فرود آمدند آن
زمان ایشانهم سواری نموده در بارگاه خودها نزول
ساختند امیر سلطانشاه در عالم انسانیت و مروت
آدمیت برسم مهمانی ضیافت ملوکانه فرموده علی
الصباح میرزای کلان را بطلب ایشان مرسول ساخت
وخواجگان آمدن را بدربار عالی از جملهٔ ننگ وعار شمرده نیامدند
ازین جهت خاطر امیر سلطانشاه زیاده کدورت
پذیرفته بر آشفت واز خام طمعی ایشان به خود فهمیده ایشان
ازوقت بامداد کوچ وبنه را از سر کوتل عبور فرموده

بالقان یارکند و کوکچم خواجه زاده را انده موجه
و بار چونک ... عبارتیم
میگویند

و خواجه خورد را بلفظ
ترنا کچیک خواجم
میگویند

خواجه کلان را که در حکومت دخلی نداشت برسم
فاتحه خواندی به پیش امیر فرستاده امیر او را در قلعه
از جهت استنکاف برادرش نگهداشت
و خواجهٔ خورد با شاگرد پیشه گان شان بلب کنده از
بالا تا پایان صف کشیدند تا نماز دیگر استاده چون
دانست که بنه یعنی خانواده و اهل عیال ارکوتل
گذشته بیک منزلی رسیده اند آن زمان عازم
گردیده راه قافلهٔ خویش در پیش گرفت لشکریان او
در حین عبور کوچ و بنه از کوتل که در هنگام ترکیه را
از روی دشت لای آبه هر چه که یافتند بخود
بردند و ازین دست درازی شان امیر را در
عالم غیرت و غضب بر خلاف مستولی گشت بامدادان که
ایشان متوجه ارگو شدند امیر هم در عقب افتاده

در دشت

در دشت ارگو با همدیگر مقابل افتاده مقاتلهٔ عظیم برپا
کرده زد و کشت بسیاری کردند که شاعر میگوید:
بدخشی هزبران درنده خوی ۰ ربوده ز شیران درنده گوی
درخشید فتح از سپهر برین ۰ بنام امیر بدخشان زمین ۰

والحاصل در ظرف دو سه ساعت مقابله و مقاتلهٔ افواج
خواجگان تاب آور بدخشیان نشده رو بگریز نهاده
بالکل انجام سرانجام خواجگان چه از گنج و زر و گوهر
و اموال و اجناس نفیس و متاع گران بها که بسرکار
عالی اختصاص داشت تمام مخصوص امیر روشن ضمیر
سلطان شاه گردید و بیشتر از آن بود که منشی دفتر
نویس سریع الرقم عدد آنها را در سلک تحریر ثبت حساب
و کتاب نماید چنانکه شاعر بتعریف آن گوید ۰

ز طاس ز مولون شتر بارها ۰ جواهر ز معدن ز زر خروارها ۰

متاع گرانمایه از جنس هنر ° که نادیده چشم کس از جن و انس
زهر چیز کش نام بردن توان ° نشد رو از آن کاروان کاروان
شنید آنرا سوال بجهد ° بدرگاه سلطان شه شاه جهد
القصه سه هزار بنه از مردم قلماق و کاشغری بیکبار
اورده ساکن شهر فیض آباد گردانیده از آن وقت
اساس دبدبه ایالت و بزرگی امیر بحد مبالغه رسیده
سه هزار سوار خونخوار با طمطراق یاکان و صداق از جوانان
قچاق مکمل از دیپ اق در رکاب ظفر انتساب تیار
و مهیا آن قوم سرمست باده پرست از روز تا
شب مقید نای نوش مشغول جوش و خروش بودند °
و اهالی شهر فیض آباد بورود این ها نقش کدورت و خفقان
از حاشیه لوح خاطر پاک زدوده بوفق طبایع الظریفان
و جوانان رعنا و آغاچکان بعنبر جوان زنان زیبا مدام
سرگرم

سرگرم بزم و صحبت بوده و امیر سلطانشاه نیز در خلا و ملا
در صدد همین خیال و سودا بود
و از جمله جوانان نامی قلماق با ولپاق مرصع کمر زرین باقلپاق
و جواهر اکین قریب سه صد کس از عمده اشراف قوم
از امثال اسلام بیک و توکل بیک و فرغو میرزا
اینکیش بیک دلبه جیان بالتوجیان جرغلان
بازونک و غیرهم از قوم قلماق و عبدالخالق بیک
عثمان بیک نیاز بیک عبدالرحیم بیک محمد امین بیک
و شکور بیک عبدالرزاق بیک یعقوب بیک و
عنایت بیک و امثال اینها از قوم کاشغری و از
محرم بچه های زلف کاکلدار که در معرکه امیر امتیاز
یافته عبدالکریم عبدالرحمان یعقوب جان تنکری بردی
بول اسلام خواجه یار لاچین بورنجی و اقران اینها که

تحریر یافت موجب طول کلام ست وانه الحمد که خدایا
قوش بیکی ست در هنر شکار میر شکاری بشرف عزت
واختیار امیر کامکار رسیده ۰
دیگر اسلام بیک دادخواه که بخوش کرد نظر والا گهر امیر
بین الاقران شرف امتیاز یافته برتبهٔ سپه سالاری
سرافراز گردیده ۰
چون دبدبه و شعشعه دولت ترقی افزون بدینگونه استعلا
وتقویت صولت و سرپنجهٔ بازوی امیر پذیرفت هنگام
تقاضای آن شد که دغدغه و دبدبهٔ آبای کرام و عهد اجداد عظام
را رونق و انتظام داده اعلام ظفر و اهتمام را به تسخیر ولایت
قطغان که طرف مردم مردم بدخشان واز اصل معاند
ایشانند در جنبش درآورد تا دود دمار از دماغ
بادیه نشینان قمیز مست برآورده تابع و منقاد نمایند

وبرین

وبرین نیت کمر همت برسته سلاح مردانگی پوشیده
توکل بر خدا کفته رجا واثق و امید صادق از خداوند
بنده پرور کرده یورش فرموده ۰
فتح دوم در مضامین یورش امیر سلطان شاه بسر حدود
قطغانیه با انبوه افواج بدخشانی و با فوج دریا موج جوانان قلماق
کاشغری بعد ترتیب توپ و بندق با تجملات شاهی همه انجام مکمل
چه از خیام و چه از آذوقه و علوفه ها بلازم درستی را ایجا
آورده و ایلغار در خدمت امیر موازی یانصد نفر اشخاص
از ربوسا مردم قطغانیه برسم ملازم پیشکی از مولف
مناسبه در خدمت بوده و میر همه را از سر نوالنعام
خلعت داده در رکاب ظفر انتساب بادهای پیش جنگی
و دعوا طلب آماده و تیار ایستاده منازل و مراحل را رنگ
رونق داده در تالقان فرود آمده مدت شش ماه

باردوی فرخنده [illegible]

قلعه را قبل محاصره کرده و گرفته بیکی از دولت خواهان
خود را داده و از آنجا بطرف اشکمش عبور فرموده
و هرچه که از دشمنان سرکش و معانده در ان ولایت
رو بداده بود همه را گوشمال تادیب میداد و بعد از
تصرف آن قرا باب بنگی که موضعیست نزدیک قندز
در همان موضع فرود آمده قلعه بنهایت استحکامات
بنا نهاده قندز را همچون سیاهی مردمک در چشم
تنگ اوزبکان در قبل و محاصره کشیدند ❀
و قباد خان قوت نام خان که از حاکمان عالی قدر و بهادران
نامدار بود در اندر قلعه قندز بمثل پشه که به جنگل قند زا افتاده
باشد و خود را قباد خان بنوعی بر پا داشته مدت دراز
بدین سان رسیده [illegible] گاهی خورسند و ارجمند میرفت و گاهی
بفرحت و مسرت مراجعت میفرمود؛ چنانکه گوینده میگوید ٥

همکت [illegible] بالاخر با جاه
معاطو [illegible] شاکری
در بی [illegible] نهفته
راه و دلیتم را [illegible] کرد
[illegible] از انجا ابر سلطان
شاه مرام جمت نمود ۱۲

همین است بازیچهٔ خسروان — چنین کرده و میکند سروران
بصید آن زمانی که آرد بچنگ — به از شیر خوانند روباه لنگ
چو فردا بود روز ناموس و نام — تن آسوده کی باشد انجام کام
چنان رو بسوی خصم در رزمگاه — که یا سر نهی یا ستانی کلاه
ز دنیا غرض نام نیکست و بس — چه به زانکه نامی بماند ز کس
بمردی گرت نام گردد بلند — از آن نام نیکو شوی بهره مند
اگر اژدها باشد از شرزه شیر — سوی آدمی زاده ناید دلیر
نترسی ز خرطوم پیلان مست — که آن آستینی ست خالی ز دست

سوم فتح ملک راغ شاه یادگار حاکم راغ

ساکن قلعهٔ یاوان چون از قدیم الایام صوبه راغ که
در بین شاهان ملک دروازه و میران ملک بدخشان
در حین غلبه و استیلاء هر کدام طرف بهانها طرف تابع
و خراج گذار گردیده معاملات رعیت که را انجام آورده‌اند

[illegible] قلعوی [illegible] از ارحم

ولی هنگامیکه بنا بر غلبهٔ دروازیان صوبهٔ ملک رینغ را
بحاکمان و شاهان درواز تعاملات عادت چنین
بود که هر خانه سالی یک تنگه و هر باز و شنقار و
چرغ و شاهین که صیادان راغ بصید دستگیر میکردند
بقلعهٔ دروازیان لشهد خم میدادند ۰
و همچنین بر غلبهٔ بدخشیان راغیان بدینمنوال خراجگذار بودند
و میر سلطانشاه از کمال قوت و شجاعت تکمیل سپاه
به نیروی بخت و اقبال شاه یادگار از شاه درواز
ترک تابعیت نموده استقبال زورآوری کمیر سلطان
نموده فقط از حکومت خانه درواز روگردان گشته
رابطهٔ قدیمه را شاه یادگار بر هم نهد ۰
ازینجهت حاکمان درواز که در شهد خم در قلعه
بحکومت کلی مستقیم بعد مضراب خان بوده و در

تدبیر

در تدبیر کار خود افتاده که نوعی کرده شاه یادگار را بحیله
دستگیر کرده گوشمالی باو بدهد که بعبرت احوال
او مردیگران را پند باشد ۰
لهذا مضراب خان که مردی بود قوی هیکل و شیر
چنگال و در معرکه و میدان با اصول قدیم بهادر و عالم
بود خصوصاً در مهارت نیزه و شمشیر چه پیاده و چه
در سواره که هنرمندی تام داشت و کسی هم از نیزه
دستان و کمان کشان و نیزه و کمان او را بکار
بردن و کمان کشیدن از عهده بر نمی آمدند ۰
و در امر مسئله راغ مضراب خان با همراهی برادران
از امثال شاه درواز خان و شاه منصور خان و غیرهم که سابق
ازین ذکر یافته اند از سرحد درواز به مضافات راغ تا
رودخ آب و سیاب نزول نموده آدم معتمد در بین مانده

که شاه یادکار رویه واو را دیده بنصایح بخود تابع سازند
شاه یادکار از سرنادانی که سرحد و قیشلاقی بود از قلعه خود
برآمده برسم سیر و تفرج بجانب بزه راغ رفته
و درواز یان که از قدیم در فنون علوم سپاسی و سپاهی
گری معروف و مشهور اطراف و جوانب هستند شبا شب
بالای قلعهٔ یاوان عزم هجوم و یورش نا گذاشته قلعه را
گرفتند و قلعه دار را مع مردمان معتمد که در قلعهٔ
راغ بودند در بند و زنجیر کشیدند ۰
و شاه یادکار نیز از سر فتح و ریو و مکر آدم مانده که
به وهم اندیشه و هراس آمده ما را دیده تا که قلعه و ملک او را
باو باز پس بدهیم و آن ساده لوح بفریب او فریفته گردیده
بحضور حضرت سلطان حاضر شدن همان امر بقید و زنجیرش
کرد که انتقام سابقه را اندکی با حسن وجه بگیرد ۰

بچون

16 Заказ Р-273

چون این خبر بسمع امیر سلطان شه رسید لشکر فراوان از
ترک و تاجیک و ازبک و قطغان مهیا کرده بزودی بالای
قلعه یاوان بجرب درواز یان رسیده از جانب تنگان
شب با ده که بند بیت شد صف صف شده بالای قلعه فرود
آمدند چنانکه شاعر گوید ۰
فرود آمد از کوه سیلاب تیز ۰ که از پیش او کوه کردی گریز
چون درواز ی و بدخشی با هم دیگر محاربه و معاتله کردند
و درواز یان خود را بقلعهٔ یاوان محصور کردند
و امیر سلطان شاه مظفرانه بخرسندی تام در موضع مرج
رو بروی قلعهٔ یاوان نزول کرده و شبانگاه بمشورت
بعض خواص خدمت خود مصلحت چنان دیدند که امشب
درواز یان ضرب کوب بسیار دیده اند اکنون ما را باید که
از اینجا قدری بکناره رویم تا اینکه درواز یان راه گریز

خودها را خالی یافته ناچار برآمده بطرف درواز گریزند که
مجال استقامت آنها بسی محال است ۰

پس امیر بنابر مصلحت خاصان خود از موضع مرج برآمده
متوجه موضع دوزنک شد یعنی برای خالی ساختن
راه دروازیان بعقب گشت ۰

چون هنگام سحر دروازیان میدان را از اغیار خالی
یافتند و لشکر جای داری راغ از جانب امیر که
در روی یاوان قلعه بامداد امیر استاده و از پس
گشته رفتن امیر بیخبرانه برجای معین استاده و غافلانه
از دست دروازیان بقتل رسیدند ۰

چون امیر سلطانشاه دید که دروازیان اختیار و حرکت
برگشته رفتن ندارند قلعه در موضع ذو انداخته
در قبل محاصره آنها سخت کوشیده لشکر بسیار بسر گرد

نامدار

نامدار مقرر فرموده از بین بهار تا بهار آینده در محاصره
ایشان کوشیدند و چون ایام سرما بند بگرما شد از طرف
بدخشان بالای قلعه یاوان بمقابله شاه بن درواز لشکر بسیار
آمده فرود آمدند و صدد مقاتله و محاربه کوشیدند
همچنانکه شاعری در ینباب سخن گفته بیت

دران سنگلاخ بهم بر زدند ۰ بهم تیغ و خنجر خوش برابر زدند
قضا داده دروازیان را گریز ۰ ثباتی ندیدند دران رستخیز
بلی نامور تیغ مضراب شاه ۰ چو دیدی بهجوم [illegible] سپاه
چنان کردی از جا کمی بازگشت ۰ که تنها ز قلب سپه [illegible] گذشت
گرفتی چو نیزه بدست آنچنان ۰ نماندی ببالای زین یک سوار
چنین گاه در جنگ گذر گریز ۰ بردن کرد قوم خود از رستخیز

حاصل مطلب دست امیر سلطانشاه بلندی کرده قدری
بیک تل بلند برآمد در پی کار و زار بود که مضراب شاه

بزیر آمده رو بطرف کشیدند هم که عباره نفس های حکومت
دروازست مراجعت نمودند

و دو همین مراتب بملک زراغ بقلعهٔ یاوان یادگار شاه
حاکم گردیده امیر بدخشان بخاطر جمعی تمام بقلعه فیض آباد
مراجعت نمودند ۰

فتح ملک چترار

فتح چهارم سراپای حدود و توابعات الکای
عشرت خانه چترار که یک قسم از ملک داردستان
میر سلطان شاه ادعا آن نمود که اگر ایزد برحق ظفر مآب
حال من بیند خطهٔ ملک چترار را بحیز تسخیر آوردم ۰
محل وقوع حادثه و هنگام آن آرزو در تاریخ سنه ۱۱۶۵ سنه ۱۱۶۵
بوقوع آمده که دران مدت بقلع و قمع اهل شیعهٔ
شنیعهٔ باطلیهٔ اسماعیلیه که اندر ممالک بدخشان و
چترار است سلطان شاه عزم و جزم نموده که همه

آنهارا

آنهارا در ضبط و شکنجه در آورده حراست نماید
و دران باب اندیشهٔ مملکت گیری ملاحظه بکار میبرد

اتفاقاً معز الدین خان باجوری با دو نفر پسر خود
از منصور علی خان و محمود خان و جماعه از سرکرده گان
قوم افغان از مومند و سالار زائی از ملک خود ها
برآمده فراراً بملک چترار رسیده و از چترار با فوائد
کلانی بیر متوجه فیض آباد گردیده آمده بملاقات میر
نایل گردیدند ۰

و امیر هم درین مورد از آمدن مسافران خرسند
زیاده خورسند شده و اندیشه که در دل عالی خطور یافته
بود با او در میان نهاد زیراکه مردم افاغنه بچترار عبارت
شناسا معظم الیه مذکور بخاطر خواهی امیر
بهمگی صدق و راستی در آمده اذعان این امر

بنی جماعت ... موضع ...
شده بیعانه ... و ... از

نموده امیر بعد از انعام و اکرام او را با فوج گران از لشکر
خود بران داشته که بعد از نزول حضرت زیباک پیش
رفته وخود بعد از رخ نمود واقعه متعقب سواری نماید
و پسر کلان خان مذکور را منصب علیحده با خود نگاه دارد
و همین صلاح را خان مذکور از امیر پسندید و
حاصلان را از سرحد وخان تا پایان حدود بدخشان
و قرای قطغان بجمع آوری قشون فرموده از هر
جانب فوج فوج املاع گرفتند و بعد از اجتماع
عساکر رایات و خیام را بتمامی زیب و زینت بر آورده
بفرمود تا رخش را زین کنند ٭٭٭ دم اندر دم نای زرین کنند
تموج دریای قشون نصرت شحون متوجه گردید در قصد
زیباک فرود آمده خان مذکور را با موکب قوی وانبوه
از راه (کوتل دوراه) و کوتل نقصان (پیشروانه نموده به

پرد

مجرد عبور لشکر بدیار (چترار) از موضع (شغنت) تا قلعه
پای تخت همه مفتوح گشت چون این خبر بسمع عالی
رسید پسر (میرغزالدین خان) مذکور را کما ینبغی بانعام و لطف
احسان ممتاز ساخته بیکباره که بلا توقف و اهمال
لاهو شد چون بپای تخت (چترار) نزول اجلال ارزانی
فرمود از سرحد حدود ملک مذکور تا پایان (دراش)
همه را همچون ماهیان بی دست و پا در گله گوسفندان
مانده بر جا در طور اقبال و تیغ اجلال درکشید (توری
کوب) تا (موری کوب) و توابعات مستوج جنس
با اهالی آنها گرفته متواری شده کار از هر برج کوه
کنار یافته و سرکردگان و بالشکریان قیشلاق به
قیشلاق فرامده اسیران را در حضور حضرت جمع مینمودند
و مدت شش ماه بدین نسق بنای نوشت در باب تین

عشرتخانهٔ مذکور بسر بردند و هر کس بطور خود غلامان
خوبرو و کنیزه کان سنبل موی انجمن آراسته همه وقت
به بزم صحبت پرداخته در طرب را بخود مفتوح داشتند
چنانکه شاعری درین باب میگوید ○

بهر خانه بزمی بیاراستند ○ بخوش نای نوشی به پرداختند

وانچه از خمس اسیران را مستثنی کردند و محض
و مخصوص و رسید میر سلطان شاه بحساب سه هزار
نفر غلام بچه و جاریه کان بودند و مجموع اسیران
در قید حساب آمده و ظاهرا در عدد درامد پانزده
هزار بودند و غیر از آن اسیران که در پنهانی
بود در نظر دفترنویس نیامدند و اینمقدار بشمار
رفت و فراخور عزت و وقار سرکردکان و مقربان
انعامی از حصهٔ سرکار عالی درباره هر کدام مقرر یافت

وبعد

وبعد از انقضای شش ماه میر سلطان شاه از طرف
خود شخصی را در قلعهٔ چترار منصوب نموده و خود بفتح
نصرت تمام متوجه ملک بدخشان گردید و معدود چهل
نفر غلام و کنیزک در وجه قلمانه یعنی حق القلم بمیرزا عبدالرحمن
و میرزا عبداللطیف داده و زیاده بر آنکه قبل برین رسید خودها
گرفته بودند آنگاه که امیر عالی مظفر و منصور وارد حدود
بدخشان گردید اهالی ولایت بدخشان رسم استقبال
پای اندازی کرده بدین مضمون بلسان خود با تشکرا
ترنم سازی امیر کبیر مرحبا و خوش آمدی نموده گفتند

جانهای ما فدای تو جانانا خوش آمدی ○ با فتح رفته آمده سلطان خوش آمدی
بیتو مباد صفحهٔ اوراق روزگار ○ طغرای کتاب دل خویش خوش آمدی ○

و از انجمله بهادران و بعضی از غلامان از امثال نیاز محمد بهادر
و غریب محب و کرک علی لیشال و نور علی پیشخدمت

وادینه پیاول دغیرهم که بحسن قابلیت ممتاز بود در
بیرح اقران دامثال بعزت واحترام رسید و هر یک
صاحب ملک و مال قلعه گشتند.
اهن که بفارس آشنا شده فی الحال بصورت ملا شد

واقعه پنجم دستگیر نمودن
لشکر یغماگران ختلان (کولاب) از ماوراءالنهر

در تاریخ سنه ۱۱۶۰ بود که از دریای جیحون مردمان لشکری
وغیر لشکری یعنی کولابیان عبور نموده از هر رهگذر هر که
باشد گذشتند و فوج فوج میرسیدند دست درازی کرده
در ملک چاه آب و ینگی قلعه بمال و مواشی اهالی آنجا تالان
ویغما و تاراج پیش گرفتند و امیر سلطان شاه درین
امر متأثر شده امیر در صدد استیصال دفع و
گوشمالی آنها شد بنابرین درین خصوص جواسیس

مستبصران

مستبصران از دولت خواهان قطغان معین داشته که
هرگاه که انبوه بسیاری از یغما و غارت گران تابعه ختلان
یعنی کولابیان عزم تاراج و یغماگری اینجانب نمایند خبر واقعه از زود
تر بیشتر بما رسانند که شاید به تنبیه و تادیب رسانیده
شوند پس بوفق اینکه المرء اذا جد وجد عاقبت جوینده
یابنده بود یکی از نزدیکان آن دیار که از صلاح آنها خبر
دار بود بخدمت سلطان ذیجاه عرضه داشت نمود که در
این دو سه روز البته متصدع شوند که فوج قوی از یغماچیان
و غارتگران ختلان اتفاق کرده بسر چاه آب و ینگی قلعه
و خلیان از آب عبور نموده خواهند رسید.
امیر از قلعه فیض آباد بلشکر طیار و از شاگرد پیشه گان
و حضار بلا توقف سوار شده وقت نماز خفتن از
بیرون رستاق بیک گوشه ایلغار کرده استادند

[illegible]

ونیمه شب بود که خود را بموضع خواجه جرغاتو رسانید و بالای
پشته که در آنجاست فرود آمد و علی الصباح که سفیده
دم بود نیمه لشکر یغاگران کولاب (ختلان) پایان
تر از خواجه جرغاتو استاده نیمه دیگر قریب چهارصد سوار
از شاهراه کلان میان قلعه تختاباد و حدود خلیان
گذشته بجانب طمع مال مواشی اندکی توقف نموده استادند
چون کسان امیر بفرموده عالی راهها را گرفته بودند و
بودند و هیچ اثری از آدم و مال پیدا نشد چون استادن آنها که
روز روشن شد و کار برسوائی میکشد ناچار پس گشتند
و ازینطرف امیر سلطانشاه فرمان داد و ختلانیان را
تعاقب کرده رسیده زد و کوفت بسیار کرده دو صد نفر
ختلانی بقتل رسید و چند صد سر اسب و چند تعداد
کمان و زره و نیزه و شمشیر با اولجه دستگیر گردید که
شاعر گوید

شاعر گوید بدین مضمون که بد نگفته است ۰
قلیلی ازان نیمه که اول پرید ۰ دگر حمله که را سر از تن برید ۰
ز اسپان بدست آمدش هفتصد ۰ کمان و زره نیزه بیش از عدد ۰
دو صد کله مرد نامی بتیغ ۰ بریده شد از رهزنان بیدریغ ۰
درین کار و زار و گیر و دار بمقدار دو روز بسر برده
پس از اتمام این امر بطرف مشهد سفر کرده بیت
بفرموده برگشته اند یار ۰ امیر آمد دو صد کله را مناره ۰
پس بسلامت بمشهد رسید بقلعه نصرت آباد
نزول اجلال با تجمل اقبال فرمود
نصرت آباد نام قلعه ایست که امیر بعد از تسخیر
طالقان و قرای قطغان در موضعیکه ویرا
مشهد نام است باستحکام مردم سرای
بنا فرموده در غایت فراخی و وسعت در آنجا

مقدار شش هزار خانه بهم رسانید و دران عمارتی
به خود تعمیر فرموده بود و بران جای بازار دکاکین
برپا کرده بآبادانی آنجا همت نموده.
و بسیار ترین اوقات بجهت مصالح امور مملکت
او زیکه در آنجا میبود زیراکه از اعتدال هوا و وفور
صید و شکار بنابر ذوق مندی امیر خود با افواج
خاصه در آنجا بسر میبرد.
و اینچنین در موضع دریون قلعهٔ انداخته و تعمیرات
دلکش نموده هنگام شکار صید بوده نه (بلید ابین)
اکثر اوقات در آنجا سکونت مینمود.
دیگر از نوادرات روزگار بخصوص این دیار در آن اوا
دولت عالی تبار چند نفر اشخاص نامدار اشراف
احرار و عالمان ذوالاحتسابه بتحریر می آید که درین
اطراف

اطراف عالم و اشرف بنی آدم بخصوص هیچکدام از حکام عالی
مقام موجود و میسر نبود
از انجمله دو نفر عزیز کریم النفس که هر یک بنعوت تخلقوا
باخلاق الله موصوف و بشمایل رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله معروف اول عالم و
عارف ربانی کامل و کاشف حقانی متورع پرهیزکار
ایشان مولوی عبدالجبار قدس سره که تحصیل علوم
ظاهری در لاهور هند نموده بعد در نسبت
حضرات بیعت در خدمت حضرت حاجی محمد
امین لاهوری کرده و باجازه ارشاد رسیده در
فیض آباد بدخشان در مدرسهٔ بالائی بوده اند
امیر نجیب منشان زیاده محب و مخلص بوده و در هر
امریکه شان خاطر خواهی مینمودند خلاف آن بوجود

نماز آمد تا وقت چاشت بمراقبه اشتغال داشته بعده
بتدریس علوم میپرداخت و مدام در ریاضت
و مجاهده بودند و در ایام عیدها بعد از آمد فاتحه خوانی
بنزد امیر میرفت بیک یابوی سوار شده که آن یابو
بصد تازیانه بزور از جای پای میراند و باطراف
زیر رکاب عالم مذکور هر وقت بمقدار پنجاه نفر عالمان
صاحب علم دستار میبودند و روزهای جمعه بعد
از نماز بذکر جهر امر اشتغال مینمودند ه
دویم السادات سید العظام و سلالة الاولیا کرام ایشان
میر غیاث الدین قدس سره که ایشان در هندستان در خدمت
شاه معصوم ولی برد الله مضجعه تحصیل احوال باطنی کرده اجازه
و ارشاد یافته و از برای حج و زیارت حرمین الشریفین رفته
در راه بسبب استیلای جذب بایشان مستولی بعد مدت

شش

15 Заказ P-273

شش ماه در بر مجنون افتاده بی زاد و راحله بنابر غلبه
احوال در ان بیابان بود و در ایام دولت سلطان شاهم
وارد شهر فیض اباد گردیده خود یکی از سادات
کبار این دیار بودند روزهای دوشنبه و جمعه بذکر
جهر اجازه میدادند و قریب چهارصد قلندر در
خدمت شان بود و قلندر بچه کان خوش الحان
زمزمه و نغمه که از حنجره حلقوم میکشیدند دلهای گردینان
غش بعلی را میبر بودند و ایشان لباس فاخر میپوشیدند
و اگر کلاه و جبنده میکردند از شالهای گران بهای
کشمیر کلاه و ژنده میساختند و با اسب خوب سوار
میشدند و هر گاه که بر نزد میر میرفتند بجان شیوه
قلندری با قلندر بچکان خوش آواز زمزمه اندازی
کنان میرفتند ه

سوم از حکمای نامدار حذاقت شعار ختم الاطباء آخر
الزمان جالینوس الاوالی و اقراط الثانی حقیقت شناس
مزاج و طبایع مجتهد القیاس زجاج و صنایع صاحب طبع
سلیم محمد ناصر حکیم که ایشان نیز از هندوستان
بدخشان افتاده یکی از اعاظم ارکان و اماجد اعیان
امیر کبیر گردیده در شان و عزت گوئیا امیر ثانی او بود
بغیر از ذات عالی بکسی دیگر نمی پرداخت و اعزه و امرا که به
شان او حاجت می افتاد یکی از خدام خود را بکار او مامور
میساخت و خود بر بیمار نمیرفت

چهارم از وزرای نامدار و ندیم الحضرت عضد الدوله و
المملکة العالیة العالیة موسس اساس افلاطون و اعتقاد بانی و بنیان
ارادت اتحاد الرفیق الشفیق میرزا محمد صدیق که در ابتدای
اصلاح از لهو و هوس گذشته در مرضیات امیر فانی گشته

امیر هم

امیر هم او را مختار الدوله خود گردانیده اخذ و جبر معاملات
و آداب و سلام خورد و بزرگ و خراج و شکوه همه به
او مفوض گشت و داد و فریاد فقرا و غربا باو متعلق
گردید و امیر سلطان شاه تمام بکار عبا لی بعیش و عشرت خود
سرگرم باده غرور و نفسانی و مست شراب و کباب می باش
بوده فراغت مینمود ۰

پنجم میرزا عبدالرحمان که در طبع نظم دلاویز و شعار
رنگین ملاحت آمیز بدرجه میرزا عبدالقادر بیدل
رسیده که از عبارات اشعار دلکش و دلچسپ او این بیت ۰
چو فکرم یک شکن پیچید از زلف مسلسل‌ها، نخواندم لیک دانستم کتاب
مطولها ۰ روزی در باغ چهار چمن در انجمن شاهانه
در منظره جم غفیر فواره در میان حوض مهیا داشته و در
سر فواره سیبی را که گذاشته زده بار حرکت فواره

این سیب در متانت متحرک در بازی بود که امیر فرمود که فضلای
انجمن هر یک بداهتاً در شأن این سیب متحرک فوا[ئ]ده چیزی را
بگویند با انعام ملوکانه سرافراز خواهند شد از انجمله فضلای
ملاحت شعار میرزا عبدالرحمان چابک دستی نموده گفت
بسکه کردم گریه آن بی‌رحم در نظاره‌اش ۰ دل با شک آمد برون سیب فواره شد
از بسکه بی تأمل و تفکر بداهتاً انشا فرمود موجب تحسین آفرین
امیر و مجمعیان گردید و امیر کبیر با خلعت فاخره و با انعام ده هزار
تنکه بخشش و انعام سرافرازش نموده
ششم میرزا اعظم لیبک که از ایران به خدمت امیر رسید
در تالیف انشا و تصنیف عبارات نظم و نثر و وضع
لغات و آرایش نکات باندراج رموز و اشارات ابجد معاینه
مبالغه رسید و یکی از منشیان روزگار و فاضلان نامدار
و صاحب فهم بلند بود و طبع رسای داشت و عند الاحتیاج بدربار
پادشا[هی]

پادشاهی بدار السلطنه کابل بخدمت سلطان دوران
احمد شاه پادشاه ادرا میفرستاد و از جمیع فضل این برو
میرزا و کلانی امیر متعلی قطعه بیت الوری که در جهان
خود و بزرگی پادشاه وقت خود انشا نموده است که خاتمه
میکند که خوب فرموده ۰ قطعه ۰
بعد ازین هرگز نزاید پر چرخ چنبری ۰ پادشاهی چون غیاث
الدین که او چون الوری ۰ ختم شد بروی سخاوت
بر من مسکین سخن ۰ چون شجاعت بر علی بر مصطفی
پیغمبری ۰ صلوات الله علیه و علی آله
هفتم ملا عبدالله که در فصاحت زبان و ملاحت بیان
نادر عصر بود و یکی از معتمدان و سرکردگان بهادران
میدان و حاکم قلعه ملک چاه آب و ندیم خاص امیر
او را بسیار دوست داشتی که خود عالم و دانا و در موسیقی

سپاهی گری ماهر و در فن خوش خوانی و در دو موسم
ذکر جهر و خطبه های اعیاد و نماز جمعه بجهت بالحان تلفظ
خوش تکلم مینمود که گویا سنگ ابتزانه پر سوز گداز
دهد و جانها را از حضیض ناسوت بعلیین ملکوت به پرواز
آورند و از همه فایق از رفیقان امیر که زیاده دلیر و گستاخ
بود جناب میرزا خواجه جبار رستاقی بود که غالبا امیر را
در عالم رفاقت و اتحاد در عبارت لطیفه گوی و هزل
از لطیف و قبیح و ملیح بنابر مساعدت وقت هرچه بیجو است
بی محابا میگفت و امیر او را بعز الله ولی چون پسندیده و الا
دادر میگفت و در خلا و ملا ازوی حجاب نبوده
و اکثر انعام امیر به بزرگان و علما و فقرا از دور آمده
و بهر معذور و نابینا میرسید با آخوندان کلان در هر
دادن عطا انعام کردن از سی تا چهل هزار تنگه نقد و اسپ و یاپو
یکی میداد

یعنی برادر را

یکی میداد ه و از همه آخوند ملا عارف را که در علم مرتبه
علامه گی فایز گشته در مبیح اوج جولان و نیکو صوت و پاکیزه
اسلوبی بود بنا بر غرور علم که خمر العلم اشد من خمر الغیبت
از وجه گفتگوی عالمانه گی گستاخی و جرئت ببنسبت
حضرت ایشان مولوی بهم رسانیده و از آن وقت باز
بمرض الموت افتاده که گفته اند ه بیت ه
در آن مقام که خوبان بغمزه تیغ زنند ه عجب مدار سر او فتاده در پایی
و از قرار یکه امیر را با و محبت تام بود در بارگاه خود بحجره
خاصه جای داده بالین بستر زربفت مخمل شاهانه برای
او مهیا ساخته و حکیم محمد ناصر را با دویه و اغذیه الی
بیمار تعین نموده حتی که غذا را بدست خود میداد چون
بیماری او سخت اشتداد پذیرفت ناچار ملا عارف را
بهمان بالین و بستر ملوکانه بخانه اش فرستاد عاقبت الامر

بفرموده خودش او را به نزد ایشان مولوی بردند و از
غایت ندامت و پشیمانی در عذرخواهی چنان بعرض
میرسانید که ای عزیز بیشترین خادمت [illegible] باشم و نه
دانستم و بد کردم و عذر توبه و حضرت مولوی هرچند کرمی
فرمودند بس بس چنین مگوئید که شما عالمید و زبان معذرت
از خود نمیکشید پیوسته میگفت و حضرت مولوی او را
دعای ایمان میکرد و از دعای عمر چیزی نمیگفت و زبان
[illegible] آخر [illegible] تکمیل الانفاس معدودهٔ حیات
نموده از دار فانی رحلت نموده بمرد
و دیگر یکمرد واقعه از آفت و چیز دنیای غدار بیقرار
بتحریر میرود که شاعر چنین گفته که بد نگفته بیت
[illegible] از بازی [illegible] که چون [illegible] دلگاه
[illegible] لاجودی سرای [illegible] توجه کر

و ذمه [illegible] افغان [illegible]

چین

چنین است دستور چرخ کهن • که چون [illegible] برآرد [illegible]
اعتضاد خلافت و فرمانروای اعتماد سلطنت کشورگشایی
وزیر اعظم دستور معظم نواب شاه ولی خان افغان که
لسان الترجمان پادشاه بود و صاحب اسرار و همراز
احمد شاه بنا بر اهتمام مهم سعادت منتظم از حصول
مقصد اعلی و وصول بحدیقهٔ اقصی که ادراک آن از [illegible]
بدون وجود آن وزیر باتدبیر محال [illegible] از پیشگاه
خلافت باقطاع توران و عبور [illegible] جیحون
به نیل سعادت از بدست آوردن و بدل جان [illegible]
خرقهٔ متبرکهٔ مکرمهٔ معظمهٔ محترمه علی صاحبها الصلوة والسلام
مامور گردید در ساعت سعد [illegible] با عساکر جرار
درانی و سپاه کابلی با اعلام [illegible] و خیام [illegible]
آرای متوجه ترکستان گشته بود و اقصای [illegible]

هزاره قباد و تمامی امرا و حکام از سردار بلخ و قباد خان دخیلها
از اعیان و ارکان همه باستقبال شتافته و بوده‌اند و قباد
قباد خان حصول این دولت را موجب شأن و شوکت
خود دانسته که الوس الغ از ین هم عوالی مشتمل بر استیلا
و دست درازی امیر محمد قطغان بخدمت پادشاه بادار
السلطنه کابل بتوالی و تکرار عرض سوالی داشته و وزیر معظم هم
بلا اصاله مامور بسمت بدخشان بود که از آن راز مستور
غیر از وزیر و پادشاه احدی واقف نبود و قباد خان
آمدن وزیر را که از جمله کمک و امداد خود دانسته حرفی امیر را
در میان آورده که انتقام خود را در تیمور از امیر سلطان شاه
خواهند گرفت و وزیر هم التماس او را قبول فرموده
بدریای عساکر نصرت مآثر متوجه بدخشان گردیده و مقدمات
خود را مخفی داشته که مبادا آن بهشتی لباس را

از جا

از جای بیجای سازند و از حصول تمنای شاهی محروم
بمانند. راز مکو فاش که گفتن بلاست ○ که پس دیوارها
بسی گوشهاست ○ ۱۲۰

چون رایات ظفر آیات نواب کامیاب با قشون نصرت
مشحون از ولایت تالقان عبور فرمود نصرت آباد
شان امیر از پیش تا زحر حر معسکر وا گذاشته رو
بهزیمت نهادند ○

چون خبر واقعه با میر رسید کمال بحیرت متحیر که در
وجه حفظ داشت در صدد آن در آمد که رفته در موضع
ایمق آباد سر راه بر ایشان گرفته یکی خود را با اینها
بزند که تا زمار نماید ○

و سرکرده کان این جا کترا از امیر شهر بدیر رفتند که مناره
در پیش کوه بلندی بر آورند و شمعی در پیشگاه آفتاب افق و فتح

چه صوم شد با آنکه قشقال حیدر بیک نغتیلی کهردی بود سخن
در او بعرض امیر رسانید که اول فهمیده شود که دولتخواه کیست
و در مقدمهٔ تنک شموس کیه امی با ما یاری میکند و یکه خوبی
خود را گزاریم که الحال جانبازی تواند کرد زیرا که بعد از
ورود قلماق و کاشغری مردم بدخشی از نظر مرحمت الهی
افتاده چندان سرگرمی نداشتند.
و از این سخن امیر فهمید که حقیقت چیست و علی الصباح که آفتاب
عالم تاب لمعه پاش بساط زمین گردید پیشروان سپاه
وزیر شاه ولی خان افغان رسیده گرفتند و از تخت
کوتل دیسکان تا سر پل چادر و خیمه زدند.
و امیر سلطانشاه نیز از این سوی فوج خود را آراسته و
میخواست که بنام و نشان خود با هم رد و بدلی نماید
فرقه فرقه از جانب ایلی مردم ایلچاره جدا گشته روی بجدیت

وزیر

ایل واسطه موضعیست بین ریکسوم و چاه آب

وزیر شاه ولیخان نهادند امیر هم بکار خود گردید با تمامی
لشکر خود بجانب ایل واسطه که موضعیست بین ریکستوم
و چاه آب در غایت استحکام بود آنجا رفت.
وزیر شاه ولیخان خرقهٔ شریفه را بخود سعادت
دارین دانسته با خود گرفته دیگر چندان بسود و زیان
بدخشان نپرداخت که آنچه که مدعا بود رسید و تمنای که
داشت بحصول آن مشرف گشت و با خود میگفت
شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا   بر مقتضای همت خود کامران شدم
و بعد از تسخیر فیض آباد   نام را از جانب خود
حاکم نموده مراجعت بدار الامن پادشاهی فرموده
امیر هم عزم فیض آباد نموده وارد شهر گردیده و آن
را که وزیر شاه ولیخان نایب الحکومه نموده بقلعهٔ
فیض آباد مقرر کرده بود سلطانشاه بغیر حق حبس القتل

رسانیده وخود نکراز القلعهٔ فیض آباد مقیم کردیده هم
عزیز خود را بلهو لعب سر مستی باده وعرق و شراب
وبازی زنان مهوشان صرف نموده برضا و نارضی
کی اهل ولایت کاری نداشت وهمچنان درعالم
بی ناموسی و بی شرمی بکرفتار بهم اسراران شرارت
انکیز بعم که چه از برادران وچه از اعیان وارکان
دولت بصدق ویقین مخلص ومعتقدش نبودند
ودرین مدت چند واقعهٔ روید اد که اکر جناب حق
ازکسی اقبال راکرفته افعال وبخت اورا بدرجهٔ
زوال ادبار رساند برخود ذات اقدس پروردکار
بهر آسان است ولی الثانیتی امیر بدرجهٔ سر زد که
دمرتبه رسید که کاهی در حرم هفته پیاپی ازعرق مست
وباماهرویان سرمست خواب وغفلت بسر میبرد وازمقربان

بط

ربط هم اورا نمی دید وکاهی بیرون با چندی از رفیقان معدود به
چند بشرب شراب مشغول کتاب مقید میبود وهیچکس از ملازمان
که انتظام مهام مملکت مداری بدیشان منوط راه بمحفل اوی
یافت اکثری خواص وعوام را بدینجهت بدافلاص سستی و
تهاون پیدا شد وبرادران کامیاب را که کاهی بطریق ندرت
شرف ملاقات میسر میشد وباخود هم طبق نمیکرد ونود داد
کشیدن تمباکو چلیم را بی نی میل مثل سایر الناس بدست
برادران میداد ودر امور ضروریهٔ عالفض را بواسطهٔ
بعض از رازداران بزم انبساط میرسانیدند ازین سبب
خاطر ایشان هم بکرانی انجامید مردم بدخیش ازجمله
رواج کار قلماق وکاشغری واتر ومندی مردم هرجای
زیاده بخود خط ومثالم غیراز یکی میرزا ویا از امثال اوان
رازداران معدود وکه به تنهاچه برخیزد از یک سوار چه

توره بازخان که در ادعا از همه فایق بود طغیان در طبیعت
افتاده از موضع کول یورش نموده رستاق بخود گرفت
و از انوقت باز که هنگامهٔ مخالفت او شیوع کشیده
آوازه به بیغم خانهٔ عشرت امیر رسیده کوئیا آتشی بود
که در کلخانهٔ ناز و نعیم امارت افتاده که هرگز ازین نوع
مخاطره در جوار خود و پیرامون خاطر آرمیدهٔ او نگردیده
و ازین معنی تعجب تمام باو روی داده و آتش غضب او
سر زده فی الفور بجمع آوری لشکر امر نمود و در اندک
مهلت سپاه و لشکر سواری فرموده چون بده ورکی
و ایلکاشان که از قرای جردم بلوچ از رعایای توره باز
عبور فرمودند آنچه تعدی که بجهه دربارهٔ آن بیچارگان بظهور
رسانید از بسکه اول آنهارا تهدید و ارشاد فرمودند
و احضور شوند آنها در جواب بی ادبانه در پیش آمده که هرگاه

توره باز

14 Заказ Р-273

توره بازخان بملازمت بیاید ما یان خواهیم آمدن بنابر
این همه که آ ایرو دستگیر کرده اکثر آنهارا بقتل رسانیده
بملک عجم فرستاد ٠
و توره بازخان درین باب بقباد خان حاکم قتغان
آدمان در میان داشته که بمیعاد موعود بلا توقف
و اهمال وارد شود و قباد خان این معنی را از
توره بازخان مژده و خوش خبری دانسته در سرانجام
کار خود شد و منتظر آن بود که با ایماء از جانب
توره بازخان خود را برستاق بامداد او برساند
چون غلغلهٔ وارسید بسیر سلطانشاه رسید
توره بازخان از شهر بموضع سر رستاق آمده بجزای
فوج از کمک سپاه اوزبک که قباد خان به پشتی
و تقویت او پیشتر از خود فرستاده بود قلعهٔ در سر

رستاق بنا کرده برابر قد آدمی دیوار بر آورده بود که
بیکبار پیش تاز لشکر امیر رسیدن گرفت و از طرفین جنگ
پیوستند امیر هم نزول فرمود توده باز خان بملاحظه
آنکه اگر از آمدن قباد خان بذات امیر سلطان شاه
گزندی رسد باو البته بطریق اولی خواهد رسید
عرضه داشتی مشتمل بر نادانی و نافهمی متضمن عجز و فروتنی
و با اندراج اینکه از بزرگان عفو بودست از زیردستان
خطا و با اندماج خبر قباد خان به تحقیق آمدن حضرت
صاحب باید برگشتن و یا در جای مستحکم ایستادن
و بعد از مراجعت قباد خان خود بخدمت عالی
نقش مرسول داشته امیر با استماع این تقریر زیاده
برآشفت که غلام زاده را ببین که مارا بواسطه قباد
خان بیم میدهد ما که قباد خان خان را بارها در
جنگستان

جنگستان قند زکافته نمیافتم درین دشت
بی خس و خار که اورا بیابم صید خود را چگونه از دست
داده باز پس مراجعت نمایم و چون قضا کار خود
کرده بود گوش به نصیحت هیچکس نداشت و از صبح
تا شب به هیمه کشی تنور جدال قیام نمودند و سرگرم گشتند

مؤذن بر آورد اول فوت — که سبحان حی الذی لا یموت
شبیخون زد از سوی یاقباد — بهنگام چون لشکر تند باد

و بتهور سرگرمی فشار خواب خانه خرابانه دماغ سپاه
امیر رفته بود که نیزه داران گرد ایشان شیخ گرفتند
و غلغله گیرا گیر و ولوله ملتق تیر بهم رسید و از آنجا که اخلاص
و اعتقاد مردم از امیر برگشته بود چندان کوشش
هم نکردند و خود هارا دستگیر اوزبک کردن را بهتر و
خوبتر دیدند از آنکه از دست امیر خلاصی یابند

لشکر از مقدمهٔ ننگ و ناموس گذشته کماندار یکه کی درش
پر از تیر بوده نخواست که یک تیر اندازد در یکدم همه
اسیر دستگیر اوزبک شدند تا که مقدمهٔ لشکر امیر آمده
او را بنفس نفیس خود فرا دررده نزد قبادخان بردند
و توره بازخان از آن وقت باز که امیر را گرفتند
فرا الوو از هیچ لشکر گوشه گرفته بجانب فیض آباد
فراری گشت قبادخان چون دید که شیر مردمیدان
توره بازخان بفیض آباد رفته در پی کار خود شد
هنگامیکه امیر سلطان شاه را بحضور حکومت دستگاه حاکم
قطغان قبادخان آوردند و قبادخان با کمال ادب
از جای برخاسته بتعظیم تمام استقبال نموده ببالای
منزل نشانید و خود بزانوی ادب نشسته گفت در
عالم سپاهگری چنین و چنان میشود کدورت را بخاطر شریف

راه

راه ندهید که قواعد آدمیت در میان باقی است بعده
همه لشکریان را رهای داده از امیر التماس نمود که خطوط
از جانب امیر نویسند که کماشتگان قلعه‌ها را ایله
کنند امیر گفت مهر بدست مهردار بوده حالا معلوم
نیست که بدست که افتاده باشد چون در عالم سپاهیگری
حاکم معظم الیه قبادخان بجدی بود که سوزنی در لشکر
او گم نمیشد بمجرد آنکه فرمود مهر را پیدا آوردند و امیر را مع
برادران و میرزا همراه خود بقندز رسانیده از آنجا که باز بسر
توره بازخان یورش فرموده خود در موضع ارگو فرود آمده
پیشتر از لشکرش بفیض آباد رسیدند و توره بازخان
از قلعهٔ فیض آباد فرار نموده در پس کوه در قلعهٔ کاتک
درآمد و هم در موضع ارگو بعض از مفسدان بدخواهان
گمراه حاکم موصوف الیه قبادخان را با آنهمه مردی گری داشت برین

آمد که از ننگ و ناموس گذشته و عهد و پیمان شکسته
یعنی سلطانشاه اژدها را به رتبهٔ شهادت رسانا کرد
ازین این چنین کار ناشایسته اصلا از وجود دنیا مد
بود بوسوسهٔ شیطنت پیشه کان حکم تقدیر ازل بجای
آمد الحکم لله تعالی در سنه ١١٧٩ ١١٨٤ هجری که یکهزار و یکصد
هفتاد و نهم موافق تاریخ کلی از باغ ارم رفت
کالبد هیولانی مرکب از عناصر ظلمانی آن محفل آرای اربعه التسلیم
جا و دیدار از پیش دید نظر جلوه ظاهر بینان عالم
ماده و صورت مستور و محتجب گشت چنانکه شاعر گوید مرثیه
درخت کیانی در آمد ز پای ٭ زمین گفت ملی آسمان گفت وای
ز اهل محبان بر آمد فغان ٭ چو در کربلای بد از خاندان
یکموج ناسپاسی درین خاندان ٭ که لازم بود حرمت دودمان
مرتضی شکوه دلیر آمده ٭ اجل خواست از جان بسر آمده

القصه

١١٨٤ هجری
١١٧٩ هجری

القصه توره باز خان بکاتنگ در آمدن و لشکر نوبت
رسیدن و محاصره نمودن و باز توره باز خان را از قلعه
بر آوردن و راه گرفتن و به نزد قباد خان حاکم قندز
بردن و در موضع دهن کیوان اول ملا عبد الله
نقض او فرمودن و او ازین معنی ابا نمودن و باز بحرم
صدقه یی دادن و او را کشتن در دو سه روز
این وقایع با نصرام رسید .

و قباد خان بعد از هبوط بسمت قندز میرزا
صدیق را با همراهی یکی از سرکردگان خود بفیض
آباد فرستاد و میرزا المقصود را نیز با همراهی امیر
بدرجهٔ شهادت رسانیده میرزا محمد حسن و
میرزا ابو الفتح هر دو در قندز ماندند
و در تاریخ سنه ١١٦٦ یکهزار یکصد و شصت و شش امیر زاده

جوان بخت بلند دل از بطن مادر و از صلب پدر تش که
مرحوم مغفور میر سلطان شاه بوجود آمده که تاریخ
ولادتش نیز موافق حروف میر بدخشی در حساب
آمده سنه ۱۱۷۶ میشود و هنگامیکه میر مرحوم بدرجهٔ
شهادت رسید این نوجوان نورس باغ حکومت
در سن چهارده سالگی آمده و تمتع از بوستان
کامرانی حاصل نموده در موضع چاه آب تا یدبیاب
امیر بعد و بعد از شنیده و فهمیده این واقعه سانحه
امیرزاده محمد شاه بجانب تکناو رفت و مدتی مدید
در موضع تکناو بسر برد
و میرزاده را از کرمانی سرکرده قباد خان پدر رود خود
خودکامه گشته بالاستقلال قباد خان گردید و بعد بنابر
خواهش دعم بدخشان و دفع تهمت ادعای میری کرد

۴۶

خود نصرالله خان را اسیر گرفته اما سرشتهٔ کلانی و حیات
همه در دست او بود و در اندک فرصت میر را از تکناو
طلب نموده در قلعه در آورد و نصرالله خان از دست
۱۱۸۱ میر محمد شاه شربت مرگ چشیده این عالم را وداع
نمود در سنه ۱۱۸۱ مقتول گردیده
چون قباد خان ازین واقعه خبر یافت فوج کثیر از لشکر
بسرکرده گی قباد چچکه نام بالا فیض آباد روانه نمود قباد
چچکه بعد از ورود از موضع آب خوره تا قریب سنگ مهر
فرا آمده از تیره ماه تا ایام بهار ایستاده هرچند بجدال
قتال کوشید فتح فیض آباد میسر نشد
چون نیر اعظم طی بروج زمستان و بهاران نمود و جملهٔ
صحرا و کوه و دشت لاله گون و خرم و گرم و نرم شد بگاه
۱۱۸۲ خود قباد خان در تاریخ سنه ۱۱۸۲ با لشکر فراوان یورش

نموده رسید چون مردم دانستند که از کمال کم قوتی
طاقت مقاومت نیست و نمیتوان کرد ناچار کرده
کرده و طایفه و طایفه شده بانقیاد و متابعت او رفتند
و میرزا نیز بملازمت او رفت ۰
و میر چون احوال مردم به تمنوال دید رفتن خود را از جمله
ضروریات دانسته با جماعه از نمک بحرامان خود بی محابا
توکلت علی الله گویان در پیش او شد این هنگام المبسوطه
قهر قباد خان بلای عظیم و خرابی تمام به این دیار دار
الاعتبار از قهر و غضب الهی نازل شد که تمام اهل شهر
که عبارة دوازده هزار خانواده مقیمه و طن دار
اصلی بوده بغیر بعضی مردمان آسته مقیم و طن شده
همه را بنعاو اسیر کرده تاراج نمود که از آن
جمعیت کثیره بمقدار چهار تا پنج خانواده رسید

ماندند

ماندند   خلص اینکه میر محمد شاه را بهمراهی قندز
برد و بدلجوئی او چنان سعی و همت نمود که ابدا
گرد غبار در دامن میر به پدر ای نداشت و همیشه
میر محمد شاه در سفر و حضر بیکسند هم پای علم
قندز میر قباد خان بود قباد خان ذره قدر در تحقیر
او کوشش نداشت و همیشه جز عزت و حرمت داری
وسیله نداشت و میر دایم در عرض دو سال
با فارغبالی تمام بشکار صید و عیش بسر میبرد که ۰
بیکباره واقعه پیش آمد که انتقام تمام امیر امیرزادگان
لازم الاحترام و امراء عظام امیر کبیر عالیمقام تعدی
تمام از وی بستاند و بموافق اینکه اذا اراد الله
شیئاً هیّأ اسبابه   دارو غه دفتر فرمان قضا
جریان که منشور را بنام یکی از سپهداران افغان

اندر تاریخ سنه ۱۱۸۴ هجری مشتمل به تنبیه و استهلاک ۱۱۸۴ هجری
او مرقوم فرموده سردار مذکور با سپاه موفور به
آرایش اعلام و خیام در حوالی قندز فرا آمده
مردم قطغان مناسبه با برادر قباد چکی توپ
نموده امیر کبیر نامدار عالی تبار خدای نظر بیک که
درباره او هم آنچه بی حرمتی بعد قبلو خان بظهور
رسانیده بود و چون امیرزاده اصل قطغان
بود درین مورد بکومک و پشتی وسران افغان
رواج یافته مردم اطراف با وی جمع گشتند اطراف اکناف
ولایت همه از دست قبلو خان رفت و در یک
تن زقش مانده انوقت امیر را در قید زنجیر مقید
ساخت که مبادا به نزد سردار افغان برود و میرزا
محمد بیگ را نیز زیر زنجیر گرفتار نموده مستحکم نمود و بکمان

خود

خود حواله نمود که از شهر بر آورده تفتیش رسانند هرگاه
او را ماکان بعضی کسان قبلو خان را به خارج شهر بجای که می
خواستند بردند و بقتل او عازم شدند و جمعی
ز سپاه افغان را در آن حین گذر شان به آنجا
افتاد دیدند که ملازمان قباد خان در پی کار هستند و ملازمان
قباد خان بمشاهده فوج افغانی بیکباره تار و مار شان
گسیخته شده و خود ها گریخته رفتند و بندیان
واجب القتل را همچنان در بند گذاشته برفتند
و دسته فوج افاغنه آمده بندیان مذکور را از بند
خلاص داده رهای یافته از آنجا ببدخشان رفتند امیر
خدای نظر بیک با امداد افاغنه در شهر در آمد
و قباد خان شبا شب میخواست که بیک گوشه فرار نموده
ازین مهلکه خود را بر آورد چون از قلعه قندز بجا مردم

و میر محمد شاه را از زندانخانه یافته بجای [illegible] نشاندند
نبدی آنری "

در حوالی قندز او را دستگیر نموده و به نزد میر خدای
نظر بیک آوردند و میر محمد شاه قندز کور که محبوس در آمدن
میرزا را استخلاص فرموده که قدر زر زرگر
شناسد قدر جوهر جوهری
علی الصباح که علمدار سپهر برین بمنجوق زرین نهم فتح
وظفر از معسکر انجم و قمر علم المطلع انور رسانید کار
بگردش گردون دوار بالعکس افتاده میر در کمال شأن
شوکت قباد خان حاکم قندز قطغان مقید بسلاسل
بند و اغلال عقوبت گرفتار . چنانچه که شاعر گوید .
ز ترتیب سر رسم و تاراج داشت . سحرگه نه تن بر سر تاج داشت .
بیک گردش چرخ نیلوفری . نه نادر بجا ماند نی نادری
القصه میر خدای نظر بیک قباد خان را
بدست میر داد که با سختترین عقوبات و عذاب او را

قصاص

قصاص نماید که برابر خون پدر خود سلطانشاه کرده
شود و این قصاص کننده میر محمد شاه ولد سلطانشاه
عاقبت شهسوار سپهر دورنگ . شبی صلح سازد
کند روز جنگ . مشو غره بر جاه و مال و منال .
که دور است این جمله را در زوال .
از آنهنگام که نیر اقبال علم اجلال را از مطلع کمال
برآورده حاکم قندز و قطغان قوت خان
(قباد خان) را میر محمد شاه ولد مرحوم شهید
سلطانشاه بقربان گاه کشان کشان برد
بموافق اینکه قضا گفت گیر و قدر گفت ده .
فلک گفت احسن ملک گفت زه .
او را قربان تیغ بی دریغ نموده و خود میر در اندک مدت
بتمامی فرحت و مسرت وارد فیض آباد گردید ⁂

وسلیمان خانرا که بهمه جهت میر آوارهٔ وادی سرگشتگی
گردانیده فراراً از راه چترار بسمت دار الخلافه کابل
رفته بعد مدتی در آنجا بصد عسرت و انواع مذلت
بسر برده در همدان مضافات کوه دامن کابل وفات
یافت و پسر او بهادر شاه بعد از انتقال
پدر خود از راه چترار عازم بدخشان گردید بعد از وصول
بمضافات بدخشان طایفهٔ از دولتخواهان سلیمان
خان باو در پیوستند و همان شعلهٔ عناد پیشینه
را افروخته بالای فیض آباد آمده جنگ و جدالی در بین آنها
عاقبت میر محمد شاه بجانب چترار رفت و باز از آنجا آمده
بهادر شاه مذکور را بطرف جرم بیاورد و هم چنین چند
مراتب و مکرر در بین ایشان رد و بدل کردند
شاه ونجی حاکم شغنان بنابر خرابی تمام

از جهت

بهادر شاه ولد سلیمان خان

جرم اسم ولایت

شاه ونجی حاکم شغنان

13 Заказ Р-273

از جهت نفاق میران ادعای بدخشان در سر نیفتاده که
در حالت انعام درین کوهستان نظیری نداشت و
در آن عهد مرجع الیه این نواحی گشته یکی از نابکاران
دون بی خرد از قوم قارلیغ اقسقال بهادر نام از جمله
بهادران او شاگرد پیشه گان که در امور سپاهی گری
هوشیار طیار بود و وسیلهٔ بشاه ونجی خان
در پیوسته و بنای دولت او انتظام تمام یافت و کار
او شهرت کشیده و جمع کثیری بدولتخواهی در تقرب
انعام شاه ونجی باو یار گردیده سر انجام کار او بآن
انجامید که فیض آباد را بنام شاه ونجی خان در تصرف
آورد و مدنظر شاه ونجی آنکه اگر میران موروثی
بدخشان را بدست آورند آن هنگام کار او بوجه
بانصرام رسد و بهمین امید او را پرورش میکرد :

برسد که

ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال. و اتصال بهادر در علم و
مکر و فریب استادی بود انواع اکرام و اصناف انعام او را
بخود خزینه مخصوص دانسته ترتیب می‌داد و نوعی که بوجه کمال نمود
چنان شد که غیر از چاه آب تمامی مضافات را احاطه
نموده بر خود مطیع ساخت.
و بهادر شاه ولد سلیمان خان را در حرم محاصره کرده مدت
هفت سال در محاصره او کوشید آخر بعهد و قسم
او را در حرم به نزد خود طلب شد بمجرد آمدن او را
گرفته نقض عهد و پیمان کرده بهادر شاه را بانجام باقی فرستاد
اتصال نمک بحرام در حق ولی النعمت خود چه کار نامرغوب
را روا دید که هیچ جز نفرین تحسین نخوانند و سزاوار
لعن ملعون گردید.
اما میر بهادر شاه در اول حال خود جوانی بود با شرم و حیا

و غایة کمال

غایت کمال و جمال و پسندیده که افعال بلباس ابرار آراسته
و باخلاق احرار پیراسته و بعد از آن بموجب
بعضی از بی باکان بجهت غلبه نشاء بنگ بوزه از اخلاق
حمیده برگشته باوصاف ذمیمه ظلم و قتل و غارت بی رحم اصناف
را پیش نهاد خود گرفته اکثر اعیان و شرفا و ارکان را بقتل
رسانید میرزا را هم او کشت و بجهت استیلای جفا او
همه مردم از وی بیزار شدند.
غالبا این سبب اتصال بهادر رواج یافت تا رستاق باقی
حدود همه یا و مهیا و آن سنگ بر سر زده ره سنگ
لاجورد صاحب شأن و شوکت نمود که لاجورد در مملکت
خطای بهای تمام یافت تا که یک سیر سنگ بدخشان بهزار
پانصد روپیه رسید و در این باب چنان قدغن تمام فرمود تا
ریزه سنگی از آن بدست احدی از اکابر و اصاغر نمی افتاد

تمادی

بهم رسانیده

وهمین لاجورد خزینهٔ معموره از نقود یا مبونقره و اجناس
وامتعه و اقمشه از هر جنس بهم رسانید گرد آن و منجان را که
از نوالتعا سرا بعزار چه بمکان مست تاخت و تاراج
نموده همه را فروختند و خزینه بر خزینه بیفزود و دایما
خیال آن خام طمع بر آن بود که خدمت میر را بچه حیله و مکر
بدست آورد و همیشه کار بمکر و فریب میکرد و یکبار در این باب
بسر چاه آب لشکر کشید و کاری از دست او نیامد
و مکارانه بخود اندیشید و مردم نفیتل را بخود دوست داران
نموده فرمود که بخدمت میر محمد شاه پیغام نمایند به بهانه
آنکه اگر آن عالیجاه اصالت دستگاه در بین قوم در آیند
و همه با قسقال بهادر یکباره هجوم کرده بنیاد قسقال بهادر را
خشک نمائیم و تخم او را از صفحهٔ روزگار براندازیم ٥
و از انجمله فریب کاران یکی قسقال حیدر بود از نفیتل بایان و بهمین

فریب

فریب میر را تا پس کوه فریب بند الیکل آوردند
و اقسقال بهادر با لشکر بسیار در سنگلاب بند الیکل کمین کرده
شاید کاری تواند کرد و از آنجا باز هم چند آدم معتمد را همراه
اقسقال حیدر نموده که سخن او را میر از جملهٔ کذب و افترا
نمیشمرند بخدمت میر محمد شاه فرستادند که بی محابا زود
وارد نفیتل شوند اقسقال حیدر را از آنجا که پرورده نعمای
این دولت نبود عقل خود را بکار برده و کوتاه اندیشی
او را سهل دانسته چون بحضور آن آدم سرور میر رسید خبر واقعه
بعینه بسمع میر رسانید و هم از آنجا میر بجانب چاه آب مراجعت
نمود و خود هم از خانمان گذشته سر در قدم عالی نهاد و ملازمت

عمر متعالیه

صاحبزادهٔ عزیز اسعد دلبسته و از آنچه که نمک بود با
اجل عیال او رسید اما [illegible] آن مکار در دل داشت
از هوا آن محروم و [illegible] [illegible] ظفر الله بیک اویراخی از جمله

رفتن میرمحمد شاه بدرواز و کومک طلبیدن او از نزد منصور شاه

قوم ترکیه وزیر او بود عاشور محمد دیوان بیکی و ملا عبدالرحمن
برادر رحمت‌الله اقسقال قربان جان را در قلعهٔ نیش ذریتوان از جهت
قومیت که از جملهٔ قارتیغ میرزا میت حاکم نموده بود وخود اقسقال
قربان جان الیساقل اتو و یکبار کی همه بر همراهی جانب درواز
به نزد شاه منصور خان بطلب کومک و امداد رفت و شاه
منصور خان نیز انچه که شرایط و رسوم قدردانی بود منفعاً
درباره میر محمد شاه بظهور رسانید
و شاه منصور خان التماس میر محمد لازم داشته مهر بجانب
کوبلاد (قلعلان) داشت در بازگشت سفر تمامی لشکر
از جانب ملک یغ یورش کرده در موضع دو آبه از فصیل بالا
نزول فرمود پیشتر دران عسکر او از کوتل کچ خم پیش
عبور میکردند و اقسقال بهادر هم بالشکر خود از لای آبه گذشته
قریب بزیر کوتل رسید قضارا همان شب که شاه در

دوآبه

دوآبه بود یکی از شاهان قراتکین شاه بالتو نام صاحب
لشکر وحشم و خدم بود باندیشهٔ خیال فاسد خاست که
شاه را همان شب بگیرند و آنچه از دست او بیاید در فرصت
نکند و در هنگامیکه قریب نصف شب که خلوت آن
ملا و خلا یافته در سراپرده شاه در آمد اما از دست
او هیچ نیامده و لیکن شاه منصور در عالم فراست
دانست که خیال او بچه قرار یافته است فردا که شعلهٔ
جنگ از دو طرف شعله گرفت شاه منصور بجهت مخالفت
فی مابین خود چندان کوشش نکرد و هم از آنجا مراجعت
نموده چونکه بدروازه بقلعه خم رسید شاه بالتو را
در حضور خود داشته فرمود که ترا بخانه خود بتمامی نظام
و احتشام خود باید رفتن و تدارک استحکام خود باید کرد که دیگر از مابین
در خاطرت نماند که ما هم اینک به تعقیب میرسیم و هرچه باهم

داریم هم آنجا میکنیم کما قال الشاعر بیت

ببینیم کز ما دو دولت کراست
خدا هر کرا داده باشد سزاست

در اینجا اگر دستگیرت کنم
فدای دم تیغ و تیرت کنم

نخوانند مردان غزا نیکمرد
که نتوان کس اندر حرم صید کرد

برو تا تو باشی بجا و ای خویش
که مردن بود مفت در جای خویش

شنیدم که شیران ز بیم یلی
بمرگ آید از پاس همسایه لی

رکاکت بود باز را در نسب
که با کبک همسایه آرد غضب

شنیدم که در مدت منعت سال
برآورد دود از سر بد سکال

چو شیرانه شاهی سکندر نژاد
بمردی زر و دبه بر آورد باد

از آن پس سر ترش الشمشیر داد
بآن تشنه تیز ابغم سیر داد

بعد از آن کرشمه منصور خان مراجعت نمود و بکار خود شد
میر محمد شاه بجانب چاه آب رفت امیدیکه از امداد مخلوق
داشت منقطع گشت دیگبار بتقرغان بیه نزد الله بردی

بیک

بیک که از جماعه تاز بود رفت از آنجا هم قدر ردانی چندان
نیافت بالکل از یاری بندکان سلسله آرزوی خود را
گسست و روی نیاز بدرکاه عز نیاز آورد چندی از
روزها گذشته بود که خبر مرگ قسقال بهادر را مژده کویان
بتعجیل بسمع میر رسانیدند که از جمله مردم گران و منحان که
از قسقال بهادر ریغ تعدی و نازی یافته بجقد دو سه نفری
از آنها را در توپخانه قلعه فیض آباد معین فرموده بود که در قسقال بهادر
هر روز چاشت و پیشین بالای صفه میرزا اباب شطرنج
بازی میکرد که از فیل کج باز فلک گشت مات رسید
روزی بجرد برخواستن از صفه و متوجه شدن به قلعه
آن جوانمردان از سر توپخانه به تفنگ دستره که پیش
اندیش بدو سه روز تفنگهای خود را خوب بر نشانه
رسانیده و باروت را موافق تفنگ های خود درست

[illegible]

کرده از سینه تا شکم او را اتغر اول گرفته چنان زد که
ریشهٔ آمال نوکانی انداگنی وجود نابود او از بیخ و بن
برکنده روز روشن را بنظر آن ترک تنگ چشم بدبخت
تاریک ساخت هرچند که شکم پر باد خفه را الفوته محکم بست
کارگر نه آمده لرزه باندام او استیلا کرده شب تا بروز
بتلاش تلخی جان کندن آماده بود که قالب تهی نموده جسد
پرحسدش را به تیره خاک سپرده و ذنیر این بوده سبب فوت و مرگ اتفاق
بهادر قرینغ که بیان کرده شد

واقعهٔ مستقل میر شدن میر محمد شاه ابن میر سلطان شاه

واقعهٔ میر شدن میر محمد شاه

بیا مرد میر فرخنده خو | که رفت از میان مرد کینه جو
نگین سلیمانی آمد بدست | بعفریت ملعون درآمد شکست
از آن رنگ دیو اهرمن نهاد | بپای نماندست که جا درست
تو بی زیب و رنگ ملک بدرخش | بشوید خزان از روان شاه رخش

خزینه

خزینه اگر بایدت جا بجاست | نگهداشته او نصیب شماست
چنین است دور عالم نیک بد | که میراث موذی بغارت رسد
بیا ساقی آن جام فرحت فزای | که جمشید آید به مهمان سرای
به جامی که ارزد بملک جهان | بهم ده بکام دل میهمان
گر او میر شد من شدم میرزا | بود خوش ضرب آ. محمد رضا

موافق تاریخ سنه ۱۲۰۷ یکهزار و دویست و هفت بود که
در شریف‌ترین اوان به در آمد ماه مبارک رمضان
در عین انفتاح ابواب جنان و آرایش حور و غلمان
به تسکین التهاب نیران - آن میر و امیرزادهٔ عالی
تبار عظیم الوقار کثیر الاقتدار ابهت و ابالت پناه
نجابت و اصالت دستگاه سیادت و شرافت
انتباه میر محمد شاه ابن امیر سلطان شاه [illegible]
عزوجاه با آهستگی نوکر و سپاه از قعر چاه باوج ماه

نشستن [illegible] میر محمد شاه

۱۲۰۷
در سن [illegible] سالگی

ترقی فرموده بورود بهر فیض آباد مزین اریکهٔ اجلال و مسند
مسند اقبال گردید و از خزینه آنچه گردون ذخیره
او نهاده بود همه زیور آرای جوانان اخلاص کیش و ملازمان
ضمیر اندیش گشت علی حسب تفاوت درجات
هر کدام ازان حظی وافر یافت صاحبان امانی و آمال
بمراد آرزوی خود رسیدند

و جانبازانیکه از ملک و مال گذشته در ناموس عالی از اهل
عیال تبرا نموده آوارهٔ خانمان گشته ملازمت رکاب
ظفر انتساب را در گرمی چاه آب شربت انی حلاوت شربت
و طعم شیرین و لذیذ دانسته بسراب بقیع تحسبه الظمان
ماء از عینان تجربان [illegible]
در ساخته دست از خوان الوان نعم [illegible]
دیگرانرا از نور بینائی قرة العیون از فرزندان [illegible]

دل بند

دل بند پوشانیده در حقوق ادای وفا بجفا پرداخته بد
آمد عهد دولت دودهٔ دودمان ثریا مکان بر
قصوی و مطالب عظمی فایز گردیدند از بین ایشان [illegible]
ممتاز گشتند زهی حاکم محکمهٔ قضا و قدر که حسب تنگ
نیتی بشر حق را بعقدار رسانید میر قدردان دوست
نواز دشمن گداز را [illegible] جلوس اورنگ امارت موفق [illegible]
توفیقات مرضیه بران آورد که رسوم [illegible] امرا ماضی
را برهم زده اخلاق حمیده و اعمال پسندیده از سر بنیاد
نهاده تکبر که از شعار جباران است نقش آنرا از
لوح خاطر پاک شسته بمثال یار و رفیق با همدمان
شفیق به یکطبق طعام و بیک سفره نان میخورد و [illegible]
آرایان بزم طرب را در پهلوی خود راه میداد و از
ساغر سرشار آب شراب او همه سیرآب شدند و صبح و شام

در بار و بارگاه او گشاده بروی خویش و بیگانه باز بود
و خواص و عوام را بار میداد و الوان نعم او در
سفره او بس منبسط بود و بر همه قدر شناسی و
دلجوئی میکرد و برای عیادت بیماران میرفت
و بر نماز جنازهٔ مؤمنان حاضر میشد و پس از ادای
نماز صبح یکپاره کلام قدیم تلاوت مینمود و نماز ایام
خود در قلعه بجماعت ادا میکرد و بمجلس علما و صلحا
و مشایخ بصدق و اخلاص وارد میشد و از محرمات
چون امارد و نسوان غیر اجتناب میکرد و از قتل
النفس که عبارة از هدم بنیان یزدانی است حتی المقدور
پرهیز مینمود و کسی را بغیر شرع تعذیر بحال نمیکرد
شرابیان و بنگی و بوزه خوران را ستم قبیح و کریه
میدانست در نشستن دو زانو مینشست

همواره علما

همواره علما و مشایخ را بتعظیم احترام مینمود و در کلفت و شنود
روزگار بداد و بانه امتیاز وقار خود را از جمیع ممتاز
و گاه گاه از روی نشاط لب بگرمی مقربان بتفریح طبع
مثلث انگوری بحد اعتدال که بدرجه سکران نرسد
میخورد و از وجه دفینه و خزینه جز ماده توکل چیزی نداشت
و هرچه که با و میرسید خیرات و انعام میکرد و دولت
خواهان خود را از حوائجات روزگار مستغنی مینمود در
و از وقت جلوس بمسند امارت میر معظم الیه الی یومنا هذا
شانزدهم سال از حکمفرمائی میگذرد بموافق سنه ۱۲۲۳
هجری که عبارة تکرار میارم که یکهزار و دوصد و بیست و سه
از سنین هجری از قحط و کثرت و قطور و در زمان بفضل
خداوندی واقع نشد و روز بروز در جملهٔ خورد و بزرگ
اهالی دیار اولوس نعمت و برکت فراوان شده حتی که

و از [illegible] سنه ۱۲۲۳ [illegible]
[illegible] سنه ۱۲۳۱ هجری

برکت در آب رودها و باران میشود رضا ان وشرب حیوانات
وچهارپایان ونقود وحبوب از هر جمله که درو افزونی
میشود در وفور برکت ونمو تاثیر تمام حاصل بود.
چنانچه از قصهٔ بهرام پادشاه و روستائی از مضمون مقالات کتاب
خمسهٔ نظامی قدس سره گنجوی مبین است. وبعد ازین امید
از حضرت باری تعالی وبیمن وبرکت ذات میمنت لزوم
میر روشن ضمیر آن ست که این کوهستان ناحیهٔ
طخارستان وبدخشان وبدخشانات لعل خیز شادی
انگیز را از حوادث روزگار وهواجس فلک غدار
وانقلابات وتغییر ماه وسال واز زخم چشم تنگ چشمان
معاندان همواره مأمون ومصئون داشته محفوظ
ومحظوظ داراد انه قریب مجیب
چه نعمت بزرگ است که مردم شاد ومملکت آباد کسی را

بکیسی کار

12 Заказ P-273

بکیسی کاری نه وویرانه وخرابه زارها درین عهد
همه معمور وآبادان واز نااتفاقی وجبر وظلم لله الحمد
نشانی نه ونمیتوان یافتن.
فرقه بر آن ست که حکومت بجز از سیاست
رونق پذیر نیست.
وطایفه بران ست که رونق ملکداری ونظام
وکامکاری در رفاهیت وآسایش عباد ست که
بزرگان گفته اند. بیت
پادشاهیکه طرح ظلم فکند . پای دیوار ملک خویش بکند
نکند جور پیشه سلطانی . که نیاید زگرگ چوپانی
آری مملکت چمنی ست که بی دستیاری باغبانان امکان
طراوت وابتهاج نه پذیرد ونسایم عنبر شمایم لطف
الطاف خسروان مهربان فیض رسان بروایح فوایح

روح و ریحان غنچهای خونین دل بلبستان و گلشن عالم را
ادم را بشکر خند ناز و نعم مطالب و مآرب رسانیده
سرسبز آب عاطفت و عنایت میدارند که وجعلنا
من الماء کل شیء حی دال برین مقال است
در حقیقت وجود ذیجود حکام عالی مقام نصفت فرجام
بمثابه همای همایون است که سایه عاطفت پایه بال
اقبال همایون مثال را بر سر هر که اندازد نتایج دولت
و فواید برکت بران مرتب گردد
چه سلاطین کرام و خواقین عظام قهرمان بنیان منقبت
الجلال و ستون بارگاه جبروت‌اند که حق تعالی و تقدس
بحکمت بالغه و دانائی کامله نظام عالمیان و مدار کار
کاه آدمیان بوجود معدلت وجود ایشان منوط و مربوط
داشته یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ازینجاست که
گفته اند

گفته اند عبادت چندین ساله زاهدان با عدل یکروزه
سلطان برابری ندارد قال الله تعالی ان الله یأمر
بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهیهم عن المنکر
والبغی لعلهم تذکرون .
جهان از نکبو ساز دار است . ولی در پیش ارباب بصیرت
نه رنگ دلکشش را اعتباری . نه بوی دلفریبش را مداری
و گفته اند که . مرد خردمند هنرپیشه را . عمر دو بایستی
درین روزگار تا بیکی تجربه آموختی باد گری تجربه بکار بردی
سعادتمندیکه بتمادی مدت و طول معیشت از گرم و سرد
نیک و بد روزگار دیده و چشیده و بر حسب امتیاز
و ادراک انتظار وفا از گردش گردون بوقلمون که
باندک حرکت از حالی بحالی منقلب میگردد و شاه را
از گدا امتیاز نمیتواند کرد بجز از عبرت از آئینه‌های

این تقویم منظور نظر نیکو اثر او نشد و نه پسندید و
بتقریب طول امل مبتلا و دوچار نگشت چنانکه گفته‌اند

جهان نزد دانا نه ارزد بجو — برین بام کوچک چو طفلان مدو
چه لازم بود خفتن اندر مغاک — چه بر تخت مردن چه بر روی خاک
درماندم که آید اجل پیشوا — برابر کند شاه سست این با گدا
چو امروز و فردا از و زینهار — سبکبار رفتن غنیمت بدان
بغم خواری خانهٔ تنگ و تار — چراغ عمل گر توانی بیار
اجل از زمان چون زبونت کند — ازین قصر و ایوان برونت کند
عمل گر بود زاد ره نیست باک — وگرنه بمردی و گشتی هلاک

و بعد از اطمینان خاطر و حصول در رجا کام از دو سر رشته
داری میر معظم الیه یعنی میر محمد شاه از باب محمد امین چاه
آبی را که در آن موضع گنبدگیهای لیسیا ازوی سر زده و در
حق میر مذکور رسانیده بود و موافق برگشت زمان و ضیقی

وقت

وقت در عالم تحمل برداشت و صبر نموده و بوجه سیاست
قتل او را در چارسوی نظارگیان خلق بعبرت خواص
عوام لازم وقت دیده زنگار خاطر را که موریانه دل شیر
گشته بود بصیقل جفای انتقام زدوده شد

و خیرالله بیگ ادراتچی که وزیر استقلال بهادر قارگیون بود
باهمراهی چند نفر از هواداران یکدل حسد خود را بر آن
آورد که رخنه درین دولت اندازند آنها نیز بآتش
بازی بیهوده خود را خود بخودی سوختند.

و بعد از آنکه این سیاست را کافی دانسته اغماض
و چشم پوشی را بجرایم کوتاه اندیشان پیش گرفته اگر از کسی
حرکتی بیجا دید و یا از کسی چیزی شنید آن را منظور نظر
نداشت و بتمامی همت والا نعمت را بمهربانی گماشت
چنانچه بارها آثار تمرد و طغیان از شاه وزیر بیگ قچی و امثال

او معاینه نموده در بهر باغ آنها کوشید

و هم درین اوان در آغاز صبح دولت و بدو اقبال
سلطان جلال الدین ابن شاه وخی حاکم ملک شغنان
با پدر خود مخالفت نموده ، درین مورد جناب میر محمد شاه
فرزند دل بند اعز وار شد خاطر پسند امیر زاده جوان بخت و
کام یاب خود که میر سلطان شاه ملقب به میرزای کلان است
سلطان شاه را با فوج بسیار و جوان کار گذار بجهت مسخر
کردن ملک شغنان مامور و پیش رو فرموده و میرزادهٔ
موی الیه هنگامیکه وارد بسیر گول شیوه گردید پیش روان
فوج خود را رخصت دست بردی داده و [illegible] صباح
خود هم بتمام خیل و خدم و حشم یورش فرموده مقدار
هفتاد توپخانه که در تنگنای راه بود بیکتاخت و تاز
از آنجا گذشته در موضع گل باغ رو بروی قلعه فرود
آمدند

فوج ملک است در ملک درواز

مر ... زوبی ... بشتی ... بندر ... مستحکم

آمدند و فوج ملک شغنان مع حاکم آن دیار یعنی شاه وخی خان
در قلعه محصور و قبل شدند
و به شنودن این خبر ظفر اثر میر محمد شاه هم شتابان ایلغار
فرموده رسید و شاه وخی خان هم به میانه جی و واسطه
بعضی از ارکان این دولت که ضمان شاه وخی خان را
بخود گرفتند بملازمت میر رسید و میر را بدرون
قلعهٔ پر پنجهٔ دار الملکیهٔ شغنان برده آنچه که بساط
و ثروت و خزاین که بقدر مقدور در دخل ولایت
بود همه را بخدمت میر محترم نمودند

ز انواع مخمل برون از شمار   مطلا متاع از هزاران هزار
بباقی ز هر جنس انباردان   متاع خطائی بقیمت گران
خطائی و تهوار مو لون زر   هم از خامپوا این دگر اند گر
ازین پرچه آن پرچه زنگ دگر   گر این نقره بود ست آن بود زر

سفید و سیه زرد و سرخ و کبود | دگر آنکه از زر همه تار و پود
ز ایران زمین یا ز روم و فرنگ | هم از شال کشمیری خوب رنگ
هم از مشک و از زعفران گنجها | ظروف گرانمایهٔ مهتران
سمور و سیه سنجاب های نرم | لطیف از بریشم گران قدر و گرم
ز هر نوع اجناس و نقد جهان | که باشد سزاوار گنج مهان
فزون از عدد بیشتر از شمار | قناطیر سیم و زر بی عیار
زره با زره خود و کاوسر | سبک وزن و افزون بقیمت ز زر
جواهر ز هر جنس و درج درج | چو شب پر فلک پر ز سیاره برج
ملوکانه زیور مرصع نگین | طویله ستوران ز زرینه زین
چو اشتر با استر و رخت و جل | همان نای و سرنای و طبل و دهل
از آن دیگهای چو دریاچه خام | بکار آمدی سالها صبح و شام
طبق های چینی و خوانهای اس | ز هر جنس کان ناید اندر قیاس
بهدیه همه گشته جدای مهیر | کنون میرسد میر روشن ضمیر

یکا را

یکی آلکان نقرهٔ سیم خام | خطا نافتن نقرهٔ تر تمام
تقاضای صولت بران کار بست | که تا را ایکان دولت آید بدست
یکی گنج بنهاد و پس رنج برد | دگر آمد آن گنج را پاک خورد
یکی مینشاند نهال امید | رسید اندرو یافت وان تا ابید
در اینجا کسی را بود دست برد | که هر چه کاورد در دست خورد
درین کارزار تمنا خراش | شبی را بامید فردا مباش
به شب بهر فردا مشو ذله ساز | ز شب تا بروز است راه دراز
مبادا درین راه خوف و خطر | شود رنج تو مفت گنج دگر
بیا ساقیا جامی که دم اندم است | نفس در تن مرد تا همدم است
بیم ده هلال آنچه داری حضر | که من در د فردا ندارم خبر
ندانم چه صبح از فلک میرسد | [illegible]
از آن کرد خو طبع میرزا بجل | که کم نقد به از نسیه پل
کذا قال اهل القلوب فی الرسم | کرام النقد فی الکم به از آب ام

[illegible]
۱۲

از آنجا که نیل بمدارج دولت عالی حسب وسعت اهل دول است
چنانکه حکما فرموده اند

گربهٔ مسکین اگر پر داشتی / تخم گنجشک از جهان بر داشتی
این دو شاخ گاو اگر خر داشتی / هیچکس را پیش خود نگذاشتی

جناب میر محمد شاه باوجود آنکه جمیع اهل شغنان را
بخود اسیر و دستگیر دید بنابر ترحم و مهربانی جمیع
قلیلی که از بردهٔ باشارهٔ شه دیجی خان بخود گرفت و
دست تطاول از یرت و الوس کوتاه نموده در
فزائی ملک شغنان کوشش نکرد و همه را از سر جان
بخشی و آزاد فرمود و از آن گنج بیرنج در خور و مرتبه
و قدر هر کس انعامی و اکرامی معین کرده بدولت تمام
و صولت و کمال مراجعت نمود اما هر نفر که بسرکرده گی
و خدمت و آقسقالی مناسب بود آنها را باقسقالی گردعگی

یورت

یورت و اولوس جندها مقرر فرمود
و از آنجمله حرمت مبارزت دستگاه اقسقال قل محمد بیک ابن
اقسقال دوزف بیک که از جملهٔ اجلای وکلای امیر بود و
هم سنگ و پاسنگ ترازوی میرزا صدیق بود آورا بجای
و منصب میرزا صدیق نصب کرده بخطاب و القاب مغل
بیکی و آقسقال اقسقالان ممتازش گردانید زیرا که
او مردی خوش خوی و کم گوی و دلجوی بود و از اول
تا بآخر جز مرضیات میر مخالفت نخواست و در نزدت
روز بروز کار او در ترقی و تزاید بود.
دویم میرزا شکور بیک که اتا ادغلی قوم ترکیه است از قدیم ا
الخدمتان میر بوده در غایت آبرومندی و دایم باظهارات
حق گوی و منفعت رسانی خلق الله بوده و انگشت نمای
۱۲۳۳ ولایت بوده و بانواع عنایات میر و غنا سرافراز بود و در
غنی و

بهزار و دو صد و بیست و سه که به آخر میرسد وفات یافت ۱۲۲۳ هجری
و پسر او را بجای پدرش نصب نمود.
۱۲۱۱
و در سال چهارم بعد از فتح راغ که عنقریب به نگارش ۱۲۱۱ هجری
خواهد رسید باآمد این بیگانه هیچ کاره از ولایت
افغانستان باجور به بدخشان معدود و چهل عدد
کارد و شمشیر زرین غلاف که بر حسب اختیار میر از
خزینه درستی نموده شد بهر کدام از سرکردگان معتمد
مقرر گشت چنانچه قل محمد بیک که در مرتبه فانی است
دویم میرزا شکور بیک سوم اسماعیل بیک برادر قل محمد
بیک است چهارم آقسقال قربان جان قارلق میر اتکه
وزیر و میر بزرگ است پنجم برادرزاده محمد یونس اتالیق
که در مرتبه قرب همدست و اتکه میر از همه پیشقدم است
ششم آقسقال ایام بیک که از قوم تغل که صاحب علم و حشم است

وا آقسقال

و آقسقال باشی جلغه تاجکیه است هفتم مخدوم میرزا عصمة الله
ولد ایشان قاضی میر عابد که باو معاف او پدرش کلام ...
مرا انجامید از غنج خواه باو مفوض است هشتم دیوان
بیگی آدینه محمد که در عالم ... و آبرومندی قریب بمرتبه
میران است و حضرت صاحب الانعام و احسان در دولت میر ...
اختیار بود و مدرسه که قریب حوالی میر است
بنا کرده مومی الیه است و عشر غله مردم شهر بنا بر
مهربانی میر وقف همین مدرسه نموده شد و در
این باب سندی بمهر میر و امیرزادگان بدستخط
ثقة عالیجناب اشرف العلما آخوند ملا مسجدی از قوم ...
یفتلی پایان نگارش یافته نهم غربت دیوان بیگی که
ندیم و رفیق میر است دهم ارباب محمد نظر بیک
ابن آقسقال ... بیک از یفتل بالا ... آقسقال ...

یازدهم ارباب گدا محمد برادر قبچاق قلندر بیک دوازدهم
رشید بیک اوترانچی برادر رضی الله بیک سیزدهم
رستم بیک پسر قلندر بیک کلته تای چهاردهم آقتی بیک
پانزدهم نظر محمد یشال پسر شاه قاسم بیک شانزدهم
اتقمال عبدالکریم پاشی بزرگی هفدهم مخدوم میرزا دخا
کاتبی هژدهم مخدوم محمد صالح سمرقندی ولد ملا نیاز محمد
از چاه آب ارباب دولت و دولت بیک گدا ارباب
غازی بیک ملا عبدالحمید ولد ملا میرزا نظر از سمتی
تنی بیک از یتکی قلعه اتیش محمد بیک از قلیان ابراهیم
قاضی منصور از سناق فدای بردی بیک پروانچی و
میرزا منصور و خواجه مقبل پروانچی نیاز محمد بهادر حاکم دربند
و برادرزاده عاشور محمد یشال و دولت محمد یشال قارلق
کرگسعلی یساول حاکم نمکان خواجه ابوالی حاکم زردیو

از میران

از میران برادران کامکار میر عبدالصمد نقیب میرشاه ولی خان
میر محمد رضا بیک میر پادشاه ابن شاه عبدالقادر از
اولاد شاه رئیسی از سلاطین ملک چترار علی الخصوص هذا
معرکه را بزر زیور آراسته خود میراث جای آن
نمود که مضافات تابعه بدخشان را طوعاً و کرهاً در قبضه
اقتدار تصرف آورد لهذا ٥

واقعهٔ راغ با شاه ابوالفیض خان ابن شاه شجاع مرحوم

شاه ابوالفیض خان راغر ابن شاه شجاع که بنا بر تفرقه
روزگار بعرض امرای بدخشان هر که بادعای خود
بملاذ حواهر حصین و قلاع جرابخ نخوت از دماغ خشونت
برافروخته رسوم استکبار در پیش گرفته جاده پیمای
استغنا و ابا بودند
و شاه ابوالفیض خان هم باستحکام خود مغرور گشته سر تکبر
باستانه علیه میر محمد شاه از روی انقیاد تسلیم

فراهم نمی آورد و به تهدید ارشاد ایلچیان میر محمد شاه
گوش نمی نهاد و از پند هیچکس بهره نمی شد بهیچ وجه
بطرف میر میلان نمیداشت و باآنکه جهت جزوی سابقه
باین خاندان داشت از سلوک جادهٔ عافیت
استنکاف نمود بنابرین غیرت میر در صدد تنبیه
و تادیب او بلزوم کشید که بیک ضرب دود از دماغ
او برارد که دیگران را نیز کفایه نماید.

و بعد از تدارک قشون ظفر مشحون عازم قلعه بادیان
گردید خود در موضع مرچ نزول نمود لشکر میر گروه
گروه از بلندی و کریوه سر کرده آمدند

و شاه ابوالفیض خان ورا استحکام قلعه و شیرازی او
بخت مقصد خود جد و جهد تمام نموده و در دم دراغ یکجا
نامور شاه خود ها و ملک خود را کامل و تمام فراهم آمده در بند

آن

11 Заказ Р-273

ان بودند که فرد البصاعقه های تیرباران نهنگان دریا
دفار الفطرات امطار باران عرق خجالت خود از خود دفع
سازند —

و آن روز سپاه بدخشان تا شب آرمیده و بعضی مشغول
نای نی بزم و طرب شب را بروز آورده و علی الصباح طبل
و نقاره جنگ را بنوا انداخته مشغول حرب و ضرب گردیدند
چنانکه شاعر میفرماید نظم

[illegible] چو [illegible] بفرمان تیر — ز قربان کمان جواست واز خون تیر
یکی [illegible] در دست و دیگر تفنگ — یکی نعره میزد دیگر طبل جنگ
یکی [illegible] میزد دیگری [illegible] — بهنگامهٔ جنگ میکرد لاف
[illegible] پوشن مردان جنگ آزمای — نمیدادن مردی فشردند پای
[illegible] و [illegible] برآمد فغان — فغانی که میرفت بر آسمان
[illegible] ایشان بهنگام [illegible] دلی — رسید و خونریز تر بارلی

در اطراف قلعه گرد آمدند بهم روبرو سر بسر درزدند
زمردیکه با هم برابر شدند شکستند دیوار اندر شدند
جوانان جان ده باقبال میر نکردند آنروز پروای تیر
بسی های از مردم جان سپار بمردند مردان و در مرده زار
کند عاقبت مرد ناموس دار سر خویش در پای مولا نثار
برین ستارسم جوان پرور که در خدمت خواجه سر بسپری
بتاریخ راغی ابوالفیض خان زیادوان شد آواره خانمان
۱۲۵۹
ز سرمایه آب و خاک این دیار گل میوه دارد بدست چنار
شد گشت از خلق آن مرز بوم نه بینی مگر جغد یا بوم شوم

اخرالامر درین محاربه جانسوز که در تاریخ ۱۲۵۹ سنه هجری واقع شده بود ابوالفیض خان تاب طاقت نکرده ناچار سر فرار در پیش نهاده بطرف ملک درواز گریخت و به سند غربت فی رحمت افتاده در یکی از موضعات

ملک درواز که

ملک درواز که کوف و خواجان میگویند رحل اقامت و سیاست انداخت و میر بدخشان قلعه و ملک راغ را تماماً ضبط نموده مظفرانه بقلعه شهر فیض آباد برگشت و مدت حکومت میر محمد شاه سی سال بود ابتدای جلوس میر مذکور از سنه ۱۲۰۷ تا سنه ۱۲۳۷ هجری بود و بعد خود در اغوا گزین نموده پسران خود را بهر ملک و قلعه های بدخشان نامزد و تعیین نمود و از جمله پسران خود یکی را بنام فیض الله بیگ نامزد نمود که مرقوم کلک بیان خواهد شد

و مجملاً تفصیلات دیگر در حق میر محمد شاه مذکور بیان کنم هنگامیکه دارا بیک نام از جماعه بوده که و تیمت که اوزبکیه ملک قطغان بود چنین مشارکت بحکومت قباد خان فوق الذکر نموده دارا بیک مذکور با ایل الوس خود مشورت نموده اغتشاش

برپا کرد که تا بکی قباد خان قطغان در حق ما جبر و ظلم و
تاخت و تاز بی داد میکند حالا باید که همه یکدل و
یکجهت شده هجوم بکنیم و قباد خان را از میان
برداریم
و بر این قرار دارابیک ایل و الوس خود را جمع ساخته
بالای قباد خان آمده محاربه نمودند و قباد خان را
در قلعهٔ قندز محاصره نمودند و قباد خان در قلعه
بتنگ آمد در کمال تنگی قباد خان خواست که
شبانه از قلعه بیرون شده فرار نماید
ناگاه شب [illegible] از قلعه خود [illegible] رها کرده
بیکباره بخندق می افتد و از ضرب افتادن
پای قباد مجروح شده همچنان در زیر خندق
مدهوشانه معطل میماند علی الصباح نوکران
دارابیک

دارابیک قباد خان را مجروحا از خندق یافته
بحضور دارابیک [illegible] آوردند
و دارابیک [illegible] فرمان میدهد که قباد خان را به پسر سلطان
شاه ملقب اژدهار که میر محمد شاه است بدهید
تا که بقصاص خون پدر خود بکشد
و میر محمد شاه ولد سلطان اژدهار در آن هنگام
در دست قباد خان محبوس بود و میر محمد شاه را
بند خلاص کرده آوردند و قباد خان را به میر محمد شاه
سپرده و محمد شاه قباد خان را بقصاص پدر خود بقتل رسانید
[illegible] و دارابیک [illegible] شاه میر محمد شاه را تربیت نموده
[illegible] دارابیک [illegible] خود میر محمد شاه را بحکومت فیض آباد
بنشانید
میر محمد شاه را سه پسر بودند و هر سه برادران از [illegible]

یکمادر متولد بودند اول سلطان شاه مذکور که میر محمد شاه
او را امیر لشکر نموده ببالای شغنان بمحاربه و محاصره میر
شغنان براه کول شیوه گماشت تا که قلعهٔ شغنان را ضبط
نماید در حقیقت آمده ضبط نمود که ذکرش گذشت

دویم میر کلان و سیوم سلیمان شاه بودند که
وقایع هر کدام بتفصیل خواهد رسید

و میر محمد شاه مذکور در ایام حکومتش مدت سه سال از حکومت
افتاده بقلعهٔ ابل بالیسته که در لب آب آمویه روی بروی
موضع بهارک که از محکومات ملک کولاب که تابع امیر بخارا است
فرار نموده سکونت گزین بود

و سبب فرار کردن محمد شاه چنان بود که شاه و یحیی خان
حاکم شغنان مار الذکر افواج شغنیه را جمع نموده اقسقال بهادر
مفت چند کور را که از جماعهٔ قارلیق قطغن بود امیر لشکر نموده

بطرف

بطرف فیض آباد براه ملک غاران و موضع سر غیلان زردیو
و شکاشیم و زردوج روان نموده تا قلعهٔ بهارک بالا از فیض
آباد ضبط و تسخیر کرده وجود شاه و یحیی خان پس گشته به
شغنان آمد

و از قلعهٔ بهارک فوج شغنان بریاستی اقسقال بهادر قارلیق
فیض آباد را با سایر قلعه جاتش ضبط نمود مگر تا بقاع جرم
بجز ضبط و تسخیر او نیامد و نتوانست که تابع بنماید

بجهة آنکه در قلعهٔ جرم بحکومت آنجا بهادر شاه ولد شاه
سلیمان بیک که اصلاً از جماعه های مهتران چترار بود
حاکم بود

و در سال سیوم سه نفر از مردمان منجان که برادران
اقسقال بهادر قرلیق بودند از کمال بدسلوکی اقسقال مذکور
بین خود مصلحت نموده داماد خود ها را بتفنگ زده کشتن

وبعد از اتمام قتل شار الیه مردمان اعیان و اشراف بدخشان
بالاتفاق برخاسته میر محمد شاه را از قلعه ...
آورده بحکومت بدخشان بتکرار نصب کردند
و سبب پس گشته رفتن شاه دنجی از قلعه
سهارک آن بود که بسمع شاه دنجی خان خبر رسید
شاه درواز شه ترک خان نام از قلعه خم با فوج
ملک درواز آمده اختیار آمده اند که ولایت
شغنان را ضبط نماید
لهذا از سهارک برگشته بشغنان آمده قرار استاد
آنهنگامیکه میر محمد شاه بدخشی از قلعه ایل
بالیسته آمده بقلعه فیض آباد متمکن شد و تمام
قلعه جات را بتابعیت خود آورد پس ملک بدخشان را
سه تقسیم نمود ۱ — ۲ — ۳

قسم

قسم اول رستاق تابعات جهاب نلکی قلعه ینغ
داودنگ اب ایلیبا دکول زیوری الکای
این مواضعاترا بزیر حکومت میر کلان سپرد
و قسم دویم فیض آباد بفتن بالا دریم تشکان
کشم شهه کلوکان زردیو سهارک جرم
وردوج زیباک و سنکاشم و خان شغنان
این مواضعاترا در زیر حکومت میرزای کلان سلطان شاه
سپرده متورش عزنمود
و قسم سوم سرای بهار ارگو و نفتن پایان و ینغ و
شهر بزرگ این جوانب را به پسر خوردش سلطان شاه
سپرده و خودی میر محمد شاه برای از حکومت شده در کنج
خلوت نشینی شتی سال دیگر عمر بسر برده شربت مرگ طبیعی
چشیده بمرد مطابق از سنه ۱۲۳۲ تا سنه ۱۲۶۲ حکومت نموده
بعد سلطان شاه آمده بیار خود خواند

ودرین ایام حکومت پسران میر محمد شاه شاه و نجم خان
میر شغنان فوت شده بود باز از قرار سابق حاکمان
شغنان و وخان همه باطاعت و خراج گذاری
میران بدخشان درآمدند و عزل و نصب آنها
در بعض موارد وابسته بمیران بدخشان بود
و همواره میر صاحب الاختیار مستقل الحکومت
در ممالک بدخشان میرزای کلان نبیره سلطان شاه
ولد ارشد میر محمد شاه بود که بعد از پدر خود در بدخشان
سی سال حکومت نموده بمرد و ابتدا حکومت میر
سلطان شاه از سنه ۱۲۳۲ تا سنه ۱۲۶۲ هجری واقع شد
و بعده پسر صغیر او میر سلطان شاه را یاری بیگ خان نام
بود در این سن هژده ساله که در آمده از ایام جوانی
بهره یابی کی دید از سنه ۱۲۶۲ ابتدا بر قلعه فیض آباد

حکومت سلطان شاه از ۱۲۳۲ الی ۱۲۶۲ هجری بود

بمسند میری

بمسند میری نشست تا مدت یکسال
و بعد از ان با رای صواب دید معتبران بدخشان عموی
میر یاری بیگخان که بقلعه رستاق حکومت میکرد
میر کلان نام داشت از رستاق بفیض
آباد آمده بحکومت نشست
و میر یاری بیگخان برادر زاده خود را بقلعه بهارک
تعین نموده خود میر کلان مدت چهار سال حکومت
کرده بود که حاکم قطغان محمد مراد بیگ نام به
بدخشان آمده محاربه و مجادله در تاریخ سنه ۱۲۷۲ هجری
نموده و میر کلان تاب آور نشده ناچار بطرف شغنان
به نزد قباد خان فرار کرده آمد و این قباد خان حاکم
شغنان پسر سلطان جلال الدین ابن شاه و نجم خان بود
و بعده حاکم قطغان میر محمد مراد بیگ بدخشان را

ضبط نموده اختیار ضبط و ربط ولایات بدخشان را کما
یفعلی گذاشته خود بطرف قطغان رفت و از
تمام بدخشان را تا مدت پنج سال از سنه ۱۲۲
سنه ۱۲۲ هجری متصرف و مالک بود

و درین اثنا اعیان و اشراف ملک بدخشان از ظلم
میر قطغان محمد مراد بیگ بجان رسیده اظهار خفیا
کرده ملا گدای محمد نفیت علی را با عتقاش نزد
کرده بقطغان به حضور میر کلان ولد محمد شاه
آدم فرستانیده طلب و درخواست کردند که
زود به بدخشان عازم بوده بیاید که ملک بدخشان
باز در تصرف آمد

و میر کلان از قطغان بکوچه غاران آمده بکوچه
یا خورده عبور کرده بکوچه زردیو و سرجلاو

مبارک

مبارک بفیض آباد رسیده و ملک بدخشان را از
چنگ و تصرف میر قطغان خلاص بخشیده تصرف نمود
از سنه ۱۲۷۷ تا سنه ۱۲۸۳ هجری یعنی بظرف شش سال
میر کلان حکومت نموده بمرد

و بعد از فوت میر کلان سلیمان شاه برادر خورد
متوفی مذکور که سابقا ذکر او در قلعه سرای بهار آمده بود
میر سلیمان شاه ولد میر محمد شاه مذکور از قلعه سرای بهار
آمده قلعه فیض آباد و سایر قلاع را مالک شده
مدت دو سال حکومت نمود از سنه ۱۲۸۳ الی
سنه ۱۲۸۵ هجری که تکرار میر قطغان میر محمد مراد بیک
آمده بدخشان را ضبط نموده میر سلیمان شاه را با تمامی
اولاد و اتباع برادرزادگانش دستگیر کرده به
قلعه قندوز برده محبوس کرده بدخشان را تا الان

[illegible]

وتاراج کرده تا مدت پانزده سال تصرف کلی نمود از ابتدا
۱۲۸۹ تا سنه ۱۳۰۰ هجری تمام بدخشان و بدخشانات
ودرین ایام استیلاء قطغان کوکان بیک نام مردی
از کاشته کان میر محمد مراد بیک قطغان بود که کوکان
مذکور از جماعهٔ اوزبکیهٔ قرلیق ولد اسقال بهادر
مذکور الذکر بود مومی الیه کوکان بیک پنج سال حاکمی
نمود و در اثنا حاکمی کوکان بیک جهان خان
حاکم قلعه جات ملک وخان بکوکان بیک رسم باج
وخراج واطاعت وآشنایی پیشه نکرد
بنابرین کوکان بیک بهادر برادر خود را بجهت ایلچی گری به خان ون
به نزد جهانخان فرستاد و جهان خان را از گفتار
کوکان بیک و از اقوال وحشیانه بهادر خان برادر کوکان بیک
در قهر آمده برادر کوکان بیک ولد بهادر اسقال را کشت

دکوکان

وکوکان بیک از شنیدن این واقعه ملول شد با فوج بدخشان
روی بطرف وخان نموده برای گوشمال دادن و ضبط
کردن حاکم وخان و جهان خان روانه شد
و پس از ورود کوکان بیک جهان خان تاب طاقت
محاربه نکرده رو بطرف چترار نهاده بکوتل دارکوت
گذشته فرار نمود
ومیر جهان خان با اهل و عیال اعیان و اشراف حرم
خود را بخصوص مهتر کوهر امان رسانید
وکوکان بیک نیز با فوج بدخشان جهانخان را تعقیب کرده
کرده از عقبه (کوتل) دارکوت گذشته داخل
چترار بالا شد
وانهنگام میر چترار مهتر کوهر امان از روی مراسا
و مواسا سازی کوکان بیک را استقبال نموده

بطرز الطاعت رفتار نمود

و پس از افشای معامله کوهر امان میرو خان جهلکی
از چترار بالا فرار نموده بطرف چترار پایان رفت
در حضور مهتر شاه کتور رسید و واقعهٔ حالات و
سوانح احوالات و اتفاقات مدهشهٔ خود را بیان نمود

و از چترار بالا کوکان بیک قادی بیغ برای ضبط و دستگیر
کردن جهان خان دهی و چترار پایان عازم شده
و چه مقدار علاوه بر فوج خود از نوکران مهتر کوهر امان
گرفته راهی شد

و از این جرئت و غیرت کوکان بیک میر چترار پایان
مهتر شاه کتور خبردار شده افواج معلومهٔ مقررهٔ
خود را مامور ساخت تا که سد راه کوکان بیک
را گرفته کارسازی نمایند و در میانهٔ چترار بالا

چترار

10 Заказ P-273

چترار پایان جایی بود که یکطرف دریا و طرف
دیگر کوه بلند راهی داشت که مرور مردمان از جای
صعب المرور بنهایت سختی و دشواری بود و هر که را
در حین گذشتن بیم سقط شدن و افتادن
بدریا بود و این جای فی الجمله بدستکاری
استادان و مردکار امکان پذیر گذشتن سوار
و پیاده کان باچاری کفایت میکرد

و مهتر شاه کتور فرمان داد که همان راه باریک و موضع
صعب المرور را ویران بکنند تا که بطرف قلعهٔ چترار
پایان بدخشیان امکان آمدن نشود

چتراریان موضع مذکور را ویران کردند و افواج
بدخشان و چترار بالا مع امیر لشکر کوکان بیک و لد
اتسقال بهادر قاریتو آمده در پنجا معطل شده امکان

عبور و مرور دشوار شد بناچار کوکان بیک تدارک درست
کردن راه را نموده چوب و آهن استاد و مزدکاران
مهیا ساخته در تهیهٔ تعمیر موضع مذکور سعی و اجتهاد
نمود و استادان و مزدکاران مشغول کار بودند و خود
کوکان بیک نیز بالای کار هر روزه استاده سعی کرد
و هر روزه بالای یک سنگی می‌نشست که بالای آن
سنگ بسیار جای بد بود که اگر شخص از آنجای فرد
رها کنند فقط از سنگ بسنگ فرو کوفته استخوان
هایش نرمه نرمه شده آخر بدریا می افتاد
دیگر روز بالای این سنگ نشسته بود و شخصی از
یساولان خدمتکاران معتبر کوهر امان با مصلحت
شفقهٔ مهتر مذکور مراقب این کار میبود و وقت و
فرصت میشمرد تا اینکه کوکان بیک را با تمام رسانند

قضارا

قضارا ایشان مذکور کوکان بیک را بالای سنگ
مزبور در حالت بی خبری یافته و فرصت را غنیمت
شمرده بیکباره کوکان بیک را از بالای سنگ بطرف
دریا خطا و سقط کرده فرو رها میکنند
و کوکان بیک را گوشت پوست و استخوان
سنگ بسنگ زده لت کوب خورده نرمه نرمه شده
آخر الامر بدریا چترار افتاده رفت و غرد
و پس از این کار دستپا بدخشان بی سر و سردار ماند
و چتراریان بالا و پایان بسر بدخشیان از هر طرف
هجوم آور گردیده افواج کوکان بیک چه اسب و چه از
اسباب الاغ و انجام و اموال و اجناس بالکل اسیر
پنجهٔ چتراریان شدند
و مردم چترار همهٔ افواج را برهنه و پیاده کرده بر آه

کوتل دوراه و قرتیزه عبور نموده بطرف بدخشان
رفتن اسیران را رخصتشان دادند همه بروانه
ولایت خود گردیدند راهی شدند ایام سرما نزدیک بود
و در اثنای راه چندی از بدخشیان از شدت سرمای
زیر کوتل ها تلف شده بقیه ماندگان به بدخشان آمدند
و هنوز بدخشان را محمد مراد بیک قطغان متصرف بود
و حاکم قندز میر محمد مراد بیک را عموزاده بود که
محمود بیک نام داشت حکومت ولایت حضرت امام
صاحب را مقرر بود و مشار الیه درین اثنا اطلاق
اغتشاش نموده بلوای داخلی برپا کرد بناچار محمد مراد
بیک از قندز بدفع کردن عموزاد خود بحضرت
امام آمده تا مدت هفت ماه بحرب و ضرب و محاصره مجادله
میکوشیدند و میر یاری بیک خان ولد سلطانشاه بهمراه

سلطانشاه

سلطانشاه با شقورغان محبوس بودند
و اولاد سلطانشاه ثانی که ملقب به میرزای کلان - ابن میر محمد شاه
بود نام برده سلطانشاه را سه پسر بود اول میر شاه
که اسمش اصلا زمان الدین بود دویم نصر الله خان
سوم یوسف علی خان بودند
این نامبردگان در طالقان در حضور ایشان قاسم
خواجه نظربند بودند
و در اثنای گیرودار حاکم قطغان میر محمد مراد بیک بعموزاده
خود محمود بیک حاکم حضرت امام صاحب و این میر محمد یار بیک
را به سیر قطغان اذن داد که رفته بدخشان را
ضبط نماید و خود متصرف باشد بنابر فرموده حاکم
قندز محمد یار بیک خان آمده بقلعه فیض آباد مستقر شد
مطلب صورت واقعه چنان بود که محمد یار بیک خان

به پیش میر والی حاکم تاشقرغان که میر والی ولد کنج علی بیگ در
بند بود و همواره محمد مراد بیگ بعموزاده خود محمود بیگ زور
موزد میکرد

درین ایام پسران میرزای کلان نوبی سلطانشاه ثانی که نام
آنها میرشاه (زمان الدین) و یوسف علیخان
و نصرالله خان بودند از طالقان گریخته بطرف کولاب
به نهاک رفتند و در آنجا در ستیی و تدارک خود
را کرده آمده قلعهٔ رستاق را با مضافاتش
ضبط نمودند

و والی تاشقورغان میر یار محمد بیگ خان را [illegible]
آزاد نمود که حالا محمد زادکان میر قلاع بدخشان را
آنجا مالک شدند
و تا این سنه او دست که رفته ضبط و سر رشته ملک

بدخشانرا

بدخشانرا انجا لهذا میر یار بیک خان از تاشقرغان برآمده
براه غوری و بغلان و کشم آمده تصرف و سر رشته
ملک نمود

بعد ازان میر محمد مراد بیگ حاکم قلعهٔ قندوز برای
محاربه بدخشان آمد و مصلحت جنگیدن نشده
با میر یار بیگخان براه مصالحه پیش آمده مقدمهٔ صلح جانبین
و حاکم قندوز پس گشته بقندوز رفت و میر یار بیگخان
مدت پنجسال حکمرانی نموده در سال ششم فوت شد

و پس از فوت یار بیگخان شاه سلیمان بیگ برادرش
حاکم در ایام بود آمده میر شده تا بطرف یکنیم ماه حکومت
نمود چراکه احمد شاه نام ولد سلیمانشاه ابن میر محمد شاه
در قلعهٔ آزگو حاکم بود او آمده محاربه و مجادلهٔ بسیاری
نموده متصرف فیض آباد گردید و شاه سلیمان بیگ را باز بقلعهٔ

در سنه ۱۲۰۱

در ایام منصوب کرد

مدت تصرف احمد شاه بدخشان از ظرف سه ماه بود

بعد از ان میر شاه سلیمان بیک مذکور با پسر عموش میر شاه

زمان الدین که حاکم قلعهٔ رستاق بود هر دو بامصلحت

یکدیگر بالای میر احمد شاه آمده در فیض آباد میدان و قتال

نمودند آخر الامر قلعهٔ فیض آباد را گرفتند و احمد شاه را

بدرغه کردند و در سنه ۱۲۶۵ هجری میر شاه زمان الدین

بتمام ملک بدخشان حاکم بالاستقلال شد و مدت ایام

بیست سال بوده خود میر شاه باجل طبیعی وفات یافت

بعد از فوت میر شاه پسرش میر جهاندار شاه بحکومت

در بدخشان منصوب گردید تا مدت پنج سال حکومت

کرد ولی در ایام حکومتش نکیم اتبه با فوج بدخشان

عازم ضبط ولایت قندز (تخارستان) گردید

آنگاه

۱۲۶۵ حکومت میر شاه زمان الدین ۲۰ سال بوده

پس از میر شاه حکومت جهاندار شاه استیلا یافت ۱۲۷۹

آنگاه حاکم قندز سلطان مراد خان بود محاربه

سختی در میان افتاده تمام ولایت قندز را ضبط کرد

و میر جهاندار شاه در قلعهٔ قندز علی بردی خان نام

پسر عموی سلطان مراد خان را حاکم نمود

و در خان آباد عموی سلطان مراد خان را حاکم کرده و در قلعهٔ

طالقان محمد کریم بیک را حاکم نموده پس خود به

طرف فیض آباد بدخشان شتافت

و سلطان مراد خان بسلامت بطرف غوری گریخت

و آنجا استقامت نمود

و در سال ششم از حکومت میر جهاندار شاه میر سلطان

مراد خان از غوری برای استمداد به نزد فیض محمد خان

ولد دوست محمد خان افغان که در تخته پل حاکم بود

رفته استمداد کمک خواست پس فیض محمد خان به

۱۲۸۵ / ۱۲۸۴ ... فیض محمد خان ... در سنه ...

سلطان مراد خان فوج نظام داده ببالای بدخشان
فرستادش آنهنگامیکه فوج مذکور آمده قطغن را
و قندز را تمام ضبط کرده تا بالای بدخشان رسیدند
و باهم میر جهاندار شاه محاربه و مقاتله نمودند میر مذکور
تاب طاقت ضرب سپاه نظام را نیاورده ناچار برآمده
بطرف چترار فرار نمود در تاریخ ۱۲۸۴ سنه هجری
دران گاه در ملک چترار مهتر امان الملک خان
بود سلطان بدخشان میر جهاندار شاه در حضور مهتر چترار
مسافرت گزین تا یکچند مدتی شد
از قراریکه سلطان مراد خان نبیره میران بدخشان
بود چون میر مضراب شاه ولد سلیمان شاه و محمود شاه
و ابراهیم خان ولد میر احمد شاه بدخشی شده و میرزا
ولد میر محمود و میر عالم خان ولد شاه سلیمان بیک نسبت

خالوی

خالوئی گری بسلطان مراد خان میداشتند و از جهت
قرابتی و خویشاوندی شان میر سلطان مراد ایشان معین
و مددکار مذکورین بود
پس سلطان مراد خان خالویش میر مضراب شاه ولد سلیمان شاه را
ببدخشان بحکومت نصب نموده خود سلطان مراد خان
بقندز رفته مقیم شد و مدت حکومت میر مضراب شاه
در ملک بدخشان یکنیم سال بود که جهاندار شاه ولد
میر شاه (زمان الدین) از چترار بکابل رفته از امیر کابل
امیر محمد اعظم خان ولد امیر دوست محمد خان طلب
حمایت و مددکاری نمود
و دران اثنا امیر محمد اعظم خان بمیر جهاندار شاه
کمک [illegible] را کردن نتوانست از بسکه امیر معظم الیه
با غتشاشات داخلی که مابین او و میر شیر علیخان بود

زد و خورد داشتند و میر جهاندارشاه را کمک
کردن برابر برداشت تقاضای وقت میسر نشد
پس جهاندارشاه بناچار به بلخ باختر یعنی مزار
شریف آمده از مزار شریف باز متوجه بدخشان
شده با جمع الوافیان بدخشان یکجهت و یکدل
شده هجوم آورده میر مضرابشاه تاب نیاورده
بطرف ملک کولاب فرار کرد و میر جهاندارشاه باز
متصرف بدخشان گردید
و مضراب شاه در کولاب باجل طبیعی وفات یافت
و یکسال دیگر جهاندارشاه در فیض آباد حکومت راند
و انواع جبر و ظلم و تشدد پیش نهاد خود کرده و مردمان
بدخشان از جبر و ظلم او بجان رسیدند
پس مردمان بدخشان اتفاق نموده عموزاده میر

مضرابشاه

مضرابشاه را که در کولاب بعد محمودشاه تمام داشت
فرار و غربت گزین به مومی الیه رجوع خواستند
و از کولاب محمودشاه آمده بدخشان را متصرف
شد و میر جهاندارشاه شخصاً بکولاب فرار کرد
و از آنجا به بخارا رفت در خدمت امیر مظفر یکچند
فرصت مقیم بوده پس بسمرقند بحضور میر عبد
الرحمان خان رفته مدت یکهفته در سمرقند استقامت
نموده باز بطرف خوقند به پیش خان خوقند خدایار
خان آمده و در خوقند چندی استقامت نموده
باز از خوقند حرکت نموده بشغنان آمده بالای میر
محمودخان مجادله نمود و این مجادله کارگر نه افتاده
باز برگشته بشغنان آمد ۱۲۸۷
و میر محمودشاه در تاریخ سنه ۱۲۹۱ هجری بالای شغنان

آمده و دران اثنا میر یوسفعلی خان شغنی شغنان
حاکم بود جهاندارشاه از بیم میر محمود شاه به درهٔ
محال شاخ دره که ریخته لب صرفخان گذشته باز
بچترار رفت و مدت چهار سال در حضور مهتر چترار
مهتر امان الملک ماند

و پس از چهار سال باز عزیمت نمود بالای بدخشان آمده
بقلعهٔ بهارک فرود آمد و بالاتر از قلعه فیض آباد
موضعیست عقاب شاهین نام درین موضع بنای
جنگیدن کرد

اما درین ایام در تاریخ ۱۲۸۴ سنه والی قندز قطغن ۱۲۸۴ سنه
و بدخشان نایب عالم خان بود طاقت جنگیدن
نیاورده باز بناچار براه شیو فرار به شغنان
آمد و میر یوسفعلی خان حاکم شغنان متعهد بعهدهٔ
میر جهاندارشاه

میر جهاندارشاه شد در شغنان با استقامت جهاندارشاه موصوف
رضا نشد ناچار میر مذکور براه جوشن کانز بپامیر آمد و
بفرغانه رفت و از آنجا باز بسمرقند بحضور سردار عبدالرحمن
خان آمده مسافر شد

و پس از چند مدتی عازم شهر تاشکند شده فرمانفرمای
ترکستان کافمان را دیده عرض حالات و اعلام سوانحات
مدهشهٔ خود را بتقدیم رسانیده بوظیفهٔ از طرف دربار
امپراطوری موظف گردید پس از تاشکند مرخص شده
باز بفرغانه آمده بالاتر از شهر مرغیلان بقریهٔ اوچ
قورغان در ساحل رود خانهٔ اسفیرم سکونت گزین
گردید تا وقتیکه پسران خودش از پدرشان ظلماً
نارضی نموده پسرش که شیردل خان نام بود پدر خود را
به تفنگ زده مجروحاً مقتول ساخت

سبب ناراضی که پسران جهاندار شاه آن بود که همواره با پسران
خود در کمال سخت گیری و درشتی و ترشرویی معامله
و رفتار مینمود که همه تابعان او چه از نوکران و غلامان
و جاریه گان همه از بد هضمی او بجان رسیده بیزار شده
بودند بناءً علیه این تبعه کارش بالاتفاق بقتلش همه
اقدام نمودند تخمیناً قتل او در سنه ۱۲۹۵ هجری بود ۱۲۹۵ هجری

حالا باز رجوع بمسئله میر محمود شاه باید کنیم که میر
محمود شاه فوق البیان مدت پنج سال حکمفرمائی کرد
و در ابتداء سال ششم امیر شیرعلیخان الصاحب
فرمانی بسردار نایب علم خان والی مزار شریف
داده که باید بدخشان ضبط کرده شود

تعقیب میر محمود شاه بطرز کمر در اینجا نقل کرده میشود

لهذا سردار مذکور بقدر کفایت با فوج نظامی بالای
بدخشان آمده بدخشان ضبط نموده میر محمود شاه را

دستگیر

9 Заказ Р-273

دستگیر نموده بتاشقورغان برده معطل کرده است و پس
حکومت بدخشان را بنا بر فرموده امیر شیرعلیخان
نایب علم خان سردار مذکور بقبضهٔ حکومت روای
میر عالم خان ابن شاه سلیمان بیک سپرده خود
سردار مذکور پس بمزار شریف رفت

و میر عالم خان تا یکسال از طرف امیر شیرعلی خان
در بدخشان والی بود و بعد از آن خودسرانه حرکت
بنفعه خود خواست که املاک استقلالیت نماید و خیلی
طغیان طاغیانه کرده رفتار میکرد که درین بین
باز سردار علم خان بجهت ضبط تنبیه گوشمال میر عالم و
بدخشیان آمده از سرتاپای بدخشان را ضبط کرد

و میر عالم پس از آن بشغنان فرار کرده و چندی در
بشغنان استقامت کرده پس بسواز آمد و در قلعه

خلع مخصوص شاه محمد سراج الدین خان ابن سلطان محمود خان [illegible] شده
مدت یکزمستان استقامت نموده پس به شهر بخارا
به نزد امیر مظفر خان امیر بخارا رفته ساکن گردید
و بعد میر عالم خان تا مدت پنج سال خطهٔ افغانستان
و بدخشان در تصرف امیر و تحت ضمیر شیر علی خان بود
و هنگامیکه انگلیسیان متصرف شهر و نواحی
کابل شدند امیر شیر علیخان بمزار شریف افتاده
۱۲۹۶ فوت شیر علیخان بعمر [illegible] — پس امیر شیر علیخان باجل طبیعی خود فوت در ۱۲۹۶ هجری
و بعد ازین واقعهٔ وفات امیر شیر علیخان مرحوم عبدالفیض خان
نام یکنفر شهزادهٔ درواری که از اولاد اسماعیل خان
شه درواز بود در ولایت راغ بدخشان فرار آ
سکونت گزین بود و شهزاده مذکور خیلی
مرد با ثبات ماهر و هوشیار در علم سپاهیگری

چابک

چابک و چالاک و باسعی و غیرت و همت بود باتفاق
سلطان نام ولد عبدالله خان که بالنسبت از میران
و میرزادگان راغ بود یکدل و یکجهت شده
باعانت اهل و الوس لشکر کشیده بالای
بدخشان که قلعهٔ فیض آباد مقر السلطنة ملک
است با مردمان افغانی جنگ و جدل کردند
و خلق بسیاری از طرفین تلف شدند
و درین اثنا باباخان ولد نصرالله خان ابن میر کلان
مذکور - و شاه ابراهیم خان ولد احمد شاه ابن
سلیمان شاه برادر امیرزادهٔ میرزای کلان بودند موی الیهما
در مزار شریف بدست حکام افاغنه بندی بودند
بعد از فوت امیر شیر علی خان از بند خلاص شده درین
محاربه و مجادله سلطان راغی و عبدالفیض خان [illegible]

موی الیها با مشار الیهما یکدل و یکجهت شده این چهار
نفر باتفاق یکدیگر بالای افغانان با خون بسیار از هر جانب
هجوم کردند باوجود بی نظمی و افغانان باوجود بانظمی
تعداد شان کمتر بود به بی نظمان که بسیار بودند
تاب نیاوردند و افغان ها بطرف ملک طخارستان
(قندز) روانه شدند

و پس از خالی شدن بدخشان این چهار نفر
میرزادکان نوق البیان ملک بدخشان را متصرف
گردیدند بدین نهج که اهالی بدخشان در فیض آباد
بابا خان را با میر الامرا که ملقب نموده میر کل ساختند
و سایر نامبردگان هر یک بهر قلعه بمناسبت حالشان
نامزد شده جزئی حکومت نمودند تا مدت
یکنیم سال خورد و برد کردند

و بعد این امر

و بعد این امر شهزاده حسن نام برادر میر جهانشاه
نبیره میر شاه (شاه زمان الدین) با همراهی محمد عمر خان
ولد یوسف علیخان که برادر میر شاه بودند از ولایت
فرغانه زمین آمده بالای میران بابا خان مسند
نشین تمامه ملک بدخشان بلوا و اغوا جدال
نموده میر بابا خان را دستگیر کرده و بسته
به پیش میر یوسف علیخان حاکم ولایت شغنان
فرستادند

و پس خود شهزاده حسن ولد میر شاه در فیض
آباد نشست و میر کلان شد

و محمد عمر خان را بر رستاق حاکم کرد تا مدت یکسال
حاکم بود

و قبل از این عبد الفیض خان نام را ذکر کرده بودیم شخص مذکور

بحکومت هیچ قلعهٔ نامزد نشده فالحال در حضور امیر شهرسبز با حسن ارادت
موقوف مانده استقامت نموده
پس امیر بخارا امیر مظفر خان ازین واقعات
خبردار گردیده فی الجمله در رشک و در شک و تدبیری
افتاده بیم آن کرد که این مرد نامی عبدالفیاض خان
مرد شجاع و دلیر با معرفت است مبادا اگر روزی
همچنانکه بسعی و غیرت و همت ملک بدخشان را از دست
افاغنه انتزاع نمود مثل این نیز ورود ... و با قوای تکلیج
دکولاب را از تصرف من انتزاع نموده غلبه نماید عجبی
نیست امیر مظفر به این خیال در فکر دستگیر کردن
عبدالفیاض خان شد در تدارکات کوشید
و پس از جستجوی افکار امیر مظفر مرحوم از جهتین
مصلحت صوابدید رای عالم آرای کرد دید که یکی میرزادهٔ آن

بدخشان

بدخشان میر عالم خان ولد شاه سلیمان بیگ که فرارا
از بدخشان بحضور امیر روشن ضمیر آمده در بخارا
سکونت میورزید جناب امیر عالی موی الیه میر عالم
خان را اذن رخصت و یراق انجام اسلحه و انعام
نقود و اسب و آنچه که تعلق با امانت مندی باشد
در خور حال میر عالم خان مناسب دید و بطرف ملک
میراثی اش رخصت داد تا از جهه تصرف وطن نماید و اگر تواند علاجی نابشمر ...
سپاه مرحمان فاتحهٔ جناب عالی امیر بخارا بسر گرفته اینجا
بکولاب آمده میخواست که از آب آمویه بگذرد درین حال
شهزاده حسن میر بدخشان از آمدن میر عالم خان واقف
شده فهمید که البته میر عالم خان بتصرف بدخشان
و بند و دستگیر نمودن عبدالفیاض خان می آید
لابد است که در صلاح آن بکوشیم سر نو که علاج نمایم

عبدالفیاض خان ... میرزاده در ... بشمرد

بهبودی حال در آن خواهد بود گفته رأی شهزاده
حسن بر این قرار یافت که باید ما همین عبد الفیض خان را
دست بسته و بندی ساخته با میر مظفر خان فرستانیم
چونکه قبل از این از شهزاده حسن عبد الفیض خان
را طلبیده بود که بحضور ما فرستاده شود
و میر شهزاده حسن بناچار بنابر رعایه آن که شاید
باجرای این امر میر عالم خان نباید گفته میر عبد الفیض خان
را بسته بهیئت اسیر بکولاب بمیر عالم خان آورده
سپرد و در این حال در کولاب فدای نظر اتالیق
فاتح کولاب و حصار و بلجوان و قراتگین و درواز
ساکن بود و میر عالم خان میر عبد الفیض خان را
بفدای نظر اتالیق سپرد و فدای نظر اتالیق
عبد الفیض خان را به بخارا فرستاده بحضور امیر غازی شد

بنده نوازا

بنده نوازا از طرف بدخشان آن شخص خواسته را
بدست آورده فرستادند که اینک این غلام
به مهاجری بدربار کرده و نمدار بجهته عتبه بوسی فرستادیم
حالا چیست که همین غلام کمترین میر عالم را با جمیع
موجوده ملک کولاب (فقلان) بطرف بدخشان
کومک امداد رسانیده کسیل نمایم تا نه
و اند در جواب فدای نظر اتالیق را امیر مظفر عین
ارشاد نموده فرمان صادر کرد که میر عالم خان
یکچند در بدخشان باشد تا که ببینیم مردمان بدخشان
میر عالم خان را طالب هستند یا نه اگر بر فرض
طالب هستند و از طرف بدخشان مردمان خوب
صادق الاقوال و معتمد الاطوار محض بر طلب و خواهش
دل نفرهای میر عالم مرا آنید یا نه و بران قرار کار

کلارشا

میر عالم خان را آگرده اوزاد کرده شود تا که از آب گذشته
بملک بدخشان برود و الا رفتن میر عالم خان بی
خواهش اهالی بدخشان از حکمت نیست و میر ضیاء الدین نظر
اتالیق هم بنا بر فرمایشات جناب عالی کار بسر برده
استاده منتظر بطرف بدخشان بودند
درین ایام فلک نیرنگ بوقلمون طرح انداخته بشکلی در میان
میر شهزاده حسن و محمد عظیم خان ساخته نا اتفاقی
درمین انداخته بنا بر تلاش کردن ولایت نفاق
اغتشاش و بلوا برپا کردند و ملک بدخشان در میان اینها
بتکرار به بی سرانجامی عاید شد و میر شهزاده حسن
از نوید این نااتفاقی میر محمد عظیم خان بتنگ
آمده بناچار میر عالم خان را از کولاب در خواست
نمود که البته باید که بمجرد خواهشنامه رسیده آمده

از آمو

از آب آمویه گذشته در حال تشریف فرما باشند
و در همان ایام حاکم امارت خانه کولاب الماس بیگ
لی نام مردی بود بنا بر امر معظم و موقوفه جناب عالی
امیر مظفر خان میر عالم خان را رخصت داده اگر اکنون
موافق امرنامه عالی خواهشمندان بدخشان
مطابق افتاده مطلب بحصول آمده شد
حالا حرکت بجانب بدخشان کرده شود ولی اشتهارات
واقف نمکنید که من با اجازه جناب عالی امیر بخارا را
بدخشان میروم و بهر کس شهرت رفتار را بنام
و اختیار خود نسبت بدهید و خود بخود توکل نموده
آمدم تا ببینم لطف حق چه خواهد بود
بعده میر عالم خان از آب آمویه گذشته براه راغ
بفیض آباد آمده بحضور میر شهزاده حسن رسیده حویلی

باهم نشسته رجعت نمودند
و این میر عالم خان با شهزاده حسن برادر اندر بودند
یعنی مادر هر دو یکی بود ولی از پدر جدا بودند
هنگامیکه میر شاه سلیمان بیک وفات یافت زن او که مادر
میر عالم خان بود پدر میر شهزاده حسن یعنی میر شاه
ویرا بزنی قبول کرد و از و میر شهزاده حسن
تولد یافت این بود سبب برادری با یکدیگر شان
بعد از ان میر شهزاده حسن بمیر عالم خان فوج
داده مامور بمضافات و قلعهٔ کشم نمود که
حکومت ولایت کشم بدست عموزاده اش میر
سلطان شاه بود
و میر عالم خان با یکدسته فوج بالای سلطان شاه
حاکم کشم رفته محاربه و مجادله نموده محال کشم را
با قوا و توابعش

با قوا و توابعش ضبط نمود
پس ناچار سلطان شاه بطرف رستاق فرار نموده
به پیش برادرش محمد عمر خان حاکم رستاق رفت
و بعد از ان شهزاده حسن سپاه فیض آباد را
برخود گرفته و با فیل خدم و حشم براه یفتل بر رستاق
عازم شد
و میر عالم خان با آنچه که فوج با همراه خود داشت
براه گنبد بالای رستاق بیامد و این ها
از دو طرف بمحاصره و ضبط رستاق مقید شدند
و حاکم رستاق محمد عمر خان نیز ازین حادثه
واقف گردیده با ایل الوس نوکر و سپاهیان
خود تهیهٔ محاربه نموده بمدافعه پرداخته از رستاق
تا شهر بزرگ آمده میخواست که با میر شهزاده حسن

حمله کند و درین حین خبر رسید که میر عالم خان آمده
قلعهٔ رستاق را محاصره کرد
پس محمد عمر خان حاکم رستاق ناعلاج مانده
نفاق را به اتفاق و وفاق مبدل کرده از راه صلح
و دوستی برآمده بشهزاده حسن استقبال
نمود و میر شهزاده حسن نیز او را استقبال نموده
رسم اکرام و عزت داری را بجای آورد
پس میر شهزاده حسن بمیر عالم خان فرمان کرد که
حالا باید که از قبل و محاصره کردن قلعهٔ رستاق
فراغت نموده دست بکشید چونکه ما با عموزادهٔ
خود مصالحه و اتفاق نموده قلعهٔ رستاق را
پس به خودش سپردیم و میر عالم خان بنابر فرمودهٔ
برادر خود کار بعمل آورده از محاصرهٔ رستاق برگشت

وبحضور

وبحضور میر شهزاده حسن آمده هر دو باتفاق یکدیگر
برگشتند و میر شهزاده حسن بفیض آباد
آمد و میر عالم خان بکشم آمد و این هر دو میران
تا مدت دو ماه باتفاق تمام عمر گذرانیدند بعدی
باز تکرار حاکم رستاق محمد عمر خان بنا
ناسازگاری را پیش نهاد خود کرده اغتشاش برپا
کرد و میر شهزاده حسن برخود چنین صلاح
دید که باباخان ولد نصرالله در شغنان فرار
سکونت گزین بود او را خواسته بیاورد و
در جای محمد عمر خان حاکم رستاق کند و
محمد عمر خان عموزادهٔ میر باباخان فراری بود
بنا بر آن میر شهزاده حسن کس فرستاده از
شغنان باباخان را طلب نموده گفت که زود بیا که

سا ترا بجای محمد عمر خان نمک بحرام بقلعهٔ
رستاق حاکم خواهم کرد
و بابا خان ولد نصر الله خان از شغنان بفیض آباد
بحضور میر شهزاده حسن آمده نشست آهسته
درستی و تهیه فوج خود ها را نموده به بعض نواقصات را
اصلاح نموده ببالای رستاق عزیمت کردند ولی
در اثنای راه طرز و روش مفسدانه پیش گرفته
رفته رستاق را تاراج و یغما کردند و اموال و غنایم
بغیر حق گرفته و محمد عمر خان تاب نیاورده بکولاب
فرار کرده برفت و بجای او موافق وعدهٔ خود به
رستاق بابا خان ولد نصر الله خان را حاکم
نصب کرده خود میر شهزاده حسن بقلعهٔ فیض
آباد مراجعت نموده از رستاق روانه شدند

تا هنوز

8 Заказ Р-273

تا هنوز بفیض آباد نرسیده بود که از طرف ترکستان
سردار عبد الرحمان خان ولد افضل خان نواسهٔ
امیر دوست محمد خان از والی تاشکند اذن
رخصت عزیمت ولایت وافر البرکت افغانستان
یافته براه کولاب بکولاب آمده بشهزاده حسن
ولد میر شاه کاغذ فرستاده که ما بنا بر تقدیر الهی
عازم ولایت موروثی خود گردیده بملک کولاب آمدیم
امیدست بیاری حق تعالی عز و جل و کمک رسانی
شما خویشاوندانی دینی و دنیای عجبی نیست که
بمقصد اقصی و مطلب اعلی خود رسیده باشم
از اینجا بملک شما رسیده و از انجا بکابل بروم شاید
به سرفرازی و ممتازی برگزیدهٔ پروردگار عالم
گردیده بر تربیهٔ ملت نجیبهٔ عموم افغانستان صرف عمر عزیز نمایم

و در سلطنت افغانستان سعی و همت نمایم و شمایان نیز
درین امر ساعی باشید والسلام

و میر شهزاده حسن التماس سردار عبدالرحمان خان را
قبول نکرد بابا خان حاکم رستاق را بلب دریای
آمو به معبر فرستاد که حتی الامکان اگر توانی سردار
عبدالرحمان را از آب بطرف بدخشان عبور نده تا که
براه دیگر عازم کابل شده برود

و تا رسیدن میر بابا خان بلب آمو به میر عبدالرحمان خان
یکروز پیشتر بزین دستی کرده از آب گذشته بطرف
بدخشان آمده استاده بود که حاکم رستاق بابا
خان میر عبدالرحمان خان را تصادفاً استقبال نمود
و بهمراه خودش برستاق آورد

داماد محمد خان که قبل ازین برستاق حاکم بود و هنگام

آمدن

آمدن بابا خان فراری از شغنان بخواستگاری
میر شهزاده حسن و لشکر کشیدن برستاق و فرار
کردن میر محمد عمر خان بکولاب و از طرف ترکستان آمدن
سردار بدکور و بهمراه خود از کولاب آوردن محمد عمر خان
تا برستاق و نصب محمد عمر خان را بقلعهٔ رستاق
نصب نمودن سردار موصوف محض مجرد ورود
سردار والاتبار کابلستان دخول شدن بابا خان
و همچنین بسر گردان ماندن میر بابا خان سردار عبدالرحمن
خان بخوف چنین صلاح و صواب دید که میر بابا خان
نیز بکار باید انداخت

تمهید درین امر مناسبات و روابط اصلاً قاسیاستی و فرنگیان
و بولیتیقی با همراهی بابا خان بجهت رشد امر فرمود
حالا شهابقلعهٔ فیض آباد بالا کشیده اند خود برید

و قلعهٔ فیض آباد را ضبط نمایید و خود در فیض آباد حاکم و متصرف
کلی باشید میر عبدالرحمان خان بدین نهج بابا خان را تعلیم نمود

بعده بابا خان بنابر تعلیمات راه نمایی سردار عالی
تبار عبدالرحمان خان تهیه و اسباب لشکر خود را مهیا
کرده از رستاق عازم ضبط فیض آباد گردیده
روانه شده بلب دریای کوکچه در موضع آلتون
جلو بهمراه میر شهزاده حسن مقابله کرده جنگیدند
و میر شهزاده حسن تاب جنگ و مقابلهٔ میر بابا
خان را نیاورده بناچار راه فرار پیش گرفته
رو بطرف چترار نهاد و میر عالم خان بکولاب گریخت
و بابا خان قلعهٔ فیض آباد را ضبط نمود تا مدت
دو ماه بفیض آباد مقیم بود
و بعد از آن سردار عبدالرحمان خان با همراهی

حاکم

حاکم رستاق محمد عمر خان بفیض آباد آمدند
و میر بابا خان سردار عبدالرحمان خان را استقبال
نموده از روی تعظیم و تکریم بقلعهٔ فیض آباد در جای
خاصیکه از قدیم محل استقامت میران بود
جای داده و خود میر بابا خان بخانهٔ دیگر
طرح سکونت انداخت
و سردار عبدالرحمان خان مدت یکماه در فیض آباد
استقامت نموده آنی از فکر و ملاحظه و
تدارک و فراهم کردن اخبارات و احوالات
اطراف اکناف عموم مملکت افغانستان نمی آسود
وقتا که جملهٔ مهام ضروری عزم خود با تمام رسانید
پس باعانت خداوند عالمیان و میر بابا خان
لشکر بدخشان را بحفظ گرفته بدرگاه خداوند

روی عجز و نیاز آورده بطرف قندز (تخارستان)
یورش نموده رفته ایستاده بود که حاکم مزار شریف
غلام حیدر علیخان از مزار شریف یک دسته فوج
نظامی ببالای قندز نامزد نموده فرستاد و فوج
حاکم مذکور آمده قلعهٔ قندز را ضبط کردند

و حاکم قندز سلطان مراد خان از قندز گریخته
بحضور میر بابا خان و سردار عبد الرحمان خان آمد در موضع
کلوکان ملحق شد

بعده میر عبد الرحمان خان بسردار فوج مزار شریف کاغذ نمود که
من تا باینجا آمدم و شما بمن اطاعت نمائید هنگامیکه
این مقوله میان فوج فغانیه اشتهار یافت غلغله
میان فوج افتاده آخر الامر فوج باتفاق مایل
بسردار عبد الرحمان خان شده از سرکردهٔ خود [illegible]

شدند

شدند و به سرکرده اطاعت نکردند

و سردار فوج از کمال خجلت و ناموس خود خود را بدست
خود بتفنگچه زده مقتول ساخت و سرکردهٔ دویم فوج مذکور
سید احمد خان نام داشت پلتن های مذکور را بسته
بحضور سردار عبد الرحمان خان بطالقان آمده بسردار
عبد الرحمان خان اطاعت کرد

و از طالقان این جماعهٔ کثیره باتفاق تا معابه خان آباد
آمدند و سردار عبد الرحمان خان چند روزی در خان آباد
ایستاده از موضع کلوکان میر بابا خان را بحضور
خود طلبید و میر بابا خان نیز آمده بملاقات سردار فائض شد
یک سردار عبد الرحمان خان میر بابا خان را در خان آباد
معطل گذاشته بجای او میر محمد خان حاکم رستاق را
بقلعهٔ فیض آباد بمنصب امارت نصب کرده فرستاد

ودرین اثنا از والی کابل که انگلیس بود کاغذ درخواست
بسردار عبدالرحمان خان رسید که باید بتعجیل بطرف کابل
عازم باشید

بعد از این درخواست والی انگلیس سردار عبدالرحمان خان
سردار عبدالله جان را بخان آباد گذاشته خود بطرف
کابل مراجعت نموده تخت موروثی آبا و اجداد خود
را متصرف گردیده مستقلانه بحکومت افغانستان
قرار یافت واین وقایع در سنه ۱۲۹۷ بود ۱۲۹۷ هجری

چون درین سال هنگام تیره ماه بود که میر عالم خان
ولد شاه سلیمان بیک که سابقاً ذکرش گذشته بود ازالی
حرکت داد امیر مظفر امیر بخارا امیر عالم خان مذکور از
کولاب تهیهٔ اسباب طیاریگی خود کرده با چند نفر اشخاص
مطیعهٔ خود از آب آمو یه گذشته براه ملک راغ بعازم

فیض

فیض آباد شد و به ایلاق گاه موضع شیوه آمده بود که بعضی
دولت خواهان دولت افغانیه چون سلطان راغی
وغیر دیگر سید راه میر عالم خان را گرفته نگذاشتند که
که بفیض آباد برود پس ناچار میر عالم خان با مردمان
مانع شوندگان در موضع شیوه حرب و ضرب نموده دولت
خواهان دولت افاغنه را گریزانیدند

و بعد از این واقعه میر عالم خان براه بام دره به بهارک
آمده فرود آمد

و میر محمد عمر خان حاکم فیض آباد ازین خبر اطلاع یافته
لشکر فیض آباد را جمع کرده به بهارک آمد و در دشت
خیرآباد با میر عالم خان جنگ نمود و میر عالم خان
در طبیعت خود از اول حال عمر خود یک جسارت و قابلیت
دارا بود که در اینجا دلیرانه مقدمه کارزار نمود با کمال

شجاعت علم بردار میر محمد عمر خان حاکم فیض آباد را
بشمشیر زده کشت بیکباره علم فوج بدخشان زمین
افتاد و فوج حاکم فیض آباد بدخشان دیدند که
علم افواج برهم خورد لشکر میر محمد عمر خان بیکباره
منهزم گردیده پراگنده شدند و خود حاکم محمد عمر خان
از موضع دشت خیر آباد بطرف فیض آباد فرار کرده
و از انجا برستاق گریخته آمد

و میر عالم خان در سنه ۱۲۹۲ هجری قلعه بدخشان را 1292
ضبط و متصرف نمود و میر عالم خان مستقلانه
مدت هفت ماه بحکومت قایم بود که حاکم سابق
فیض آباد محمد عمر خان از رستاق حرکت کرده
ببالای میر عالم خان آمده پایان از فیض آباد
بقلعه سرای بهار با میر عالم خان جنکید باز هم محمد عمر خان
طاقت

طاقت نیاورده شکست یافته باز برستاق گریخت
و پس از چند مدتی در تاریخ سنه ۱۲۹۶ هجری سردار
عبد الله خان از خان آباد با چند دسته سپاه
فوج پلتنی نظامی به بدخشان آمده در موضع مشهد
با میر عالم خان جنکید تا ظرف سه ماه در قبل و محاصره
زد و خورد بودند که در آخر کار میر عالم خان تاب
طاقت افواج نظامی را نیاورده بناچار فرار نموده
بطرف شغنان به پیش خالوی (تغای) خود میر یوسف
علی خان حاکم شغنان آمده در ظرف سه ماه در شغنان
مسافر بود و سردار عبد الله خان تمام بدخشان را ضبط
کرده با فوج نظامی در فیض آباد استقامت نمودند
بعد از ان میر عالم خان از شغنان به بخارا آمد بقیه
انفاس معدوده حیات خود را تکمیل نموده صدای ارجعی را

لبیک نشان اجابت فرموده در بخارای شریف وفات
یافت قالوا انا لله وانا الیه راجعون

و در بخارا از میر عالم خان یکزن و یک پسر یادگار مانده که
اسم پسر کور اسکندر خان است در تاریخ سنه ۱۳۱۵
هجری مطابق سنه ۱۸۹۶ میلادی از بخارا اسکندر خان
ولد میر عالم خان ابن محمد شاه سلیمان بیک بملک شغنان آمده
و در ملک شاخدره که یکی از محال متعلقهٔ شغنان است
استقامت نموده پس بولایت غاران رفته در قریهٔ
قاضی ده و برشار توطن در استقامت ورزیده تعیش
مینمایند و ازین اسکندر خان ابن میر عالم خان
دو پسر متولد اند اسم بزرگش میر عالم است و اسم
دویمین انش غضنفر خان است و حالا اسکندر
خان موصوف محض بخدمت بیچاره گی و تربیهٔ

اطفال

اطفال و عیال خود و من تبعه گان خود اشتغال
نموده بکسب دهقانی و شتر اوقات و معیشت
گذرانی دارد و مرد تند و تیز جاهل است جهلش
نه بطریقه ناچاری نادانی فقط مرد حدت فراج تند
خوی است ولی در باب آدمیت و مروت و سخاوت
و مردانه گی و مسافر پروری خیلی مرد با حمیت است
با شفقت و با شجاعت و با جسارت و غیرت است
که خود در جمیع حال از فکر و خیال معاش زندگانی
و سرپرستی اولاد و خویشاوندان و مسافران
و فراریان و مردمان آینده و رونده غافل نبوده
همه وقت مرد لطیفه گوی و خوشحال است اندکی از علم
سواد بهره دارد از عهدهٔ خواندن و نوشتن فی
الجمله بهره مند است و میتوانند و در تاریخ سنه ۱۳۲۴ هجری

۱۳۲۴ / ۱۹۰۶

مادر میر سکندر خان در قید حیات بود و یکی از مخدومان
متوطن پدر رش میر عالم خان میرزا برهان الدین مخدوم نام
از ولایت کشم بدخشان مرد کهن سال موی سفید
باعقل هوش در حضور میر سکندر خان است که این
مرد محترم از اوائل عمر در خدمت میر عالم بوده و در
اواخر عمر زندگانی با پسر میر عالم میر سکندر خان بسر برده
استاده است که مردی جهان گشته آزموده
گرم و سرد چشیده تلخ و شیرین عالم را گذرانیده
با وجود پیر سالی و ضعیف قوای هیچ تغیری در حواس
ظاهری و باطنی او طاری نگشته سالم الاعضاء
باعقل و هوش و گوش شنوای و چشم بینای و گیرای و گویای
دار ابوده تعیش دارد و خیلی مردم خوب است و میر
سکندر خان نیز موصوف الیه را بجای پدر خود تعظیم و تکریم

بجای

بجای آورده در همه امور بر عایه حالات مخدوم برهان
الدین میپردازد و این اشخاص قدری با موت تجار
بین بدخشان و چترار شغنان مشغولند و از بیوار کسب
رزق طریقهٔ زندگانی را گذرانیده استاده اند و میر سکندر
سکندر خان گاه گاه در بعض موارد که خدمت مامورین
و مستحفظین بندری موقتی دولت را نتیجه محتاج
بفراهم آوردن بعض احوالات خارجی بشوند آنگاه به میر
سکندر خان مراجعت مینمایند و سکندر خان
چه صدق و کذب از روی شنیده و فهمیده خود بقرار
وعده مشاهره اخبار میرسانند و درین باب موظف
باند که وظیفه میگردد که نه بطریقهٔ وظیفه عمری است و
از وظیفه موقتی چندان کفایه زندگانی سکندر خان
نمیشود از بسکه قلیلی است اگر کسب زندگانی دهقانی و تجارت

درنیان نباشد مطلق کافر نخواهد شد زیرا که اسکندرخان
رامین طبعه کان از جهل نفوس از مرد و زن صغیر و
کبیر خویشان و خدمت کاران زیاده اند بغیر از آینده و رونده
این بود که از اول تا آخر تمامه میران بدخشان را
درین کتاب بطلب جواب تتمة التاریخ بدخشان ذکر یافت
اندر تاریخ یکهزار و سه صد و بیست و پنج هجری مطابق ۱۹۰۷ سنه
میلادی علی مدد بیک میرزا فضل بیک حاجی سرخ افسر که قبل ازین
فی الجمله میرزا سنگ محمد تا وقوف کرده بجا رسانیده
و موقوف گذشته و بنده کمترین مؤلف ثانی از
میرزا فضل بیک حاکی سرخ افسر بقدر نهریخ هجری حد
از جای رسیده و موقوف گذشت مؤلف اول ابتدا کرده
تتمه او را به تتمه تحفه تکمیل رسانیده وقایع ایام گذشته
یکصد و بیست یکساله را از مردمان معتمد صادق القول
کهن سالان

7 Заказ Р-273

کهن سالان بچشم دیده و کنده رسیده و شنوده و بگفته آنها کنفار
به تحریر رسانیده و بعضی نواقصات را از بعضی تواریخات
موجه دیده و یافته محلی موقع وقوع حوادثات را الحاق
و تصحیح نموده این کمترین سرخ افسر بدفتر جمع رسانیدم حسید
از ناظرین این یادگاری نامه آنکه هر گونه سهو و خطا و
نقصان و بی ترتیبی که درین اوراق منظور آید
بنده را معفو داشته از زمره با هنران محسوب
دارند و از سران درگذشته بحصول مطلب کوشند که
غرض محض نشانه میران بدخشان و وقایع و سنوحات
عمری و ایام حکومتی میران مشار الیهم فی الاوراق
بعد بدین نهج با تمام رسانیدم این است که بنده ضعیف
عاصی الجانی مؤلف ثانی میرزا فضل علی بیک سرخ افسر عرض
خدمت مینماید تمت الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

کنون درین اوراق نسب و سلسلهٔ شاهان و میران خطهٔ
کوهستان ملک شغنان را که علاقهٔ کوهستان بدخشانات

بدین نهج از روی نسخه های موجودهٔ میران مملکت
مشارالیها بهت تفصیل و تحریر میشود که جناب ایزد تعالی
و تقدس بدست قدرت خود کالبد وجود ذیجود حضرت
ابوالبشر آدمی و آدم صفی علیه السلام را آفریده روح
مقدسه اندر وجود جناب آدم علیه السلام دمید و از
صلب پاکش متعدد چه از ذکور و اناث اولاد بوجود آورد

از جمله

از جمله پسران بنام او شیث علیه السلام پسراو انوش
پسراو قینان پسراو مهلائیل پسراو برد پسراو
اخنوخ پسراو متوشلخ پسراو نوح علیه السلام پسراو
ارفخشد پسراو عابر پسراو صالح پسراو فالغ
پسراو شروع پسراو اعوار پسراو ساروح
پسراو قحطان پسراو یعروب پسراو یعسوب
پسراو یامین پسراو ناحور پسراو آذر پسراو
ابراهیم علیه السلام پسراو اسماعیل پسراو قیدار
پسراو حمل پسراو نبت پسراو همیسع پسراو ادد
پسراو اد پسراو عدنان پسراو معد پسراو نزار
پسراو مضر پسراو الیاس پسراو مدرک پسراو
خزیمه پسراو کنانه پسراو نضر پسراو مالک پسراو
فهر پسراو غالب پسراو لوی پسراو کعب پسراو

مرة پسر او کلاب پسر او قصی پسر او عبد المناف پسر او هاشم
پسر او عبد المطلب پسر او ابوطالب پسر او علی شاه مردان
پسر او امام حسین پسر او امام زین العابدین پسر او امام
محمد باقر پسر او امام جعفر صادق پسر او امام موسی
کاظم پسر او امام علی موسی الرضا پسر او امام محمد تقی پسر او
امام علی نقی پسر او امام حسن عسکری پسر او علی اکبر پسر او
علی اصغر پسر او سید شاه نصر الدین پسر او سید مظفر الدین
پسر او سید شاه کمال الدین پسر او سید شاه طاهر الدین
پسر او سید شاه میر حسین پسر او سید شاه صفی حیدر
پسر او سید شاه نسیم حیدر پسر او سید شاه کریم حیدر
پسر او سید شاه نقیب حیدر پسر او سید شاه خاموش
پسر او سید شاه جداد پسر او سید شاه خداداد پسر او
سید شاه سلطان علی پسر او سید شاه دولت حسینی پسر او سید شاه خطاب

پسر او

پسر او سید شاه دولت هژده پسر پسر او سید شاه مظفر بیگ
پسر او سید شاه امیر بیگ پسر او سید شاه وجیه خان پسر او
سید شاه میر بیگ پسر او سید شاه قباد خان پسر او سید شاه
عبد الرحیم خان پسر او سید شاه امیر خان پسر او سید شاه
اکبر خان است که در این ایام در ملک خصال شادمان
علاقه دار السلطنه فاخره بخارای شریف در قید حیات است
و از طرف امیر روشن ضمیر والا جاه شهامت دستگاه
شهریاری جناب امیر عالی سید عبد الاحد خان بهادر ابن سلطان
خلد الله ملکه و سلطانه برتبه جلیله فاخره بخارای شریف به
بی‌گری نامزد و سرفراز است و موما الیه سید شاه اکبر خان
بی را نیز چند نفر پسران صلبی بوده اند مشار الیه سید شاه
اکبر خان در هنگام محاربه و غتشاش حاکم حصار شریف
محمد اسحاق خان صاحب با میر کابل امیر عبد الرحمان خان

در سنه ۱۸۸۸ عیسوی [illegible] فوت شده

جنت‌مکان ملک موروثی خودرا از طایفهٔ افاغنه خالی
یافته و رفته بقلعهٔ برپنجهٔ حکومت خانهٔ شغنان بحکومت
نشست و پس از مدت قلیل باز طایفهٔ افاغنه
آمده ملک شغنان را ضبط نمودند و میر سید اکبر خان
فرار نموده باز بملک حصار آمده قرار گرفت تا مادامیکه
در تاریخ سنه ۱۸۹۷ عیسوی یک انجمن مخصوصهٔ دولت عیسوی ۱۸۹۷
روس و انگلیس از برای تعیین سرحدات و حدود اراضی
غیر محدوده ایلاقات پامیر و کوهستانات بر پا شده
وکلای طرفین در پامیر با همدیگر جمع گردیده باتفاق
تعیین حدود اراضی‌های غیر معلومهٔ متعلقه دولت بخارا
و افغانستان و روس و انگلیس را بطرز واضح تقسیم و
تعیین نمودند و ملک شغنان بعضا علاقه دولت بخارا تعیین
یافت و بعضا ملک دروازه علاقه افغانستان گردید و

درین

درین اثنا قطعه از ملک روشان و شغنان و وخان ۱۲
یکقلعهٔ امارت‌خانهٔ بندری بخارا گردید لهذا دیده
شد که از طرف دولت بخارای شریف یکحاکم مخصوص
قلعهٔ شغنان باشد بناءً علیه سید اکبر شاه بی
مذکور را بحکومت خانهٔ شغنان بخارای جناب عالی
منسوب کردند و سید اکبر شاه بی بدینوسیله مدت
یکدو سال حاکم آنجا گردیده پس باز بی موصوف را از
حکومت شغنان عزل نمودند و بجای او نقی بیک
عیسوی ۱۹۰۴ بی را نصب کردند و پس از آن میر میرزا الولداش
بی را حاکم نمودند در تاریخ سنه ۱۹۰۴ عیسوی میرزا
یولداش بی بنا بر سببی از حکومت معزول کردند و به بخارا
آمده و از آن تاریخ ملک شغنان و روشان و وخان
بعهدهٔ دولت روس سپرده شد که حالا بضبط و ربط مأمورین

سرحدی دولت روسیه میباشد ولی یکنفر مأمور
از طرف جناب امیر بخارا قایم مقام حکومت خانهٔ شغنان
بنابر ادای لوازمات ملکی بطریق دوام میباشد و هر قسم
عرض و داد و دعوای اهالی را حکم و حل و فیصل میدهد
مشروط با آنکه مأمور بخاری با مأمور دولت روسی
هر دو بموافقت یکدیگر هر کاره ضروری را فیصل و اجرا
بکنند

و اهالی شغنان و روشان و وخان هر کدام بلفظ
و لغت و اصطلاح دیگر گفتار دارند ولی زبان عمومی ایشان
در صورتیکه با یکدیگر ملاقی میشوند بزبان فارسی تکلم مینمایند
و این طایفه بملت و مذهب امام اسماعیل ابن امام جعفر
صادق معتقدند و طایفهٔ اسماعیلیه میباشند
و از علم و معرفت مدنیت کنار افتاده اند و السلام تم الکلام

بسم الله

تفصیل و ترجمهٔ شاه خاموش که اجداد امیران و خانهای شغنان است ۱۲

بسم الله خیر الاسماء

دیگر پوشیده مبادا که میران شغنان و سیدان
اشرافان ملک کوهستان هر یک بطرزی
سلسلهٔ انساب خود را از آبا و اجداد خودها تا بالا
بتواتر نسب نامه گویان بدفتر قید و ضبط نموده اند
و اصلا از کجا آمده اند و در کوهستان قرار کرده اند
ذاتاً چه نوع مرتبه و درجه که داشته اند چون مراتب
شیخی و ملائی و رهبری قوم و تعلیم و هدایت ایشان
از مملکت خراسان آمده درین ولایت ها ادای وظیفه
خود کرده از عالم فانی گذشته اند و از آنها چند نفری
اولاد مانده اند و هر کدام شیوهٔ اجداد پدران را
بجا آورده در بین خلایق خواه بطریق حکومت و یا ریاست

و یا بطریق

و بالطریق شیخیت پیشوای قوم گردیده و از طرف اهالی نیز
درباره احوال شان نیکویی و پرستاری و عزت دیده
تا بالحال در بین قوم در کوهستانات بدخشان بخوشی
زندگانی دارند که سلسله هر کدام اشرافان بنیکنامی
والقابی شهرت دارند چنانچه اولاد شاه خواموش
دوم اولاد شاه کاشان سیوم اولاد شاه ملنگ
چهارم اولاد بابا عمر یمگی و این خاندان خیلی معززند
و سایر این خاندان چندی هستند که خود را
پیوند بهر یک اولاد ائمه اطهار مینمایند آنها نیز بقدر
احوالشان در بین عوام الناس عزت و حرمتی دارند
اینجا مطلب ترجمه حالات و کیفیت و کینونت میران
شغنان را بیان نمودن است لهذا باین قدر بیانات در حق
مذکورین مزید برین کفایه مینمائیم و شروع گفتار خود را

بسوی

بسوی شاهان و میران شغنان مایل میداریم اینکه
دعوی مینمایند که ما جماعه پیر خیل اند اولاد شاه خاموش
میباشیم باید دانست که شاه سید خاموش کیست
در کجا بود و از کجا آمد و در کجا گذشت و بچه طرز رفتار
میکرد و از خوارق عادت و از حسن اخلاق چه داشت
پس حالا بنده فی الجمله بیانات مفصله در حق سید حسن شاه
خاموش نقل از کتاب شجرة السادات می آرم بدینموجب:
بر کل طائفه مسلمین واضح است که جناب حضرت
رسول علیه السلام بن عبدالله بن عبدالمطلب در شهر مکه
و در سال عام الفیل از بطن پاک بی بی آمنه تولد یافتند
و پدر محمد علیه السلام قبل از ولادت حضرت محمد فوت شده
بود و آنهنگامیکه جناب فخر کائنات محمد علیه السلام
از بطن مادر بوجود آمدند جد بزرگوار شان عبدالمطلب

پرستاری و تربیت مینمودند تا اینکه محمد علیه السلام را
برای پرورش بدایه که حلیمه خاتون داد تا انقضا
دو و نیم سال از شیر فارغ شدند
و والدهٔ ماجده حضرت محمد علیه السلام نیز وفات یافتند
و عبد المطلب مادام الحیات به تربیهٔ محمد علیه السلام مشغول
بود و هنگامیکه بعارضهٔ قضا بیمار گشتند در حین
بیماری فرزندان خود را به نزد خود طلب و حاضر
ساخت و بهر کدام از فرزندان وصیتی نمود و ابوطالب را
درخصوص سرپرستی نگاهبانی و تربیهٔ محمد علیه السلام
وصیتی و سپارشاتی نموده محمد علیه السلام را در کنار
ابوطالب حواله نمود و مدة بیست و چهار سال
در حجر و تربیهٔ عموی خود ابوطالب پرورش یافتند
تا آنگاهیکه بی بی خدیجة الکبرا را هوا خواهی و دل گرمی

محبت

محبت نوجوانی حضرت محمدی شد و بی بی خدیجة الکبرا
اموال تجارتی بجناب حضرت محمدی داده بطرف ملک
شام دمشق به تجارت گماشت
و بعد از بازگشت از سفر شام آمده بمکه رسیدند
پس از چند زمانی عمهٔ حضرت محمد یعنی بی بی عاتکه
درمیان زوج و زوجه وکیله شده سازآوری
عقد و نکاح بی بی خدیجة الکبرا را بحضرت محمد علیه السلام مراسم
راست آوری نمود بهر حال در بین عقد منعقد
وازبطن مبارک خدیجه دو پسر و چهار دختر متولد شدند
و اسامی اولاد رسول علیه السلام چنین بودند قاسم
طاهر ابراهیم فاطمه زینب ام کلثوم رقیه پس
از آنجمله جناب خاتون بهشت عالی سرشت فاطمة الزهرا
در عقد شاه مردان علی ابن ابیطالب در آمدند

وازصلب پاک شیر یزدان وازبطن حضرت فاطمة الزهرا
امام حسن وامام حسین بوجود آمدند که میر سید حسین شاه
ملقب به خاموش بچند واسطه بجناب امام حسین ابن
علی کرم الله وجهه میرسند ـ چنانچه اکنون
مشهور درای انور صاحبان اخلاص ومحبان علم
خواص بوجهه میباشد که جناب امیر سید حسن شاه
خاموش ابن سید حسین اصفهانی است که از کمل
اولیاء متقدمین بوده اند در ملک اصفهان در سنه ۴۵۹ هجری ۴۵۹
چهارصد پنجاه ونه هجری تولد یافته اند که سنه تولد
شانرا از لفظ فاد رقدیم اخذ کرده میشود
وعمر مبارک شان هفتاد ودو سال در قید زندگی بوده ۷۲
پس معلوم شد که فوت شاه خاموش در تاریخ هجری ۵۳۱
۵۳۱ سنه هجری موافق افتاده است

ونیز

ونیز در کتاب شجرة السادات چنین آورده که جناب امیر
سید حسین شاه خاموش در بلده اصفهان علاقه
اقلیم خراسان تولد یافته تا مدت بیست ویکسال ۲۱
بحضور فایض النور پدر بزرگوار خود بتحصیل علم دین
مشغول بودند واز ابتداء تولد هم ولی مادر زاد
یعنی ولی اویسی بودند
چون عمر مبارک بدوازده سالگی رسید کرامات وخوارق
عادات ظهور آورده فرمودند که امروز من در نظر مردمان
دنیا بالغ شدم اما من دراصل روز تولدم بالغ و
کامل زاده شدم
ودرینوقت من هستم و سید انجکه در ملک یعنی اود و شهر جیلان
وبقریه گیلان به خانه سید ابوصالح موسی جنگی دوست
یکدسته نوری از انوار امام حسین در محل جمع شده

فرزند مبارک قدم بالغ با صفا امروز بداد دنیا تشریف
قدوم مبارک لزوم نمود که ملاقات آن سید زاد ستوده
صفات بر ما واجب شد پس از انقضای چند روز قافلهٔ
بغداد و جیلان بملک اصفهان در رسید و در افواه
الناس خبر ولادت باهر السعادت جناب مستطاب
والا القاب سید عبدالقادر جیلانی مشهور و منشور
گردید و آثار اخبار و کرامت جناب امیر سید حسن شاه
خاموش اهل بلدهٔ اصفهان قانع شدند و بر جمله
کرامت شان بوضاحت رسید دانستند که قبل
ازین مایان را جناب حضرت شاه خاموش از طلوع شمس
جمال حضرت غوث الاعظم سید عبدالقادر جیلانی خبردار
کرده بودند و اعتقاد و اعتماد اهل اصفهان بشاه
خاموش همچنان زیاده گردید

و تولد

6 Заказ Р-273

و تولد جناب سید عبدالقادر جیلانی ملقب بمحیی الدین در تاریخ ۴۷۱
۴۷۱ سنه چهار صد هفتاد یک بوده و عمر مبارکشان بطول
نود یکسال رسید عالم فانی را وداع نمودند پس معلوم
شد که ایام وفات حضرت سید محیی عبدالقادر جیلانی
در تاریخ ۵۶۲ سنه هجری وقوع یافته است
و نیز مستور رای صاحبان عقول با صفا ضیا بوده
باشد که شخص از سیادت نژادان والا گهر سید عبدالله صومعی
نامی بوده و آن شخص را دو نفر دختران پاکدامن بود
یکی مسماة به بابا نصیبه و دیگر را ببا فاطمه نام بوده و ببا نصیبه
منکوحهٔ عفیفه جناب میر سید حیدر صفهانی بوده که از بطن
ببا نصیبه جناب میر سید حسن شاه خاموش تولد شدند
و ببا فاطمه منکوحهٔ عفیفه مستورهٔ جناب سید ابو صالح
جیلانی بوده اند که از بطن پاک او سید محیی الدین عبدالقادر

جیلا تولد یافتند
و شاه خاموش در اصفهان بمدت بیست و یک سال علم قال را
با تمام رسانیدند و در علم حال و علم باطن نیز کامل گردیده
بسوی شهر بغداد شتافتند و پس چهار روز وارد
شهر گیلان شد و بجناب حضرت سید محیی الدین
عبد القادر جیلانی ملاقات نمودند و چند مدت در بغداد
و شهر گیلان استقامت نموده پس بطرف
بیت الله الحرام شتافتند و طواف بیت مقدس
بجا آورده بطرف مدینه منوره عازم زیارتگاه و زیارت
گاه حضرت پیغمبر شده وارد روضهٔ پاک مطهر مبارک
علیه السلام گردیده بمراد اصلی خویش رسیدند
و در هنگامیکه شاه خاموش خاموشانه بمراقبه و مشاهده
مشغول بودند ناگاه آواز غیبی از تربت پاک عطر

حضرت

حضرت محمدی علیه السلام آوازی بر آمد که وارث جنید را
از بغداد طلب نمودم که شربت وصال خواهد چشید
و او مدد ادر عالم قرب صمدیت رسانیده ممتاز گردانیده
اند و جناب سید حسن شاه بحال خاموشی و مراقبه بودند
جناب ابو البرکات حضرت شیخ جنید بغدادی با همراهی
جناب حضرت محیی الدین سید عبد القادر جیلانی حاضر شده
سعی در طواف حرم محترم بیت الله المبارک کرده و
با طواف سعی مقبوله نایل شده و سر مراقبه بجانب
میر سید حسن بن محمد سعید اصفهانی ندا در دادند که
ای سید اصفهانی سر از جیب تفکر بردار سید حسن شاه
خاموش جوابی ندادند پس جناب شیخ جنید ابو سعید
مخزومی آواز سیومین کشید گفت ما خلیفه بر گزیده ایم
و گنجینه اسرار توحید الهی را کلید نیست اکنون بر آ

کنجینهٔ اسرار توحید الهی کلید بردارد محافظ ترا دنیز شیخ
عبدالقادر را خواستم و امانت اسرار الهی بر عهدهٔ
شمای سپارم و بتلقین و شرایط مشروط نموده حوالهٔ
شمایان خواهم کرد که خواهش و رای مبارک جناب
مخبر صادق علیه السلام چنین بود ست
ای سید اصفهانی اول تو شراب معرفت را در نوش
واپس باش خموش پس آنگاه بحضور روضهٔ پر نور
مبارکه حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم حاضر آمدند حضرت
جنت مکانی بعد از قدس سره العزیز بتلقین و شرایط و تذکرهٔ
علم حال را بیک قال تعلیم فرمودند و مستفید و ممتاز
شان گردانیدند و جناب سید عبدالقادر را از زبان درجه و
کمال رسانیدند و بعد از آن توجه بجمعیت سید حسن
شاه خاموش شده گفتند ای سید اصفهانی ما ترا

اذن

اذن و رخصت فرمودیم باید که متوجه بطرف کوهستان
ممالک ختلان باشی و بروی که آن نواحی ملکیت ولایت الله ماست
و در آنجا بر تربت سلطان سنجر ماضی فتوح حال تو خواهد
شد پس از آن جا ارادهٔ سفر کرده با همراه چند
نفر رفقای دل آگاه رفیق و شفیق گردیده اقلیم هندوستان
سیاحت فرموده براه کوه جبال و تلال پر ملال ملک
داردستان چترار را قطع و طی منازل و مراحل نموده
از کوه تل عقبهٔ دوراه عبور فرموده بساحل دریای
پنجاب که قسم فوقی رود جیحون است بزیر آمده نزول
نمودند و از آن جا رونق افروز ملک و محالات
شغنان گردیدند که در آن اثنا شهزاده سعید
کاشغری بقوهٔ بازوی خود ملک شغنان را در تحت تصرف خود
در آورده بود و بتوسط قدوم مبارک لزوم جناب شاه

سید حسن ملقب بخاموش شغنان جنت نشان ولایت
آستان گردیده همه میر و وزیر معتقد و خادم شاه خاموش
گردیده و شاه نیز به تربیه و تعلیم علم دین و آیین پرداختند
و حاکم ملک شغنان را دختری بس چهارده ساله که بیبی
گل شکر نام بمرض فلج گرفتار بود حاکم شغنان با التماس
مسیحانه شاه التجا آورد و حضرت شاه در حق مریضه مفلوجه
دعا خالص نمودند جناب ایزد تعالی و تقدس صبیه آن
حاکم را شفا کامل بخشیده صحت یافت
پس حاکم ملک شغنان آن پاکیزه دختر خود را نذر و هدیه
شاه نموده عقد آن دختر در تاریخ [illegible] هجری
وقوع گردیده و هر اولادیکه از بطن بنگوهر عفیفه شان
بوجود می آمد حضرت شاه خاموش در حق آن اولاد
دعای نیک نموده از بارگاه الهی درخواست نمودند که
شمارا

شمارا بمرتبه جاه و جلال رسانند و تا حال وارثان نسب شاه
خاموش در ممالک کوهستان شهزادهای عظیم
الشان می باشند که هر شعبه بکوهی و به برجی حکومتی
و ریاستی دارند بعضی بطرز حکومت رانده و بعضی ایشان
برفتار پیری و مرشدی بر هدایت و تعلیم دین آیین
مشغول اند
و ازین چند مدتی شاه خاموش اراده و آرزوی
زیارت بزرگواران و عزیزان ملک ختلان را
کرده از شغنان عازم راه ختلان شده براه عقبه بین
شغنان و ونج عبور و مرور نموده بملک درواز داخل گردیده
بقراهای ملک ونج سیر و سیاحت نموده چند مدتی در ملک ونج
استقامت ورزیدند
و شاه ونج صدق و اخلاص و محبت نموده دختر خود را [illegible]

خواموش بهدیه ساخت و او را نیز عقد بستند و پس از مدتی
ازان دختر فرزندی بوجود آمد که او را ابویوسف شاه
نام نهاده خلعت قلندری باو بخشید
بعد ازان از درواز گذشته بملک ختلان دار الامان
تشریف نموده بجانب سوی شهر مؤمن آباد رسیدند
و با جناب حضرت میر سید جلال الدین کمل دسته
قدس سره ملاقات نمودند و آهسته آهسته بتعلیم و
تلقین کافران خطهٔ ختلان را مسلمان کرده هدایت
نمودند و پس از ان یکچند خلیفه‌گان با علم را از شغنان
آورده در آنجا برای تعلیم آموزگاری قوم متوطن ساخته
نام آن قریه را قریهٔ الشغنان نهادند
چون خبر شاه خاموش بجناب سید علیشاه ولی
رسید با مؤمن آباد رسم استقبال بجای آوردند
آمدند

خولان ۷ دو دختر اهل ختلان را

آمدند و حضرت میر سید حسن شاه خاموش سید شاه
ولی یکسر اسب خوش سیر تحفه نمودند و پس از استقامت
چند ایام حضرت سید علیشاه ولی الله سه نفر دختران با کمال
و جمال بود و یکی ازان دختران را بعقد و نکاح آن
بادیه پیمای طریق هدایت شاه خاموش در آوردند و آن
حضرت لعل سید شاه خاموش در مقام درهٔ ترکیه مقام
استقامتی گزیدند پس دران درهٔ ترکیه کولاب تا مدت
آثار مشایخان سلف را یافتند و اکتساب فیض
صوری و معنوی نمودند
و سید علیشاه ولی را که کفیل قبیلهٔ خود داشتند مقام
توطن استقامتی شان را نیز بدرهٔ ترکیه مقرر فرمودند
فی الحال آن قریه را باسم بلبلکر شاه خاموش خواندند
و از حضرت سید علیشاه ولی سه نفر اولاد مرد تولد بودند

نخستین سید شاه طاهر دوهمین سید شاه جعفر
سیومین سید شاه عادل و از اولاد و احفاد و اعقاب
نبایر و نتایج آن سه نفر ذات کثیر البرکات چند صد نفر
خانه واده ممتازه موجودند

و نسب نامه سید حسین شاه خواموش بدین قرار است که بحر نبوت
العلم عند الله لا یعلم الغیب الا الله
والله اعلم بالصواب

نسب نامه سید علیشاه ولی پدر عروس شاه خواموش است بدین نهج
انجام ار سلسلهٔ انساب اولاد محمد سید طاهر ابن
سید علیشاه ولی است معلوم کل جماعهٔ مؤمنین و مسلمین که
از وجود پاک جناب خاتم الانبیا علیه السلام بی بی فاطمة الزهرا
اند و از بطن منوره خاتون قیامت امام حسین
و پسر او امام زین العابدین پسر او امام محمد باقر پسر او امام

جعفر

جعفر صادق پسر او امام موسی کاظم پسر او امام علی موسی
الرضا پسر او امام محمد تقی پسر او امام نقی پسر او امام حسن
عسکری پسر او امام محمد مهدی و اولاد شان بحیث
واسطهٔ دیگر با امام ابو سعید جعفر دو(م) نقیب محمد عبد الله پسر او
ابو الحسن نقیب پسر او ابو القاسم عبد الله پسر او سید
شهاب الدین پسر او سید ابو الخیر محمد طاهر پسر او امیر کبیر سید
برهان الدین و از شان امیر سید علاء الدین پسر او
امیر شجاع سید نجم الدین پسر او سید کمال الدین پسر او
امیر شمس الدین پسر او امیر سید قطب الدین پسر او امیر
سلطان سید علیشاه ولی ملقب بشاه خواموش نواز پسر او سید
طاهر پسر او میر سید حسین پسر او میر سید جلال الدین
پسر او میر سید نذیر الدین پسر او میر سید علاء الدین پسر او
میر سید سراج الدین پسر او میر سید محمود پسر او

زیرا که سید علیشاه ولی شاه خواموش را بسیار نوازش نموده دختر خود را بعقد او در آورده بود لهذا ملقب بخواموش نواز شد

میر سید احمد پسر او میر سید عبد الله پسر او سید اسحاق
پسر او سید اسماعیل پسر او سید حاجی داود پسر او سید
عبد الرزاق پسر او شاه سید عبد الرحیم پسر او سید محمد طاهر
ثانی پسر او سید عبد السلام پسر او عبد المعالی پسر او سید
جلال الدین پسر او الحاج سید محمد المتوطن ببلده کشمیر
صانها الله تعالی بحرمته سید البشیر بشیر نذیر ثم الخیر
نسب نامجات شاه خاموش و سیده علی شاه ولی
ملقب شاه خاموش نواز اتمام یافت در تاریخ چهارم
ماه رمضان المبارک ۱۳۲۵ هجری در بلده اوش
بر دست و قلم میرزا فضل علی بیک [illegible] والسلام
خط در ورق دهر بماند سالی
بیچاره نویسنده که در خاک رود
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

ل

م

ن

و

ه

5 Заказ Р-273

УКАЗАТЕЛЬ
ГЕОГРАФИЧЕСКИХ И ПЛЕМЕННЫХ НАЗВАНИЙ

آ

ب

ه

ی

4 Заказ Р-273

3 Заказ Р-273

УКАЗАТЕЛЬ ИМЕН СОБСТВЕННЫХ.

ا

тат), перу Санг-Мухаммада.[26]

Своеобразно преломляя классическую традицию эпической поэзии, они являются образцом той "областной" литературы Бадахшана, которая для более позднего времени представлена рядом известных нам замечательных местных поэтов.[27]

В оформлении публикуемого списка "Тарихи Бадахшан", в его палеографических особенностях нашла свое яркое выражение и самобытная таджикская - среднеазиатская рукописная традиция, которая также несомненно привлечет внимание исследователя.

Охарактеризованные выше особенности "Тарихи Бадахшан" привели к мысли о необходимости его фотографической репродукции, как памятника во многих отношениях уникального.

Данное издание несомненно будет полезно и в качестве учебного пособия.

К тексту приложены указатели, составленные С.Н.Соколовым.

26) Как было указано выше, вставка на л. 33а или, во всяком случае первые бейты её, принадлежат скорее второму автору - Фазль-Али-беку.

27) См. напр., Т. П у л о д й. Назаре ба рубоиёти пеш аз револютсиягии Бадахшон. Институти давлатии педагогии Сталинобод. Маҷмуаи илмӣ. Серияи филологӣ, ҷилди 4. Сталинобод, 1954, стр. 85, след. Так же Н.Шанбезода. Шоири халкии кӯхистон Қудратуллобек ва осори ӯ. Журнал Шарқи сурх. Сталинабад. Декабрь 1958. № 12, стр. 111 - 120.

В дальнейшем предполагается опубликовать и подготовленный полный русский перевод "Тарихи Бадахшан" с необходимым комментарием и родословной эмиров Бадахшана.

А.Н.Болдырев.

стоверным. Однако ценность его определяется не только внешней достоверностью. Хотя оба автора "Тарихи Бадахшан" представляли себе историю страны прежде всего как историю ее царей, "Тарихи Бадахшан" содержит большое количество данных для суждения о жизни народов Бадахшана и соседних областей в XVII-XIX вв., общественных отношениях, хозяйстве, исторической географии и этнографии, об обычаях и нравах. Существенно, что "Тарихи Бадахшан" - единственное историографическое сочинение о Бадахшане, созданное бадахшанцами в самом Бадахшане на основании местной, как письменной, так и устной, традиции, подчас отражавшей интересы и точки зрения не только узкой феодальной верхушки, но и гораздо более широких слоев населения.[25)]

Выдающийся интерес представляют сведения "Тарихи Бадахшан" о культурной и литературной жизни страны.

Таков рассказ о местном культурном центре, возникшем в Файзабаде при дворе эмира Султан-Шаха I (1747/8-1765/6 гг.) под несомненным индийским влиянием. Украшением двора считался поэт Абд-ар-рахман, последователь Бедиля (текст, л. 52а). Ведущий преподаватель "светских наук" в медресе Файзабада получил образование в Лахоре, в Индии же превзо-

25) См., например, суждение о причинах поражения всесильного эмира Султан-Шаха 1 в битве с катаганскими узбеками: "Так как преданность людей эмиру миновала, то они особенно и не старались сражаться, предпочитая сдаваться в плен узбекам, дабы избавиться от эмира" (текст, л. 59а, конец).

шел "тайные науки" другой влиятельный ученый этого круга, а придворный врач был индийского происхождения (текст, лл. 49а-49б).

В правление следующего эмира Мухаммад-Шаха (1792 - - 1821) после длительных междуусобиц вновь наступили благоприятные условия для культурной жизни, которыми воспользовался Санг-Мухаммад для написания "Тарихи Бадахшан" - выдающегося памятника ранней таджикоязычной прозы.

В языке "Тарихи Бадахшан" (как в первой части, так и в части Фазль-Али-бека) в большом количестве появляются особенности таджикской народно-разговорной речи, в то время еще не получившие доступ в книжный язык "фāрсии дарӣ", даже в произведениях, возникавших в таджикоязычной среде на территории Средней Азии.

В частности, "Тарихи Бадахшан" является насколько мне известно, первым письменным произведением, применившим разговорные глагольные формы, образуемые с помощью вспомогательного глагола "ӣстāдан" (напр., "юриш намӯда рафта ӣстāда бӯд" (текст, л. 108б). Значительное количество таджикских особенностей наблюдается и в лексике "Тарихи Бадахшан", которая также представит благодарную тему для самостоятельного исследования.

Внимание историка таджикской литературы несомненно привлекут и многочисленные стихотворные вставки первой части "Тарихи Бадахшан", принадлежащие (за исключением ци-

-Мухаммада, названное им так в порядке риторического приема.

В дальнейшем изложении (начиная примерно с 1750 г.) очерк в книге Кушкеки существенно отклоняется от "Тарихи Бадахшан", как в последовательности правления отдельных эмиров, так и в их именах и прозвищах. Третью, совсем отличную версию хода политических событий в первой половине XIX в. дает В.В.Бартольд в указанной статье по истории Бадахшана. Так, об эмире Мухаммад-Шахе (1792-1821, покровителе историографа Санг-Мухаммада) рассказывается то же, что в "Тарихи Бадахшан" о его отце и предшественнике - Султан-Шахе I (по прозвищу Аждахāр - "Дракон", 1747/8 - 1765/6), а об эмире Султан-Шахе II (по прозвищу Мӣрзāи Калāн, 1821-1850) то же, что о его отце и предшественнике Мухаммад-Шахе. Такое смешение следует отнести, повидимому, за счет недостаточности имевшихся в распоряжении В.В.Бартольда источников. Именно этот период представляется наиболее достоверным (с точки зрения внешних фактов и дат) во всей первой части "Тарихи Бадахшан", т.к. Санг-Мухаммад был современником Мухаммад-Шаха и прибыл в Бадахшан всего через 4 года после окончания правления его отца, Султан-Шаха I.

Источники автора второй части "Тарихи Бадахшан" - Фазль-Али-бека были в основном устные. Это, как он сам пишет, "слова, услышанные от людей достоверных, правдивых (л. 114а), пожилых, видавших [события] своими глазами и переживших [их]". Однако он указывает и на использование им каких-то письменных источников ("баʻзӣ таварӣхāт) для исправления неточностей в труде Санг-Мухаммада (см. выше, стр. 10 и 16; текст, л. 114а). Только относительно второго приложения - "Житие Шах-Хамуша", Фазль-Али-бек сообщает, что оно составлено на основании книги "Шаджāрат-ас-сāдāт" ("Родословная сейидов").[22]

Повидимому, именно устный характер источников Фазль-Али-бека и привел в его части к значительной хронологической путанице, в которой он даже не попытался разобраться. Путаница начинается с 15-го яридского эмира - Заман-ад-дина, правление которого датируется 1844-1864 гг., тогда как для правления четырех его предшественников (11-14-й представители династии) отводятся годы 1821-1868. Так как дата смерти Заман-ад-дина и дата воцарения его сына Джахандар-шаха - 1864 г., не вызывает сомнения,[23] то остается предположить, что эти четыре "лишних" эмира в действительности правили гораздо меньше времени, т.е. что они вместе с 15-м эмиром Заман-ад-дином должны были поместиться в период между 1821 и 1864 гг.[24]

В "Тарихи Бадахшан", как в первой, так и во второй частях, имеются и другие неточности, однако их сравнительно мало и в целом источник может быть признан весьма до-

22) Текст, л.119а. Сочинение это осталось мне неизвестным.

23) Ср. справку А.А.Семенова в цитиров. книге Б.Кушкеки, стр. 99, примеч. 1.

24) Примечательно, что именно эти 4 "лишних" эмира вообще опущены в упомянутой статье В.В.Бартольда.

всей книги - 4-го рамазана 1325 г.х., т.е. 11 октября того же 1907 г., в городе Оше (ныне Киргизской ССР).

Из приведенного выше свидетельства А.-З.Валидова также видно, что в 1914 г. мирза Фазль-Али-бек жительствовал в Андижане, а перед тем провел несколько лет в Бадахшане.

В существующем виде "Тарихи Бадахшан" представляет собой династийную хронику в традиционном духе средневековой персоязычной историографии, излагающую события царствований последних в истории самостоятельных эмиров Бадахшана. Родоначальник династии (с рассказа о воцарении которого в 1067/1656-7 г. начинается "Тарихи Бадахшан") был Яр (Ярӣ)-Бек-хан [Йāр (Йāрӣ)-бӣк-хāн], представитель знатной духовной семьи самаркандского происхождения. Его потомки правили Бадахшаном около 230 лет и последний представитель династии яридов Мир-Алим-хан умер изгнанником в Бухаре в 60-х годах XIX в. (текст, л. 111б).

Из этого 230-ти летнего периода на часть, написанную первым автором - Санг-Мухаммадом, приходится около 150 лет. В этой части нигде не упоминается об использованных автором для своей работы источниках. Наличие довольно точной и обильной хронологии для времени, значительно удаленного от даты составления книги, богатство деталей, весь нарративный характер повествования, позволяют предположить, что Санг-Мухаммад пользовался для этого периода не столько устными преданиями, сколько документами летописного характера. Это обстоятельство в некоторой мере находит себе подтверждение в полном совпадении начала "Тарихи Бадахшан" с началом краткого очерка истории Бадахшана, помещенного в книге Кушкеки.[20] Так, вплоть до конца рассказа о правлении четвертого ярида, эмира Зия-ад-дина, т.е. до 1735-6 г., очерк в книге Кушкеки представляет собой сжатый, но чрезвычайно близкий вариант соответствующего изложения "Тарихи Бадахшан", с совпадением даже некоторых второстепенных деталей (напр., поездка 13 аксакалов в Индию за Яр-Бек-ханом).

Исторический очерк в книге Кушкеки начинается следующими словами: "Из содержания нескольких старинных документов, находившихся у Джехангир-хана [21] явствует, что в эпоху наших предков..." и т.д. Эта ссылка на "старинные документы" в условиях отмеченного выше совпадения начала "Тарихи Бадахшан" и очерка в книге Кушкеки оставляет место для предположения, что обе версии восходят к одному письменному источнику, нам неизвестному. Возможно, впрочем, что автор очерка в книге Кушкеки под "несколькими старинными документами" разумел просто сочинение Санг-

20) Б. К у ш к е к и, цитиров. работа, стр. 96.

21) "Разумеется сын последнего бадахшанского правителя Джехандар-хана, вступившего на престол в 1864 г. и убитого в 70 г. прошлого века". Сноска А.А.Семенова. В действительности Джехандар-хан не был самым последним правителем Бадахшана из династии яридов. См. текст, л. 108б, след.

летней давности.[17)]

Поскольку нельзя себе представить, что сочинение Санг-Мухаммада просто обрывалось на вышеприведенных словах и не имело никакого заключения, то Фазль-Али-бек несомненно повинен в устранении такого заключения. Он сам прямо указывает на внесение им дополнений и уточнений в труд своего предшественника (см. выше, стр. 10). Позднейшим добавлением представляется стихотворная вставка (или начало её), в которой имя автора первой части приведено полностью в третьем лице, но не в виде "тахаллуса", а в логическом и грамматическом противопоставлении автору этой стихотворной вставки, о котором говорится в первом лице (текст, л. 33а, конец):

"Слыхал я от старцев, рассказывающих исторические
события,
Опытных, стремящихся к высотам /познания/,
В числе их тот, кто знал больше /других/,
Мулла Санг-Мухаммад - о минувших делах", и т.д.

Однако окончательное решение вопроса о вмешательствах Фазль-Али-бека в текст первой части возможно только в случае обнаружения надежного списка сочинения Санг-Мухаммада.

Наши сведения о Санг-Мухаммаде исчерпываются скудными автобиографическими замечаниями первой части "Тарихи

17) 1325/1907 - 120/117 = 1205/1790-91 г.

Бадахшан". Так, он сообщает, что прибыл в Файзабад из Афганистана в 1211/1796 г., т.е. на четвертом году правления эмира Мухаммад-Шаха, и, повидимому примкнул к группировавшимся при его дворе "людям пера". Здесь он получил должность мирзы [18)] ("Если он стал эмиром,то я стал мирзой" - текст, л. 71а, стихотворная вставка, последний бейт) и в качестве такового, в 1223/1808-9 г. на шестнадцатом году правления Мухаммад-Шаха, закончил составление своей династической хроники "Тарихи Бадахшан". Излагая свои религиозно-философские взгляды на жизнь, не отличающиеся какой либо оригинальностью, автор пытается оправдать ими свою, видимо сильную, склонность к вину (текст, лл. 77б-78а, стихи). Ни даты рождения и смерти, ни какие либо другие подробности жизни Санг-Мухаммада нам неизвестны.

Еще меньше знаем мы о его продолжателе - Фазль-беке, или, как он сам себя называет (см. выше) - "Мирза Фазль-Али-бек Хаджи Сурхафсар Дахим-аль-ахмар".[19)]

Из принадлежащей ему части "Тарихи Бадахшан" мы узнаем с его слов только то, что эта часть была им закончена в 1325/1907 г., а приложения к ней, как и переписка

18) "Мирза" является и тахаллусом Санг-Мухаммада в стихотворных вставках.

19) Возможно, что последние два синонима (персидский и арабский) являются переводом тюркского термина "кызылбаш". Их искусственный, книжный и, вероятно, придуманный к случаю, характер очевиден.

нения в первоначальном виде. Вслед за этой записью идет отступление, восхваляющее справедливость Мухаммад-Шаха и сопровождаемое назидательными рассуждениями о праведной царской власти вообще (текст, л. 73а-75б).

Это отступление, как и всё, относящееся к личности Мухаммада-Шаха в предшествующей части книги, выдержано в тех панегирических и льстивых тонах и формулах, которые в средневековой историографии могут исходить только от придворного летописца - современника, писавшего в расчете на монаршее благоволение. Другими словами, можно считать, что указанное отступление также принадлежит автору первой части - Санг-Мухаммаду.

По окончании отступления, изложение возвращается к событиям правления эмира Мухаммад-Шаха до 1223/1808-9 г. Это рассказ о расправе эмира с врагами (л. 76а-76б), о завоевании им Шугнана (лл. 77-а - 78б), о раздаче придворных званий и подарков приближенным (лл. 79а-81а) и о завоевании области Раг (лл. 81а-83а). О принадлежности этих рассказов перу Санг-Мухаммада говорит не только тот же панегирический тон изложения, но и наличие авторского "тахаллуса" Санг-Мухаммада - "Мирза" в конце обширной стихотворной вставки к рассказу о завоевании Шугнана (л.78а). Рассказ о завоевании области Раг заканчивается словами: "Эмир Бадахшана завладел крепостью и всей областью Раг и победоносно возвратился в крепость города Файзабад" (л. 83а, начало).

Далее в тексте читаем: "Время правления эмира Мухаммад-Шаха было тридцать лет. Начало восшествия на престол упомянутого эмира было в 1207 году [и он правил] по 1237 год хиджры. После этого он удалился от дел". Далее идет очень краткое изложение некоторых событий жизни Мухаммад-Шаха до его воцарения (поражение и казнь Кубад-хана, захват Бадахшана Шах-Ванджи-ханом и изгнание Мухаммад-Шаха), [16] событий, относящихся к 1790-92 гг. и уже подробно рассказанных в предшествующих разделах книги, при чем это повторное краткое изложение дает отличную, самостоятельную версию и полностью лишено панегирического тона в отношении Мухаммад-Шаха.

Данное сопоставление достаточно ясно показывает, что именно с приведенных выше слов: "Время правления эмира Мухаммад-Шаха было тридцать лет" и начинается часть Фазль-Али-бека, тогда как предшествующие слова: "Эмир Бадахшана завладел крепостью и всей областью Раг и победоносно возвратился в крепость Файзабад" принадлежат еще Санг-Мухаммаду. Приступив к продолжению труда своего предшественника, Фазль-Али-бек решил прежде всего дать собственную версию некоторых уже рассказанных Санг-Мухаммадом событий 1790-92 гг.; это и нашло свое выражение в его словах о том, что он излагает события 120-ти

---

16) После этого рассказ переходит к потомкам Мухаммад-Шаха, правившим после него.

выполненных в основном почерке рукописи, как снабженных так и не снабженных упомянутой цифрой - подписью.

Кроме этих приписок, принадлежащих Фазль-беку, имеется сравнительно небольшое количество маргиналий, тонкий, характерный почерк которых заметно отличается от почерка Фазль-бека. Эти приписки выполнены в карандаше, впоследствии обведенном черной или красной тушью и очевидно являются читательским комментарием.[13)]

Фазль-Али-бек "Сурхафсар", называя себя "вторым автором" книги, не указывает точно, с каких именно слов в тексте начинается его изложение, ограничившись, как указано выше, неопределенным утверждением, что им описаны события 120-ти летней давности. Вычитая это число из 1325 (год завершения Фазль-Али-беком его части), получаем 1205 г.х. (1791 г.н.э.), что казалось бы, и является тем годом, с которого Фазль-Али-бек начал свое изложение. Если это, как мы увидим ниже, почти верно в отношении начала изложения Фазль-Али-бека, то изложение в первой части книги, т.е. в части Санг-Мухаммада в действительности доведено до более поздней даты.

---

13) См. напр., л. 82б, где три приписки. Первая, почерком Фазль-бека, раскрывает значение хронограммы в тексте. Вторая (внизу, ближе к краю листа) - другим почерком, оспаривает этот пересчет и дает другой (не 1211, а 1259). Слева от второй приписки - третья, опять таки рукой Фазль-бека, отвергающая второй пересчет и восстанавливающая первый. Таким образом, здесь зафиксирован своеобразный спор автора с читателем.

Более точное решение вопроса вытекает из анализа текста.

В описании правления эмира Мухаммад-Шаха мы видим следующую запись (текст, л. 73а): "От времени вошествия на престол эмирства его уважаемого эмира до наших дней шестнадцатый год пошел, что он правит, соответственно 1223-ий год хиджры, повторяю прописью: тысяча двести двадцать третий год хиджры".[14)]

Поскольку второй автор, Фазль-Али-бек "Сурхафсар", закончил свою часть, согласно его собственным, приведенным выше, словам в 1907 г., то указанная запись естественно может принадлежать только его предшественнику, автору первой части, мирзе Санг-Мухаммаду. Именно эту дату (1223 г. х. - 1808/9 г.н.э.), как последнюю дату описанных Санг-Мухаммадом событий, указывает и А.-З.Валидов на основании рассмотренного им списка сочинения Санг-Мухаммада (без добавления Фазль-Али-бека).[15)]

Таким образом, не остается сомнения, что первая часть "Тарихи Бадахшан", принадлежащая Санг-Мухаммаду, доведена им до шестнадцатого года правления бадахшанского эмира Мухаммад-Шаха и закончена в 1223/1808-9 г.

Однако приведенная выше датирующая запись Санг-Мухаммада текстуально еще не является окончанием его сочи-

---

14) 1223 г.х. начался 28 февраля 1809 года н.э.

15) А.-З. В а л и д о в, цитиров. работа, ЗВО, XXII, стр. 303, № 3 описания.

зывает себя в конце текста "Тарихи Бадахшан" (л. 113б), раскрывая историю написания и переписки этой книги в следующих выражениях:

"Таковы эмиры Бадахшана, с начала до конца, которые были упомянуты в этой неподражаемой книге "Завершение истории Бадахшана", [оконченной] в году тысяча триста двадцать пятом, соответственно 1907 г. христианской эры,[12] рукою мирзы Фазль-бек-хаджи Сурхафсар'а. До того [эту книгу] в основном сочинил мирза Санг-Мухаммад, довел до определенного места и оставил, а ничтожнейший раб начал с места, [до которого] довел [изложение] первый автор, дополнил его свод своим сводом и изложил события минувших дней [давностью в] сто двадцать лет, доверившись словам, услышанным от людей достоверных, правдивых [114а], пожилых, видавших [эти события] своими глазами и переживших [их].

Проверив и дополнив некоторые недостатки [этих сведений] по некоторым имевшимся историческим сочинениям, исправив даты и неправильно указанные места происшедших событий, он ничтожный Сурхафсар объединил [все эти сведения] в [своей] книге.

Да простят мне читатели этой хроники все ошибки и недостатки, которые они заметят, и ради бесхитростности моей да не взыщут с меня, памятуя об основной цели этих листов, которая заключалась только в [том, чтобы рассказать об] эмирах Бадахшана, событиях жизни и днях правления их.

12) На полях приписка "1325/1907".

Так кончаю я. Так изъявляю я свою готовность к услугам, раб немощный, признающий свою слабость, второй автор мирза Фазль-Али-бек Сурхафсар. Окончена книга".

Далее в рукописи следуют три приложения к "Тарихи Бадахшан": 1) Родословная шахов Шугнана (лл. 114б-117б), 2) Житие сейида Шах-Хамуша, родоначальника шахов Шугнана (лл. 118а-126б), 3) Родословная сейида Али-Шах-Вали, родственника Шах-Хамуша (лл. 126б-127б). Последнее приложение заканчивается колофоном:

"Окончены родословные Ш̄а̄х-Х̄а̄м̄ӯша и сейида Ал̄ӣ-Ш̄а̄х-Вал̄ӣ, прозванного Ш̄а̄х-Х̄а̄м̄ӯш-нав̄а̄з, четвертого рамазана 1325 года хиджры в городе Ош, рукою и пером мирзы Фазль-Али-бека Сурхафсара Дахӣм-ал-ахмар'а.

Письмена на листах времени останутся на сотни лет,
Когда бедный писатель [давно уже уйдет] в землю.
Окончена книга помощью господа подателя".

Руке переписчика основного текста - Фазль-бека, принадлежит и большая часть приписок на полях. Эти приписки в большем количестве случаев снабжены в конце цифрой ١٧ , играющей роль как бы подписи. В одном случае (л. 76б, разъяснение терминов "т̄ӯпх̄а̄на" и "бандар") приписка, выполненная в основном почерке рукописи, подписана не цифрой, а словом "Сурхафсар", что не оставляет сомнения в принадлежности самому Фазль-беку и остальных приписок,

-Мухаммада, но и дальнейшее изложение истории Бадахшана, "доведенное до настоящего времени самим владельцем мирзой Фазль-беком, прожившим в Бадахшане несколько лет".[9]

Дальнейшая судьба двух указанных списков нам не известна. Однако перечисленным признакам второго списка - автографа Фазль-бека вполне удовлетворяет рукопись, хранящаяся ныне в рукописном фонде Ленинградского отделения Института Востоковедения АН СССР под названием "Тарихи Бадахшан" (шифр В 2311). Этот список, как видно из текста (см. ниже, описание рукописи), является автографом Фазль-бека (его имя полностью - Фазль-Али-бек "Сурхафсар"); в первой своей части список содержит историю Бадахшана, составленную Санг-Мухаммадом Бадахши, во второй - "Завершение" ("татимма") её, принадлежащее тому же Фазль-Али-беку, доведенное до 1325/1907 г. и тогда же им переписанное в городе Оше. Повидимому, указанный список В 2311 и есть тот автограф Фазль-Бека, который был отмечен А.-З.Валидовым в 1913 г. в Андижане в руках самого Фазль-бека.[10]

9) А.-З. В а л и д о в. Цитиров. работа, стр. 311, № 11 описания. Таким образом, здесь идет речь об автографе Фазль-бека.

10) В инвентарных записях рукописного отдела ЛО ИВ АН СССР к сожалению не сохранилось никаких сведений о происхождении списка В 2311. Однако можно думать, что список поступил в коллекцию после 1926 г.

Как отмечает М.Е.Массон, покойный А.А.Семенов сообщил ему в 1929 г. о существовании еще одного списка "Тарихи Бадахшан", находившегося тогда в собственности частного лица, "приобретшего список много лет назад на Памире".[11] Судьба этого списка в настоящее время также неизвестна.

Переходим к более подробному описанию рукописи В2311

Сохранность рукописи отличная. Переплет новый, матерчатый, размером 20,5 X 12,5. Размер листов 20,1 X 12; число листов 132, из них первые два и последние три листа без текста и пагинации. Бумага плотная, желтоватая, лощеная, среднеазиатского производства. Текст занимает пагинированные листы 1б - 127б. На каждой странице по 13 строк текста, со значительным количеством маргиналий различного происхождения (см. ниже).

Текст "Тарихи Бадахшан" занимает лл. 1б-114а, затем следуют три "приложения" (лл. 114б-127б; см. ниже).

Почерк - ясный, грубоватый насталик, типично среднеазиатского характера, с небольшим количеством лигатур типа шикасте. Этот почерк проходит через всю рукопись без изменений, не оставляя сомнений в том, что список с начала до конца выполнен одним лицом. Это лицо полностью на-

11) М. Е. М а с с о н. Цитиров. работа, стр. 106, примеч. 53. Поскольку речь идет, судя по контексту, о списке с добавлением Фазль-Али-бека, то приобретение могло быть сделано не ранее 1907 г.

няя Азия".[5)]

Первая из упомянутых работ содержит обстоятельный исторический очерк Читрала и Мастуджа (I, стр. 25-34 и 41-45) совместно с библиографией по вторжениям бадахшанцев в Читрал в новейшее время (I, стр. 28, примеч. 15), историко-археологический обзор Вахана (I, стр. 60, след). Во второй работе находим данные о китайском политическом воздействии на Шугнан и Бадахшан (II, стр. 880-1, 858) и описание исторического пути из Китая в Бухару по берегу Пянджа.

Наконец, следует упомянуть об одном коротком, но содержательном произведении - "Истории Шугнана" также доступном в русском переводе.[6)] Эта работа, составленная в новейшее время шугнанским мирзою, основана на местной исторической традиции и на каких-то нам неизвестных, также местных, письменных данных, в том числе на эпиграфических памятниках.

Значительное увеличение доступных сведений по истории Бадахшана в XVII-XIX вв. позволило советским исследо-

5) A u r e l S t e i n. Serindia, v. I-IV. Oxford. 1921. Jnnermost Asia, v. I-III. Oxford. 1924. В этих работах приведены ссылки на издания, различных описаний и путешествий, содержащих отдельные данные о Бадахшане.

6) А. А. С е м е н о в (с персидского перевел) "История Шугнана". Протоколы Туркестанского кружка любителей археологии, год XXI, Ташкент, 1917.

вателям последнего времени расширить и уточнить соответствующие разделы в двух сводных работах по истории народов Узбекистана и Таджикистана.[7)]

Однако составление сводной монографической работы по истории народов Бадахшана и сопредельных областей до последнего времени затруднялось отсутствием надлежащих письменных источников, которые отражали бы местную бадахшанскую, или близкую к ней, историографическую традицию.

Первое сообщение о существовании источника, могущего восполнить в той или иной степени этот пробел, появилось в нашей научной литературе в 1915 г.[8)]

В числе рукописей частных собраний, осмотренных автором сообщения в 1913 г. в Фергане, отмечалось сразу два списка сочинения носящего название "Та'рӣх-и Бадахшāн" ("История Бадахшана"). Первый список, находившийся в Коканде, позволил определить, что автором сочинения являлся Санг-Мухаммад Бадахши, и что изложение истории Бадахшана охватывало период с 1068/1657-8 по 1223/1808-9 гг.

Второй список "Тарихи Бадахшан" был обнаружен в Андижане, в руках местного мирзы по имени Фазль-бек. Однако этот список содержал не только указанное сочинение Санг-

7) См. "История народов Узбекистана". Ташкент, тт. 1 и 2, 1947-1950. Б.Г. Г а ф у р о в "История таджикского народа". Сталинабад, 1952.

8) А.-З. В а л и д о в. Восточные рукописи в Ферганской области. ЗВО. XXII, 1915, стр. 303, № 3 описания и стр. 311, № 11 описания.

большом значении Бадахшана в истории международных отношений Востока, так и о том, что Бадахшан имеет богатую "внутреннюю" историю, проникнутую героической народной борьбой против эксплуататорского класса и за утверждение своеобразной, собственной, независимой государственности.

Имеются все основания думать, что история Бадахшана заслуживает самостоятельной, монографической разработки в свете современной исторической науки.

Однако до настоящего времени единственной исторической работой, специально посвященной истории Бадахшана, остается небольшая статья В.В.Бартольда, напечатанная в 1910 г. в Энциклопедии Ислама (под словом "Бадахшан"). Но и в этой работе история Бадахшана рассматривается только до 1873 г. (афганское завоевание), причем период после 1649 г. (узбекское завоевание) рассмотрен менее подробно, чем предыдущие.[1]

В настоящее время наука располагает обширным материалом, который не был доступен В.В.Бартольду во время

1) О неудовлетворительном состоянии изучения истории Бадахшана и о необходимости этого изучения см. также замечания М.Е.Массона, впервые привлекшего монеты бадахшанского чекана для выяснения существенных вопросов истории джагатаидского государства середины XIУ в. См. М. Е. М а с с о н. Исторический этюд по нумизматике джагатаидов. Археология Средней Азии, IУ. Труды САГУ. Новая серия, вып. CXI. Исторические науки, книга 25. Ташкент, 1957, стр. 86.

написания им вышеупомянутой статьи.[2]

Так например, большое количество сведений по истории Бадахшана эпизодически встречается на протяжении объемистой истории Афганистана "Сирадж-ат-таварих", составленной эмиром Хабибуллой и Файз-Мухаммадом Катибом и изданной в Кабуле в 1913 г. (1331 г.х.).[3] Краткие справки по истории Бадахшана (начиная с 1068/1657-8 гг.), Катагана, Памиров и Вахана, Шугнана, Дарваза и Рустака содержатся в описании Катагана и Бадахшана, составленном афганским чиновником в 1923 г.[4]

Обширный культурно-исторический и археологический материал по связанным с Бадахшаном областям приведен в двух капитальных трудах А.Стейна "Сериндия" и "Внутрен-

2) Из доступных в то время изданий В.В.Бартольд повидимому не использовал только книгу "Автобиография Абдуррахман-Хана, эмира Афганистана". СПб. 1901, тт. 1-2. Сведения о прибытии "кашгарских ходжей" в Бадахшан в 1799 г. можно было почерпнуть в "Записках" Шемс-ад-дина Бухарского (В. В. Г р и г о р ь е в. О некоторых событиях в Бухаре, Коканде и Кашгаре. Казань,1861. Текст, стр. 32-33, перевод, стр. 34-35.

3) См. А. А. С е м е н о в. Светильник истории. Ташкент, 1925 г.

4) Бурхан-уд-Дин Кушкеши. Каттаган и Бадахшан. Перевод с персидского под редакцией А.А.Семенова. Ташкент, 1926. Эти исторические справки основаны, повидимому, только на местной традиции, передаваемой без всякой критической оценки.

Печатается по постановлению
Ученого совета
Восточного факультета

Ответственный редактор
проф. И.П.ПЕТРУШЕВСКИЙ

ВВЕДЕНИЕ

Публикуемый в фотографической репродукции текст имеет целью открыть доступ к еще неизученному и неиспользованному в науке источнику по истории Бадахшана и сопредельных областей (Дарваза, Шугнана, Катагана, Читрала) в ХУП – Х1Х вв.

Географическое положение Бадахшана определило его значение как промежуточной территории, через которую с древних времен осуществлялись торговые, политические и культурные связи между Передним Востоком, Ираном, Средней Азией, Индией и Китаем.

В настоящее время северная часть исторического Бадахшана входит в состав Таджикской ССР ввиде Автономной Горно-Бадахшанской области, тогда как центральная и южная его части принадлежат Афганистану.

Сведения о Бадахшане постоянно встречаются в историографических источниках – античных, китайских, арабских и персидских, охватывая значительный период со П в. до н.э. (греко-бактрийское царство) до нового времени. Начиная с Марко Поло, большое внимание уделяют Бадахшану многочисленные европейские путешественники и ученые. Соответственным образом, некоторые данные по истории Бадахшана вошли во многие общие и специальные исторические, географические и др. труды, рассматривающие историю Средней Азии, Ирана и Афганистана.

Все эти данные убедительно свидетельствуют как о

ЛЕНИНГРАДСКИЙ ОРДЕНА ЛЕНИНА ГОСУДАРСТВЕННЫЙ
УНИВЕРСИТЕТ ИМЕНИ А.А.ЖДАНОВА
Восточный факультет

Иранская филология
выпуск I

tarikh-i badakhchan

ТА'РӢХ-И БАДАХШАН

„История Бадахшана"

Фотографическая репродукция рукописного текста,
введение, указатели

Подготовил к изданию
А.Н.БОЛДЫРЕВ
A.N. boldirev

Издательство
Ленинградского университета
1959